Date:06/12/2018

Serial #

سپاسگزاریم از IQRA_be_Esmi و مدرسه المهدی(عج) برای تلاش برای گرفتن این کتاب ها در قالب PDF، که به شدت به طلاب گرامی در ایران و خارج از کشور کمک خواهد کرد.

Thanks to IQRA_be_Esmi and Madersa Almehdi aj tf for the efforts in getting these books in PDF form that will surly be help full for the students in Iran and abroad.

با تشکر:



Institute for Language and Islamic Studies Madrasseh al-Mahdi (aj) Blvd Amin. Opposite seda va Sima Qom. IRIB
Tel: +98-25-32932975 _ 32932847
Web: www.iis.ir
Email: info@iis.ir







+92 302 825 3232 LS-43/20 Ancholi Karachi.
+98 901 436 4349,Imam Khumeni r.a Road ,Street 41,H#623
iqra.be.esmi@gmail.com







IQRA be Esmi

IQRA be Esmi

درس اوّل

در این درس می‌آموزیم

واژه‌ها

نوشت‌افزار: خودکار؛ خودنویس؛ غلط‌گیر؛ دفتر؛ مقوّا؛ تابلو؛ ماژیک؛ پاک‌کن؛ مدادتراش؛ مدادرنگی؛ جامدادی؛ خط‌کش؛ زیردستی؛ گیره؛ پوشه؛ چسب؛ منگنه؛ پرگار؛ پاکت‌نامه؛ تقویم؛ چراغِ مطالعه

پاک می‌کند؛ نقّاشی می‌کشد؛ می‌گذارد

خواهرم؛ طلبه؛ الآن؛ وجود دارد

نکته‌ها

فعل منفیِ «نیست»

فعل منفی «ندارم؛ نداری؛ ...»

جمله‌ی پرسشی منفی

متن

در ایران

اسم من حسین است و اسم ......

نوشت‌افزار


خودکار


خودنویس


غلط‌گیر


دفتر


کاغذ   مقوّا


تابلو


ماژیک


پاک‌کن


مدادتراش


مدادرنگی


جامدادی


خط‌کش




زیردستی


گیره


پوشه


چسب


منگنه


پرگار


پاکت‌نامه


تقویم


چراغِ مطالعه


پاک می‌کند


نقّاشی می‌کشد[1]


می‌گذارد



واژه‌های خوانده شده

مداد؛ کاغذ؛ ورق؛ ماشین‌حساب؛ کیف؛ رایانه

۱. نقّاشی می‌کشد(نقّاشی می‌کنَد)





گوش کنید و بخوانید.

۱. این خودکار، آبی است. من با خودکارِ آبی می‌نویسم.

۲. محمّد مدادتراش دارد. مدادتراش او قرمز است. او مدادتراش را در جامدادی می‌گذارد.

۳. آن جامدادی، بزرگ و تمیز است. در آن جامدادی سه خودکار، دو مداد و یک پاک‌کن هست.

۴. برادر کوچک من با مداد می‌نویسد و با پاک‌کن پاک می‌کند.

۵. آن‌ها با خودکار و خودنویس می‌نویسند و با غلط‌گیر پاک می‌کنند.

۶. آیا فاطمه روی تابلو نقّاشی می‌کشد؟ نه، فاطمه روی مقوّا نقّاشی می‌کشد.

۷. آیا در کیف شما (تو) ماشین‌حساب هست؟ بله، در کیف من ماشین‌حساب هست.

۸. آیا شما کتاب و نوشت‌افزار را در کیف می‌گذارید؟ بله، ما کتاب و نوشت‌افزار را در کیف می‌گذاریم.



لطفاً پاسخ دهید.

۱. کتاب شما کجاست؟

۲. کتاب‌ها را کجا می‌گذارید؟

۳. شما کدام کتاب را می‌خوانید؟

۴. آیا شما تابلو را پاک می‌کنید؟

۵. آیا دوست شما نقّاشی می‌کشد؟

۶. آیا شما پاک‌کن و مدادتراش دارید؟



گذاشتن: می‌گذارم می‌گذاری می‌گذارد می‌گذاریم می‌گذارید می‌گذارند

پاک کردن: پاک می‌کنم پاک می‌کنی پاک می‌کند پاک می‌کنیم پاک می‌کنید پاک می‌کنند

نقّاشی کشیدن: نقّاشی می‌کشم نقّاشی می‌کشی نقّاشی می‌کشد نقّاشی می‌کشیم نقّاشی می‌کشید نقّاشی می‌کشند

...را، با...... پاک می‌کند. ...را...... روی/در...... می‌گذارد.





لطفاً توجّه کنید.

فعل منفیِ «نیست»

این کتاب **است**.





این کتاب **نیست**؛ این دفتر **است**.







لطفاً بخوانید.

۱. این مدادتراش نیست؛ این پاک‌کن است.



۲. این خودکار نیست؛ خودنویس است.



۳. کتاب، زیر میز نیست؛ روی میز است.



۴. آن چراغ مطالعه، سبز نیست؛ آبی است.



۵. این ماشین‌حساب است؛ منگنه نیست.





مانند مثال جایگزین کنید.

این مدادرنگی، سبز نیست؛ قرمز است.
ماژیک/سیاه/آبی: این ماژیک، سیاه نیست؛ آبی است.

۱. پوشه / زرد / قرمز
۲. تابلو / کوچک / بزرگ
۳. جامدادی / قرمز / صورتی
۴. پاک‌کن / کثیف / تمیز
۵. زیردستی / بزرگ / کوچک
۶. خط‌کش / قهوه‌ای / سبز





لطفاً توجّه کنید.

فعل منفیِ «ندارم؛ نداری؛ ...»

من خودکار دارم؛ دفتر ندارم.





لطفاً بخوانید.

۱. من کاغذ دارم؛ دفتر ندارم.

۲. او پاک‌کن ندارد؛ غلط‌گیر دارد.

۳. شما خط‌کش دارید؛ ما خط‌کش نداریم.

۴. ما ماژیک نداریم؛ مدادرنگی داریم.

۵. آن‌ها پاکت‌نامه ندارند؛ من پاکت‌نامه دارم.

۶. شما (تو) تقویم نداری؛ احمد تقویم دارد.

۷. حسین و مهدی پوشه ندارند؛ زیردستی دارند.





مانند مثال جایگزین کنید.

ما پاکت‌نامه داریم؛ پوشه نداریم.
آن‌ها / مداد / مدادتراش: آن‌ها مداد دارند؛ مدادتراش ندارند.

۱. ما / کاغذ / مقوّا

۲. او / عینک / عصا

۳. شما / قاشق/ چنگال

۴. من / منگنه / چسب

۵. درخت / ریشه / ریش

۶. آن‌ها / میز / چراغ مطالعه



مانند مثال بگویید.

من   **من ماژیک دارم؛ مدادرنگی ندارم.**

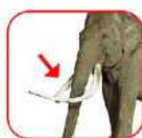
۱. ما  

۲. این خانم  

۳. احمد  

۴. شما(تو)  

۵. آن‌ها  

۶. فیل‌ها  





لطفاً توجّه کنید.

جمله‌ی پرسشیِ منفی



آیا فاطمه، رایانه ندارد؟ چرا، فاطمه رایانه دارد.

آیا فاطمه، دوربین ندارد؟ نه، فاطمه دوربین ندارد؛ او رایانه دارد.



لطفاً بخوانید.



۱. آیا حسین مداد ندارد؟ چرا، حسین مداد دارد.

آیا حسین با مداد نِمی‌نویسد؟ نه، حسین با خودکار می‌نویسد.



۲. این خانم، استاد نیست؟ چرا، این خانم استاد است.

آیا او در کلاس است؟ بله، او در کلاس است.



۳. در این ظرف، غذا نیست؟ چرا، در این ظرف غذا است.

آیا محمّد غذا نمی‌خورد؟ نه، محمّد غذا نمی‌خورد.



۴. آیا شما (تو) زبان فارسی نمی‌خوانی؟ چرا، من زبان فارسی می‌خوانم.

آیا شما (تو) کتاب اوّل می‌خوانی؟ نه، من کتاب دوم می‌خوانم.



۵. آیا مریم نقّاشی نمی‌کشد؟ چرا، مریم نقّاشی می‌کشد.

آیا او در دفتر نقّاشی می‌کشد؟ نه، او روی مقّوا نقّاشی می‌کشد.





با توجّه به تصویر پاسخ دهید.



۱. آیا این دختر، کتاب دارد؟
آیا کتاب او روی میز نیست؟
آیا او نقّاشی می‌کشد؟



۲. آیا حسین مداد ندارد؟
آیا او با مداد می‌نویسد؟
مداد حسین کجاست؟



لطفاً پاسخ دهید.

۱. اسم استاد شما چیست؟
۲. شما تابلو را پاک نمی‌کنید؟
۳. آیا شما کتاب دوم را می‌خوانید؟
۴. آیا استاد شما روی تابلو نمی‌نویسد؟
۵. شما (تو) در کدام مدرسه درس می‌خوانی؟



با واژه‌های داخل کمانک کامل کنید.

(پاک می‌کند ؛ نیست ؛ ندارید ؛ می‌گذارم ؛ می‌نویسد ؛ می‌کشند)

۱. من کیف را روی میز ....
۲. او با مداد............ و با پاک‌کن............ .
۳. آن‌ها روی تابلو نقّاشی نمی‌کشند؛ در دفتر نقّاشی............ .
۴. آیا این زیردستی............ ؟ نه، این زیردستی نیست؛ پوشه است .
۵. آیا شما خط‌کش و پرگار............ ؟ چرا، ما خط‌کش و پرگار داریم .



در ایران



اسم من حسین است و اسم خواهرم[1] فاطمه است. ما اهل لبنان هستیم. پدر ما پزشک است و مادر ما استاد دانش‌گاه است. ما الآن در ایران هستیم.

من و خواهرم طلبه‌ی جامعة المصطفی ﷺ هستیم. من در مدرسه‌ی المهدی عجل‌الله‌تعالی‌فرجه درس می‌خوانم و خواهرم در مدرسه‌ی بنت‌الهدی درس می‌خواند. ما زبان فارسی می‌خوانیم. خواهرم کتاب اوّل می‌خواند و من کتاب دوم می‌خوانم.

من یک جامدادی بزرگ دارم. در جامدادی من مداد، خودکار، مدادتراش، خط‌کش، پاک‌کن و... وجود دارد[2].

۱. خواهرم: خواهر من

۲. وجود دارد: هست





لطفاً پاسخ دهید.



۱. اسم خواهرِ حسین چیست؟

۲. آیا پدر حسین، معلّم است؟

۳. حسین و فاطمه، اهل کجا هستند؟

۴. حسین و فاطمه کجا درس می‌خوانند؟

۵. فاطمه و حسین، الآن کدام کتاب را می‌خوانند؟

۶. آیا در جامدادی حسین، مدادتراش و پاک‌کن وجود ندارد؟



مانند مثال بگویید.

پدر / می‌نویسد

اسم پدرم احمد است؛ او الآن نامه می‌نویسد.

۱. خواهر / نقّاشی می‌کشد
۲. فرزند / می‌خورد
۳. استاد / پاک می‌کند
۴. مادر / می‌خواند



با فعل‌های «دارد» و «وجود دارد» جمله بسازید.

کلاس ما / صندلی، رایانه و تابلو: **کلاس ما صندلی، رایانه و تابلو دارد.**
درکلاس ما صندلی، رایانه و تابلو وجود دارد.

۱. اتاق شما / فرش، تخت و تلفن

۲. باغ پدرم / درخت سیب و گیلاس

۳. فروش‌گاه مدرسه / میوه، بستنی و ساندویچ

۴. این فرودگاه / عابربانک، فروش‌گاه و رستوران



مانند مثال بپرسید و پاسخ دهید.

او / روزنامه / نمی‌خواند
آیا او روزنامه نمی‌خواند؟ چرا، او روزنامه می‌خواند.

۱. ما / ساعت / نداریم
۲. آن‌ها / لیمو / نمی‌خورند
۳. شما (تو) / نامه / نمی‌نویسی
۴. مهدی / تابلو را / پاک نمی‌کند
۵. شما / کتاب فارسی / نمی‌خوانید
۶. فاطمه / در دفتر / نقّاشی نمی‌کشد



مانند مثال جایگزین کنید.

من کتاب را در کیف می‌گذارم.
مریم / میوه / سبد: مریم میوه را در سبد می‌گذارد.

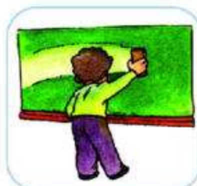
۱. آن‌ها / قاشق / بشقاب
۲. شما / پول / جیب
۳. ما / خودنویس / جامدادی
۴. علی / نامه / پاکت‌نامه



برای هر تصویر، دو جمله بگویید.







درس دوم

در این درس می‌آموزیم

واژه‌ها

خانه: آپارتمان؛ پارکینگ؛ باغچه؛ پلّه؛ راهرو؛ آشپزخانه؛ کتری؛ اجاق‌گاز؛ پرده؛ کولر؛ پشت‌بام؛ اتاق مطالعه؛ اتاق پذیرایی؛ اتاق خواب؛ تشک؛ بالش؛ پتو؛ توالت؛ دست‌شویی؛ آب‌گرم‌کن؛ حمّام؛(طبقه)

غذا می‌پزد؛ می‌شوید؛ دوش می‌گیرد

سالن؛ مبل؛ قفسه؛ تلویزیون؛ سرویس بهداشتی

نکته‌ها

«یا» در جمله‌ی پرسشی

جمله‌ی پرسشیِ «چه‌کار می‌کند؟»

جمله‌ی محترمانه

متن

خانه‌ی برادرم

تهران، پایتخت ایران......

خانه


آپارتمان


پارکینگ


باغچه


پلّه


راهرو


آشپزخانه


کتری


اجاق‌گاز

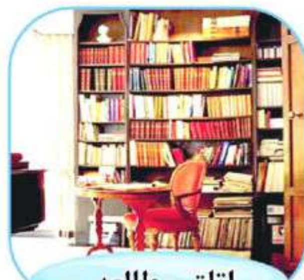

غذا می‌پزد


پرده


کولر


پشت‌بام




اتاق مطالعه


اتاق پذیرایی


اتاق خواب


تشک


بالش


پتو


توالت


دست‌شویی


می‌شوید


آب‌گرم‌کن


حمّام


دوش می‌گیرد



واژه های خوانده شده

اتاق؛ ایوان؛ حیاط؛ حوض؛ دیوار؛ ستون؛ در؛ پنجره؛ ظرف‌شویی؛ لباس‌شویی؛ یخچال؛ بخاری؛ شوفاژ؛ شومینه؛ پنکه؛ نردبان؛ شیرآب؛ لامپ؛ تخت؛ فرش





گوش کنید و بخوانید.

۱. خانه‌ی ما دو طبقه است و شش اتاق دارد.

۲. اتاق خواب و اتاق مطالعه‌ی من در طبقه‌ی دوم است.

۳. در اتاق خوابِ من، تخت، تشک، بالش، پتو و پرده وجود دارد.

۴. حیاط خانه‌ی ما بزرگ است. در حیاط ما یک باغچه هست.

۵. در باغچه‌ی خانه‌ی ما یک درخت سیب و یک درخت انار وجود دارد.

۶. آن‌ها در تابستان با آب سرد و در زمستان با آب گرم دوش می‌گیرند.

۷. خانه‌ی ما پارکینگ و حیاط ندارد. پدرم ماشین را در خیابان می‌گذارد.

۸. مادرم هر روز در آشپزخانه غذا می‌پزد و خواهرم سارا ظرف‌ها را می‌شوید.

۹. پرده‌های خانه‌ی ما کثیف است. من با لباس‌شویی، پرده‌های کثیف را می‌شویم.

۱۰. در آشپزخانه‌ی ما اجاق‌گاز، لباس‌شویی، آب‌گرم‌کن و یک ظرف‌شویی بزرگ وجود دارد.



لطفاً پاسخ دهید.

۱. آیا پدر شما غذا نمی‌پزد؟

۲. شما ظرف‌ها را کجا می‌شویید؟

۳. یخچال مدرسه‌ی شما کجاست[۱]؟

۴. آیا پرده‌ی اتاق شما تمیز نیست؟

۵. آیا کولر شما روی پشت‌بام است؟

۶. آیا لباس‌شویی شما در حمّام است؟

---

۱. کجاست؟ = کجا است؟

پختن:	می‌پزم	می‌پزی	می‌پزد	می‌پزیم	می‌پزید	می‌پزند
شستن:	می‌شویم	می‌شویی	می‌شوید	می‌شوییم	می‌شویید	می‌شویند
دوش گرفتن:	دوش می‌گیرم	دوش می‌گیری	دوش می‌گیرد	دوش می‌گیریم	دوش می‌گیرید	دوش می‌گیرند

.... را می‌شوید.





لطفاً توجّه کنید.

«یا» در جملهٔ پرسشی



این اجاق‌گاز است یا لباس‌شویی است؟[1]

این لباس‌شویی است.

این لباس‌شویی، بزرگ است یا کوچک؟[2]

این لباس‌شویی، بزرگ است.



لطفاً بخوانید.



۱. محمّد پزشک است یا پرستار است؟

محمّد، پزشک است.



۲. شما (تو) در حمّام دوش می‌گیری یا در آشپزخانه؟

من در حمّام دوش می‌گیرم.



۳. بینی برای شنیدن است یا بوییدن؟

بینی برای بوییدن است.



۴. این خانم‌ها ظرف می‌شویند یا غذا می‌پزند؟

این خانم‌ها غذا می‌پزند.

---

۱. اگر در جملهٔ پرسشی واژهٔ «یا» باشد؛ جواب «بله»، «نه» و «چرا» درست نیست، مانند: این شلوار مشکی است یا آبی؟

✅ این شلوار مشکی است. ❌ بله، این شلوار مشکی است. ❌ نه، این شلوار آبی نیست؛ مشکی است.

۲. در جملهٔ پرسشی که «یا» وجود دارد، اگر دو فعل همانند باشد، معمولاً فعل دوم را حذف می‌کنیم.

✅ این لباس‌شویی بزرگ است یا کوچک است؟ ✅ این لباس‌شویی بزرگ است یا کوچک؟





لطفاً پاسخ دهید.

۱. اتاق شما پنکه دارد یا کولر؟

۲. شما (تو) اهل آفریقا هستی یا اروپا؟

۳. پتو و بالش شما تمیز است یا کثیف؟

۴. حیاط خانه‌ی شما باغچه دارد یا حوض؟

۵. استاد شما با ماژیک آبی می‌نویسد یا قرمز؟

۶. شما در آشپزخانه غذا می‌خورید یا در اتاق پذیرایی؟

۷. شما هر روز نقّاشی می‌کشید یا تکلیف می‌نویسید[1]؟

۸. پدر شما ماشین را در پارکینگ می‌گذارد یا در حیاط؟



مانند مثال بپرسید و پاسخ دهید.

مریم ظرف می‌شوید یا غذا می‌پزد؟
مریم غذا می‌پزد.



۱. در جمله‌های پرسشی که «یا» وجود دارد، اگر دو فعل مختلف باشند، نمی‌توانیم فعلی را حذف کنیم:
✓ شما نقّاشی می‌کشید یا کتاب می‌خوانید؟ ✗ شما نقّاشی می‌کشید یا کتاب؟





لطفاً توجّه کنید.

جمله‌ی پرسشی «چه‌کار می‌کند؟»



این مرد چه‌کار می‌کند؟ این مرد روزنامه می‌خواند.



آن خانم چه‌کار می‌کند؟ آن خانم غذا می‌پزد.



لطفاً بخوانید.



۱. فاطمه چه‌کار می‌کند؟ فاطمه نامه می‌نویسد.



۲. علی چه‌کار می‌کند؟ علی نقّاشی می‌کشد.



۳. شما (تو) چه‌کار می‌کنی؟ من لباس می‌شویم.

شما کدام لباس را می‌شویی؟ من پیراهن قرمز را می‌شویم.



۴. شما (تو) چه‌کار می‌کنی؟ من دوش می‌گیرم.

شما کجا دوش می‌گیری؟ من در حمّام، دوش می‌گیرم.



۵. نرگس چه دارد؟ او کیف و کتاب دارد.

نرگس چه‌کار می‌کند؟ او درس می‌خواند.

نرگس کجا درس می‌خواند؟ او در اتاق مطالعه درس می‌خواند.




مانند مثال بپرسید و پاسخ دهید.

این کودک چه‌کار می‌کند؟
این کودک غذا می‌خورد.















لطفاً کامل کنید.

۱. آن‌ها در حمّام ....

۲. من هر روز تابلو را ....

۳. در اتاق‌خوابِ من، تخت ....

۴. مادرم هر روز در آشپزخانه ....

۵. شما هر روز در اتاق، مطالعه ....

۶. من و حسین در کلاس، نقّاشی ....

۷. نرگس لباس‌های کثیف را در لباس‌شویی ....

۸. خدیجه لباس‌های کثیف را با لباس‌شویی ....





لطفاً توجّه کنید.

جملهٔ محترمانه

تو ⟵ شما

او ⟵ ایشان

تو استاد هستی.
- شما استاد هستی.
- شما استاد هستید.

او استاد است.
- ایشان استاد است.
- ایشان استاد هستند.



لطفاً بخوانید.



۱. شما (تو) پزشک هستی.
(شما پزشک هستید.)



۲. ایشان (او) پلیس نیست؛ ایشان نگهبان است.
(ایشان پلیس نیستند؛ ایشان نگهبان هستند.)



۳. آیا شما دو فرزند داری؟
آیا شما دو فرزند دارید؟
نه، من سه فرزند دارم.



۴. آیا این خانم نقّاشی می‌کشد؟
آیا ایشان نقّاشی می‌کشند؟
نه، ایشان کتاب می‌خوانند.



۵. آیا شما نامه می‌نویسی؟
آیا شما نامه می‌نویسید؟
نه، من روزنامه می‌خوانم.

خانه‌ی برادرم



تهران، پایتخت ایران است. خانه‌ی برادرم احمد در تهران است. خانه‌ی او دو طبقه است. ایشان سه فرزند دارد: دو دختر به نام فاطمه و زینب و یک پسر به نام علی. فاطمه بزرگ‌ترین فرزندِ برادرم است.

خانه‌ی برادرم یک سالن پذیرایی، دو اتاق خواب، یک اتاق مطالعه، آشپزخانه و سرویس‌بهداشتی دارد. سالن پذیرایی و اتاق مطالعه‌ی آن‌ها در طبقه‌ی دوم است.

در سالن پذیرایی آن‌ها مبل، میزِ پذیرایی و یک تلویزیون بزرگ هست و در اتاق مطالعه سه قفسه‌ی کتاب، چهار صندلی و یک میز بزرگ وجود دارد.

سالن  سرویس بهداشتی  مبل  تلویزیون  قفسه‌ی کتاب 





روی میز، رایانه، چراغ مطالعه، تقویم، کتاب و نوشت‌افزارهست. فاطمه و علی هر روز در این اتاق درس می‌خوانند وتکلیف می‌نویسند.





لطفاً پاسخ دهید.

۱. پایتخت ایران کجاست؟

۲. خانه‌ی احمد در کدام شهر است؟

۳. آیا احمد، دو پسر و یک دختر دارد؟

۴. اسم بزرگ‌ترین فرزند احمد چیست؟

۵. سالن پذیرایی آن‌ها در کدام طبقه است؟

۶. فاطمه در اتاق مطالعه چه‌کار می‌کند؟

۷. مبل و قفسه‌های کتاب کجاست؟







مانند مثال بگویید.

خانه‌ی ما

خانه‌ی ما دو اتاق خواب، یک اتاق پذیرایی، آشپزخانه و سرویس بهداشتی دارد.

۱. اتاق من

۲. آشپزخانه‌ی ما

۳. مدرسه‌ی شما

۴. حیاطِ خانه‌ی پدرم





مانند مثال تبدیل کنید.

تو **پرستار** هستی.  شما **پرستار** هستی.
شما **پرستار** هستید.

۱. تو نگهبان هستی.
۲. او استاد نیست.
۳. او کتاب را روی میز می‌گذارد.
۴. تو در رستوران، غذا می‌خوری.
۵. آیا او محمدمهدی است؟
۶. آیا تو الآن دوش می‌گیری؟



با واژه‌های داخل کمانک کامل کنید.

(قفسه؛ پارکینگ؛ مطالعه؛ حمّام؛ پشت‌بام؛ لباس‌شویی؛ خواب)

۱. او الآن در .... دوش می‌گیرد.
۲. من کتاب‌هایم را در .... می‌گذارم.
۳. ماشین در .... و کولر روی .... است.
۴. مادرم لباس‌های کثیف را در .... می‌گذارد.
۵. در اتاق .... ی من دو قفسه‌ی کتاب وجود دارد.
۶. در اتاق .... جواد تخت، تشک، بالش و پتو هست.



برای هر تصویر، دو جمله بگویید.











درس سوم

در این درس می‌آموزیم

واژه‌ها

انسان: دختر؛ پسر؛ مرد؛ زن؛ نوجوان؛ جوان؛ میان‌سال؛ پیر؛ مجرّد؛ متأهل

خانواده و بستگان: پدربزرگ؛ مادربزرگ؛ پدر؛ مادر؛ خواهر؛ برادر؛ همسر؛ شوهر؛ خانم؛ زن؛ نوه؛ عروس؛ داماد؛ مادرخانم؛ پدرخانم؛ پدرشوهر؛ مادرشوهر؛ عمو؛ عمّه؛ برادرزاده؛خواهرزاده؛ دایی؛ خاله

کمک می‌کند؛ مطالعه می‌کند؛ ازدواج می‌کند؛ زندگی می‌کند؛ جارو می‌کند؛ تمیز می‌کند

هم‌کلاس؛ بسیار؛ خیلی؛ دوست دارد

نکته‌ها

ضمیرهای گسسته و پیوسته

بگوییم - نگوییم

متن

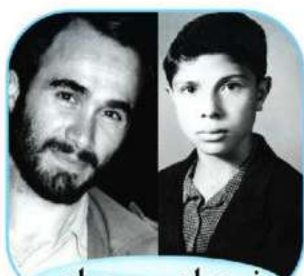
دوستم سعید

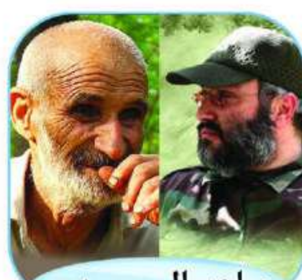
اسم من محمّد است. من ......

انسان


دختر　پسر


مرد　زن

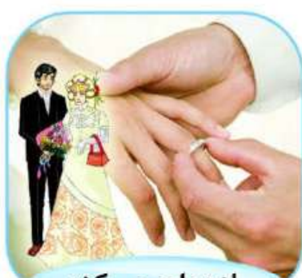

نوجوان　جوان


میان‌سال　پیر


کمک می‌کند


مطالعه می‌کند


مجرّد


ازدواج می‌کند


متأهل


زندگی می‌کند


جارو می‌کند[1]

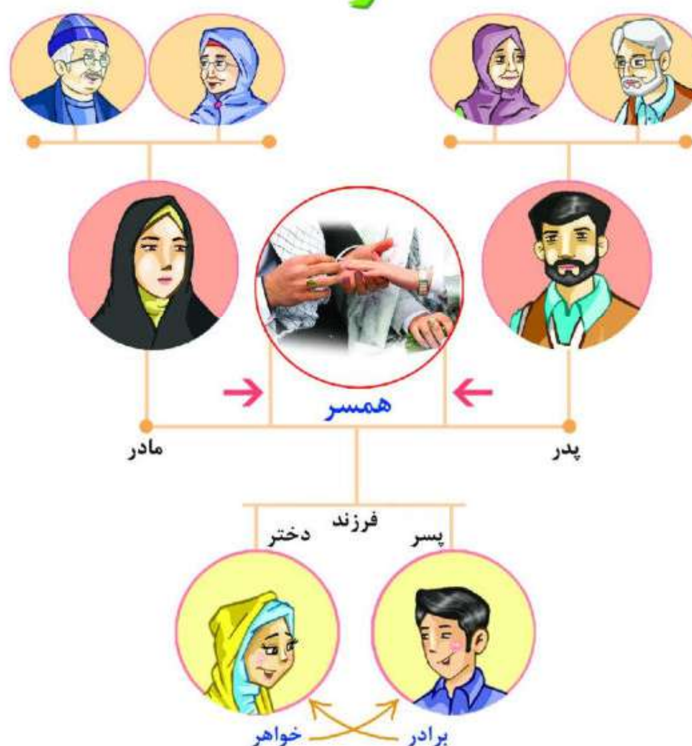

تمیز می‌کند

واژه‌های خوانده شده

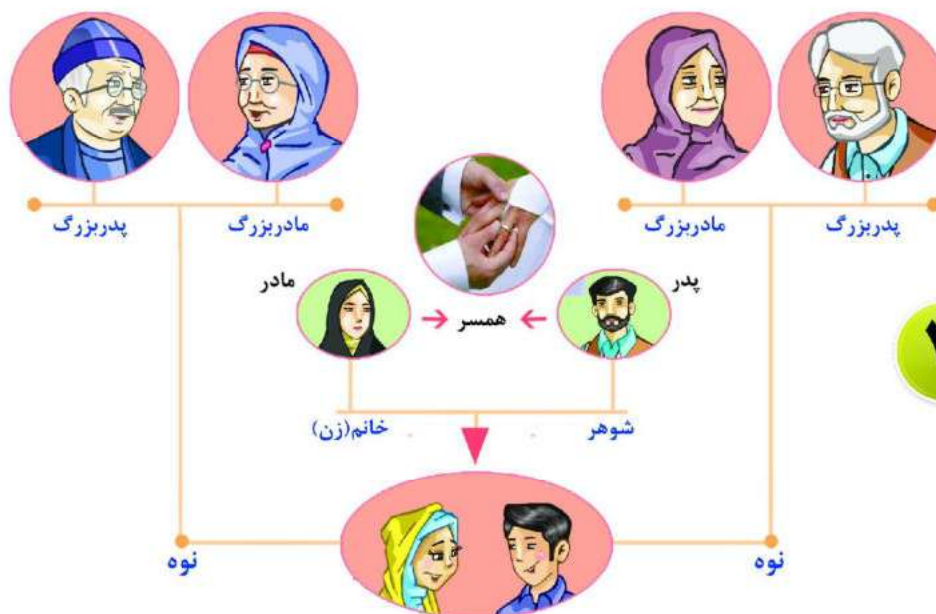
مادر؛ فرزند؛ نوزاد؛ طفل؛ کودک؛ پسر؛ خانم؛ شوهر

۱. جارو می‌کند (جارو می‌زند)

خانواده


همسر
مادر
پدر
فرزند
دختر
پسر
خواهر
برادر


۱


پدربزرگ
مادربزرگ
مادربزرگ
پدربزرگ
مادر
پدر
همسر
خانم(زن)
شوهر
نوه
نوه


۲





گوش کنید و بخوانید.

۱. پدربزرگ و مادربزرگم پیر هستند؛ آن‌ها در دِه زندگی می‌کنند.

۲. ما هر روز، سه ساعت مطالعه می‌کنیم و یک ساعت تکلیف می‌نویسیم.

۳. مادرم هر روز خانه را جارو می‌کند؛ غذا می‌پزد و دو ساعت مطالعه می‌کند.

۴. این مرد، اهل ایران است. او در شهر اصفهان زندگی می‌کند.

۵. من هر روز به مادرم کمک می‌کنم؛ اتاق‌ها را تمیز می‌کنم و ظرف‌ها را می‌شویم.

۶. صادق، همسرِ دخترم زهرا است. دختر و دامادم صادق در شهر بیروت زندگی می‌کنند.

۷. من مجرّد هستم. دوستم سجّاد، متأهل است. او دو فرزندِ دختر دارد و فرزند پسر ندارد.

۸. فرزندم متأهل است. او یک پسر به نام مهدی و یک دختر به نام ریحانه دارد.

۹. جواد و سمیّه نوه‌های حسین آقا هستند و حسین آقا پدربزرگ آن‌ها است.

۱۰. من هر روز درس می‌خوانم و در تمیز کردن اتاق به دوستم کمک می‌کنم.

۱۱. پدرم نه پیر است نه جوان، ایشان میان سال است و چهل و هفت سال دارد.



لطفاً پاسخ دهید.

۱. شما مجرّد هستی یا متأهل؟

۲. شما الآن کجا زندگی می‌کنید؟

۳. خانواده‌ی شما کجا زندگی می‌کنند؟

۴. پدر و مادر شما پیر هستند یا جوان؟

۵. آیا شما به پیرمردها و پیرزن‌ها کمک می‌کنید؟

۶. آیا پدربزرگ شما هر روز کتاب مطالعه می‌کند؟

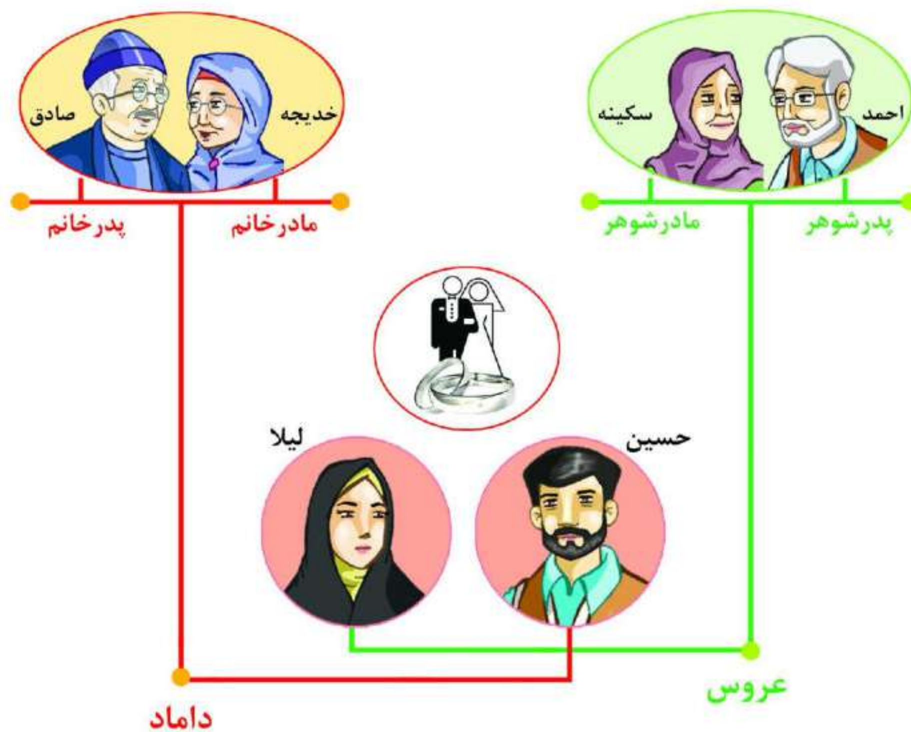


کمک کردن: کمک می‌کنم کمک می‌کنی کمک می‌کند کمک می‌کنیم کمک می‌کنید کمک می‌کنند

مطالعه کردن: مطالعه می‌کنم مطالعه می‌کنی مطالعه می‌کند مطالعه می‌کنیم مطالعه می‌کنید مطالعه می‌کنند

به .... کمک می‌کند. .... را تمیز می‌کند. در/ با........ زندگی می‌کند. با........ ازدواج می‌کند.

بستگان(۱)[1]





لطفاً بخوانید.

۱. حسین، شوهرِ لیلا است و لیلا، خانمِ[2] حسین است. آن‌ها همسر هم هستند.

۲. احمد، پدرشوهرِ لیلا و سکینه، مادرشوهر لیلا است. لیلا عروس آن‌ها است.

۳. صادق، پدرخانم[3] حسین، و خدیجه مادرخانم حسین است. حسین داماد خدیجه و صادق است.

۴. پدرشوهر لیلا یک خانه‌ی سه طبقه دارد. لیلا و حسین در خانه‌ی او زندگی می‌کنند.

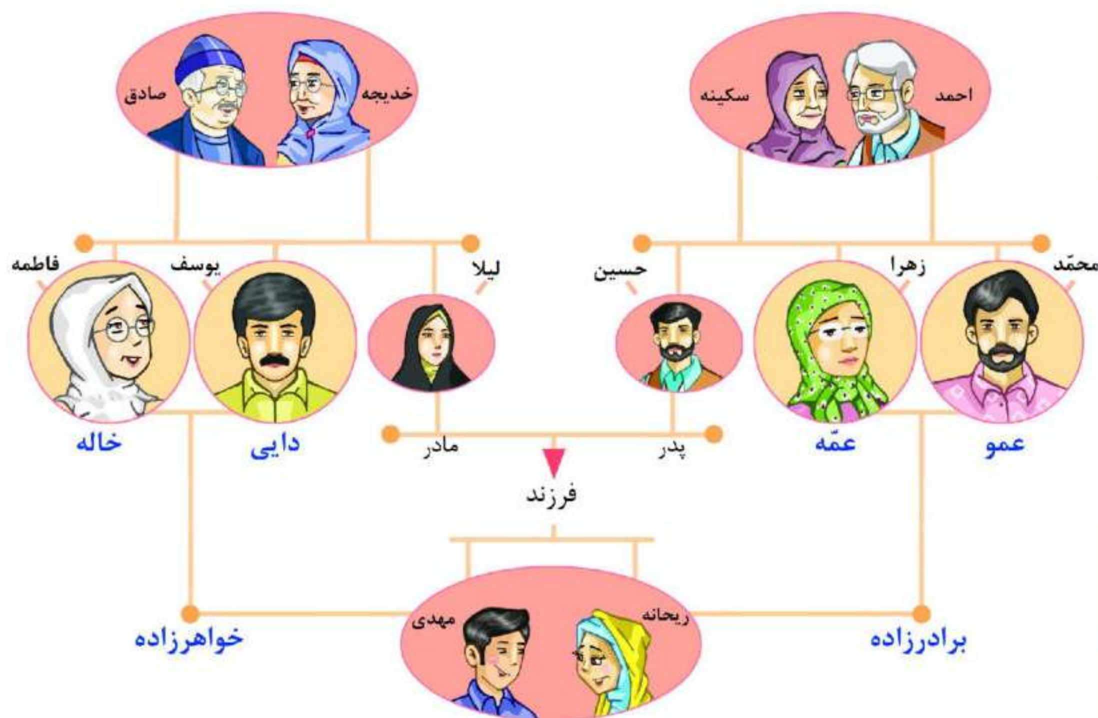
---

۱. بستگان: فامیل‌ها

۲. لیلا خانمِ حسین است.: لیلا زنِ حسین است.

۳. (پدرخانم: پدرزن) ؛ (مادرخانم: مادرزن)

بستگان (۲)



لطفاً بخوانید.

اسم من مهدی است و اسم خواهرم ریحانه است.حسین آقا و لیلا خانم پدر و مادرم هستند. پدرم یک برادر به نام محمّد و یک خواهر به نام زهرا دارد. محمّد آقا، عموی من و زهرا خانم، عمّه‌ی من است. من و خواهرم ریحانه، برادرزاده‌های آن‌ها هستیم.

مادرم هم یک برادر و یک خواهر دارد. اسم آن‌ها یوسف و فاطمه است. آقا یوسف، دایی من و فاطمه خانم، خاله‌ی من است. من و ریحانه، خواهرزاده‌های آن‌ها هستیم.

احمد آقا و آقا صادق، پدربزرگ‌های من هستند و سکینه خانم و خدیجه خانم، مادربزرگ‌های من هستند. من و خواهرم ریحانه، نوه‌های آن‌ها هستیم.





لطفاً توجّه کنید.

ضمیرهای گسسته و پیوسته[1]



کتابِ من، روی میز است. = کتابم، روی میز است.

کتاب من	کتاب + ـَـ م	کتابم
کتاب تو	کتاب + ـَـ ت	کتابت
کتاب او	کتاب + ـَـ ش	کتابش
کتاب ما	کتاب + ـِـ مان	کتابمان
کتاب شما	کتاب + ـِـ تان	کتابتان
کتاب آن‌ها	کتاب + ـِـ شان	کتابشان



لطفاً بخوانید.



۱. برادرت چه دارد؟

برادرم تاکسی دارد.



۲. پدرم کجاست؟

پدرت در فروش‌گاه است.



۳. آیا همسر علی، معلّم است؟

نه، همسرش معلّم نیست؛ پرستار است.



۴. آیا فرزندت هر روز مطالعه می‌کند؟

بله، فرزندم هر روز مطالعه می‌کند.



۵. آیا پدربزرگ و مادربزرگتان در ایران زندگی می‌کنند؟

نه، پدربزرگ و مادربزرگمان در سوریه زندگی می‌کنند.

۱. ضمیر گسسته (منفصل): من؛ تو؛ او؛ ما؛ شما؛ آن‌ها

ضمیر پیوسته (متّصل): م؛ ت؛ ش؛ مان؛ تان؛ شان





۶. آیا آن‌ها به پدر و مادرشان کمک می‌کنند؟

بله، آن‌ها به پدر و مادرشان کمک می‌کنند.



۷. آیا فرزندتان[1] اتاق‌ها را تمیز نمی‌کند؟

چرا، فرزندم اتاق‌ها را تمیز می‌کند.



۸. آیا عمو و عمّه‌ات[2] پرستار هستند؟

نه، عمویم[3] استاد دانش‌گاه و عمّه‌ام پزشک است.



مانند مثال تبدیل کنید.

برادر من : برادرم	کیفشان : کیف آن‌ها

پدر آن‌ها	خودکار او	چشمم
پولتان	مادربزرگ ما	جانمازشان
چتر شما (تو)	دامادش	اتاق‌خواب من
پاک‌کنت	فرزند بزرگ شما	پرچم کشورمان

۱. همان‌طور که در ضمیرهای گسسته برای احترام «تو» و «او» را به «شما» و «ایشان» تبدیل می‌کنیم؛ در ضمیرهای پیوسته هم برای احترام «ت» و «ش» را به «تان» و «شان» تبدیل می کنیم: فرزندت(تو) ← برای احترام فرزندتان(شما)؛ فرزندش(او) ← فرزندشان(آن‌ها)

۲. عمّه‌ی من؛ عمّه‌ی تو؛ .... : عمّه‌ام عمّه‌ات عمّه‌اش عمّه‌مان عمّه‌تان عمّه‌شان

۳. عموی من؛ عموی تو؛ .... : عمویم عمویت عمویش عمویمان عمویتان عمویشان

غذای من؛ غذای تو؛ .... : غذایم غذایت غذایش غذایمان غذایتان غذایشان

صندلی من؛ صندلی تو؛ .... : صندلی‌ام صندلی‌ات صندلی‌اش صندلی‌مان صندلی‌تان صندلی‌شان





لطفاً توجّه کنید.

بگوییم		نگوییم
من اتاقم را تمیز می‌کنم. ✅		من اتاق من را تمیز می‌کنم. ❌
ما اتاق شما را تمیز می‌کنیم. ✅		ما اتاق ما را تمیز می‌کنیم. ❌



لطفاً بخوانید.

۱. او هر روز درسش را مطالعه می‌کند. ✅

او هر روز درس او را مطالعه می‌کند. ❌

۲. آن‌ها در خانه‌ی پدرشان زندگی می‌کنند. ✅

آن‌ها در خانه‌ی پدر آن‌ها زندگی می‌کنند. ❌

۳. ما در شستن ظرف‌ها به مادرمان کمک می‌کنیم. ✅

ما در شستن ظرف‌ها به مادر ما کمک می‌کنیم. ❌

۴. من و مادربزرگم حیاط خانه را جارو می‌کنیم. ✅

من و مادربزرگ من، حیاط خانه را جارو می‌کنیم. ❌



لطفاً تصحیح کنید.

۱. شما در دفتر شما نقّاشی می‌کشید.

۲. من و مادر من در آشپزخانه غذا می‌پزیم.

۳. ما روزهای جمعه، اتاق ما را تمیز می‌کنیم.

۴. آن‌ها کتاب‌های آن‌ها را در کیف می‌گذارند.



دوستم سعید

اسم من محمّد است. من اهل استرالیا هستم. پدر و مادرم در آن‌جا زندگی می‌کنند. من در کشور ایران درس می‌خوانم و طلبه‌ی جامعة المصطفی صلی الله علیه و آله هستم.



ایشان دوستم سعید است. من و سعید هم‌کلاس[1] هستیم. او اهل روسیه است. پدرش استاد دانش‌گاه و مادرش پرستار است.

سعید یک خواهر و یک برادر دارد. برادرش هفت سال از سعید بزرگ‌تر است. او متأهل است و دو فرزند دختر دارد. پدر و مادر سعید نوه‌هایشان را بسیار[2] دوست دارند.[3]

پدر بزرگ و مادربزرگ سعید پیر هستند و در خانه‌ی فرزندشان زندگی می‌کنند. سعید و خانواده‌اش، مادربزرگ و پدربزرگ را خیلی دوست دارند و در کارها به آن‌ها کمک می‌کنند.

۱. هم‌کلاس: هم‌کلاسی  ۲. بسیار: خیلی؛ زیاد ۳. دوست داشتن 

 دوست داشتن: دوست دارم دوست داری دوست دارد دوست داریم دوست دارید دوست دارند

.... را دوست دارد.



سعید یک عمو و دو عمّه دارد. عمو و عمّه‌های سعید از پدرش کوچک‌تر هستند. عموی سعید در کشور لبنان درس می‌خواند. سعید یک خاله هم دارد؛ او دایی ندارد. خاله‌ی او پرستار است و در روسیه زندگی می‌کند.





لطفاً پاسخ دهید.

۱. محمّد اهل کجاست و الآن در کدام کشور زندگی می‌کند؟
۲. پدر و مادر محمّد کجا زندگی می‌کنند؟
۳. محمّد و سعید کجا درس می‌خوانند؟
۴. آیا پدر سعید پرستار است؟
۵. عمو و خاله‌ی سعید چه‌کار می‌کنند؟
۶. آیا پدر و مادر سعید نوه‌هایشان را دوست دارند؟
۷. پدربزرگ و مادربزرگ سعید کجا زندگی می‌کنند؟





مانند مثال بگویید.

پدر بزرگم / نوه‌هایش
←
پدر بزرگم نوه‌هایش را بسیار دوست دارد.

۱. محمّدعلی / پدر و مادرش
۲. ما / قرآن خواندن
۳. آن کودک / نقّاشی کشیدن
۴. من و خواهرم / عمّه و خاله‌مان
۵. فاطمه و زینب / مطالعه کردن
۶. پدرم / برادرزاده و خواهرزاده‌اش





با استفاده از ضمیرهای پیوسته، پاسخ‌ها را کامل کنید.

دوست شما کجا زندگی می‌کند؟ دوستم در ایران زندگی می‌کند.

۱. خانه‌ی برادرت باغچه ندارد؟ چرا، خانه‌ی .... باغچه دارد.

۲. مادر مریم چه کار می‌کند؟ .... خانه را تمیز می‌کند و غذا می‌پزد.

۳. آیا پدربزرگتان در ایران زندگی می‌کند؟ نه، .... در پاکستان زندگی می‌کند.

۴. آیا عمّه‌ی شما به مادر بزرگت کمک می‌کند؟ بله، .... به .... کمک می‌کند.



لطفاً جایگزین کنید.

من در تمیز کردن اتاق به دوستانم کمک می‌کنم.
زینب / شستن ظرف‌ها / مادر: زینب در شستن ظرف‌ها به مادرش کمک می‌کند.

۱. ما / پاک‌کردن تابلو / استاد

۲. ابراهیم / نقّاشی‌کشیدن / فرزند

۳. دایی‌ام / تمیزکردن خانه / همسر

۴. پدربزرگ / خواندن درس / نوه

۵. نرگس و سوسن / جارو کردن حیاط / مادر

۶. من و خواهرم / پختن غذا / مادربزرگ



مانند مثال بگویید.

برادرِ پدر (عمو) برادر پدرم، عموی من است.

۱. برادرِ مادر

۲. مادرِ پدر

۳. خواهرِ پدر

۴. دختر و پسرِ فرزند

۵. همسرِ پسر

۶. خواهرِ مادر

درس چهارم

در این درس می‌آموزیم

واژه‌ها

شغل (۱): رئیس‌جمهور؛ پادشاه؛ شاه؛ مدیر؛ معلّم؛ استاد؛ دانش‌آموز؛ دانش‌جو؛ دندان‌پزشک؛ مهندس؛ بنّا؛ کارگر؛ آهنگر؛ نجّار؛ خیّاط؛ کفّاش؛ عکّاس؛ قصّاب

معاینه می‌کند؛ نسخه می‌نویسد؛ می‌سازد؛ می‌دوزد؛ درس می‌دهد

گاهی؛ امّا؛ بیمارستان؛ بازنشسته؛ خانه‌دار؛ شصت؛ شش نفره؛ کار می‌کند

نکته‌ها

فعل منفی «نیستم؛ نیستی؛ ... »

واژه‌ی پرسشی «چه‌کاره»

تشدید « ــّـ »

متن

خانواده‌ی من

من در یک خانواده‌ی......



شغل (۱)


رئیس جمهور


پادشاه (شاه)


مدیر


معلّم (استاد)


دانش‌آموز


دانش‌جو


دندان‌پزشک


معاینه می‌کند


نسخه می‌نویسد

واژه های خوانده شده

استاد؛ دکتر؛ پزشک؛ پرستار؛ پلیس؛ نگهبان؛ قاضی؛ فضانورد؛ راننده؛ چوپان؛ شکارچی؛ رفتگر



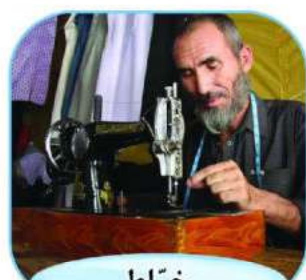

مهندس

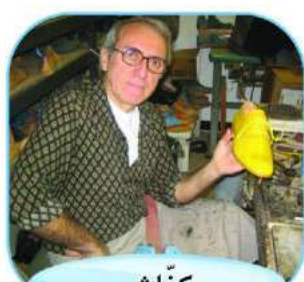

بَنّا

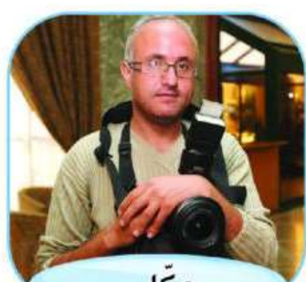

کارگر


آهنگر

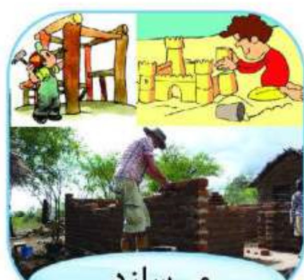

نجّار


خیّاط


کفّاش


عکّاس


قصّاب


می‌سازد


می‌دوزد



درس می‌دهد





گوش کنید و بخوانید.

۱. پدرم نجّار است. او میز و صندلی می‌سازد.

۲. آن مرد، رفتگر است. او خیابان را جارو می‌کند.

۳. نادر و سلیمان کارگر هستند. آن‌ها به بنّا کمک می‌کنند.

۴. آن خانم، استاد ما است؛ ایشان به ما زبان فارسی درس می‌دهد.

۵. ما مهندسِ رایانه هستیم و در جامعة المصطفی ﷺ کار می‌کنیم.

۶. برادرم بنّا است و خانه می‌سازد. خواهرم خیّاط است و لباس می‌دوزد.

۷. نجّار با چوب، در و پنجره می‌سازد و آهنگر با آهن[1] در و پنجره می‌سازد.

۸. احمد و دوستش دانش‌جو هستند. آن‌ها در دانش‌گاه تهران درس می‌خوانند.

۹. محمد و فاطمه دانش‌آموز هستند؛ پدرشان معلّم است و مادرشان مدیرِ مدرسه است.

۱۰. من و همسرم پزشک هستیم. ما بیمارها را معاینه می‌کنیم و برای آن‌ها دارو می‌نویسیم.



لطفاً پاسخ دهید.

۱. اسم رئیس‌جمهور کشورتان چیست؟

۲. آهنگر و نجّار چه‌کار می‌کنند؟

۳. آیا برادرتان مهندس رایانه است؟

۴. آیا خیّاط میز و صندلی نمی‌سازد؟

۵. پزشک چه‌کار می‌کند؟

---

۱. آهن  چوب  پلاستیک  شیشه 

ساختن:	می‌سازم	می‌سازی	می‌سازد	می‌سازیم	می‌سازید	می‌سازند
دوختن:	می‌دوزم	می‌دوزی	می‌دوزد	می‌دوزیم	می‌دوزید	می‌دوزند
درس دادن:	درس می‌دهم	درس می‌دهی	درس می‌دهد	درس می‌دهیم	درس می‌دهید	درس می‌دهند
معاینه‌کردن:	معاینه می‌کنم	معاینه می‌کنی	معاینه می‌کند	معاینه می‌کنیم	معاینه می‌کنید	معاینه می‌کنند

.... را معاینه می‌کند. .... را می‌سازد. .... را می‌دوزد. به .... درس می دهد.





لطفاً توجّه کنید.

فعل منفی «نیستم؛ نیستی؛ ... »

من نجّار هستم؛ آهنگر نیستم.





لطفاً بخوانید.

۱. من خیّاط هستم؛ کفّاش نیستم.




۲. شما (تو) معلّم هستی؛ مدیر نیستی.




۳. او پلیس نیست؛ قاضی است.




۴. ما دانش‌آموز نیستیم؛ دانش‌جو هستیم.




۵. آن‌ها کارگر هستند؛ بنّا نیستند.








مانند مثال کامل کنید.



من و حامد بنّا .... ؛ مهندس ....

من و حامد بنّا نیستیم. مهندس هستیم.



۱. مریم معلّم ....؛ مدیر ....



۲. من و زینب خیّاط ....؛ عکّاس ....



۳. تو و فاطمه پرستار ....؛ پزشک ....



۴. آن خانم دندان‌پزشک ....؛ پرستار ....



۵. آن آقا چوپان ....؛ او قصّاب ....



۶. علی و احمد پلیس ....؛ قاضی ....



مانند مثال بپرسید و پاسخ دهید.

آن‌ها / پرستار / پزشک

آیا آن‌ها پرستار هستند؟

نه، آن‌ها پرستار نیستند؛ پزشک هستند.

شما / عکّاس / عکّاس

آیا شما عکّاس هستید؟

بله، ما عکّاس هستیم.

۱. شما / چوپان / شکارچی

۲. مریم / خیّاط / خیّاط

۳. آن‌ها / نجّار / نجّار

۴. این خانم / مهندس / دکتر

۵. شما / قاضی / قاضی

۶. من و علی / دانش‌آموز / دانش‌جو

۷. آن آقا / رئیس‌جمهور / پادشاه

۸. نرگس و سوسن / مدیر / معلّم





لطفاً توجّه کنید.

واژه‌ی پرسشی «چه‌کاره»



او **چه‌کاره** است؟

شغل او چیست؟



او **مهندس رایانه** است.



لطفاً بخوانید.



۱. فاطمه خانم چه‌کاره است؟ ایشان پزشک هستند.



۲. شغل آن آقا چیست؟ او خیّاط است.



۳. شغل شما چیست؟ من عکّاس هستم.



۴. علی و زینب چه‌کاره هستند؟ آن‌ها دانش‌جو هستند.



۵. من مدیر هستم. شما چه‌کاره هستی؟ من معلّم هستم.



۶. برادر من مهندس است. برادر شما چه‌کاره است؟ برادر من قاضی است.





۷. شما چه‌کاره هستید؟ ما خیّاط هستیم.

خیّاط‌ها چه‌کار می‌کنند؟ خیّاط‌ها لباس می‌دوزند.



۸. سعید چه‌کاره است؟ سعید بنّا است.

بنّا چه‌کار می‌کند؟ بنّا خانه می‌سازد.



۹. خدیجه چه‌کاره است؟ خدیجه، معلّم است.

معلّم‌ها چه‌کار می‌کنند؟ آن‌ها به دانش‌آموزها درس می‌دهند.

خدیجه خانم الآن چه‌کار می‌کند؟ ایشان الآن خانه را تمیز می‌کند.



۱۰. محمّد چه‌کاره است؟ محمّد دندان‌پزشک است.

دندان‌پزشک چه‌کار می‌کند؟ دندان بیمارها را معاینه می‌کند.

آقا محمّد الآن چه‌کار می‌کند؟ او الآن چای می‌خورد.



مانند مثال بپرسید و پاسخ دهید.

برادرت / معلّم : برادرت چه‌کاره است؟ برادرم معلّم است.
معلّم چه‌کار می‌کند؟ معلّم درس می‌دهد.

۱. شما / طلبه

۲. آن‌ها / نجّار

۳. هادی / آهنگر

۴. دوستتان / آشپز

۵. مادرت / خیّاط

۶. پدربزرگ علی / پزشک





لطفاً توجّه کنید.

تشدید « ــّ »



می‌نویسیم	قصّاب	کفّاش	عکّاس	بنّا
می‌خوانیم	قصصاب	کففاش	عککاس	بننا





لطفاً بخوانید.

عکّاس	کفّاش	نجّار	بنّا	قصّاب	خیّاط
معلّم	محمّد	ذرّت	پلّه	ذرّه‌بین	زرّافه
مکّه	بچّه	مجلّه	سکّه	ارّه	غوّاص

این آقا عکّاس است. عکّاس، دوربین دارد.



آن‌ها کفّاش هستند. کفّاش‌ها کفش می‌دوزند.



محمّد نجّار است. نجّارها چوب و ارّه دارند.



شهربانو، معلّم است. معلّم به دانش‌آموزها درس می‌دهد.




مکّه


بچّه


مجلّه


سکّه


ارّه


غوّاص

خانواده‌ی من



من در یک خانواده‌ی شش‌نفره زندگی می‌کنم. اسمم نرگس است. من متأهل هستم. نام همسرم، صادق است. من و صادق دانش‌جو هستیم و در دانش‌گاه تهران درس می‌خوانیم.

همسرم، برادر و خواهر ندارد؛ امّا من یک خواهر و دو برادر دارم. خواهرم شهربانو، از من کوچک‌تر است. او دانش‌آموز است و در مدرسه‌ی شهید بهشتی درس می‌خواند.

برادرم سجّاد، مهندس رایانه است. ایشان در فرودگاه امام‌خمینی تهران کار می‌کند و برادرم حسن، دکترِ قلب است. او در بیمارستان ابوعلی سینا کار می‌کند.

کارکردن: کار می‌کنم کار می‌کنی کار می‌کند کار می‌کنیم کار می‌کنید کار می‌کنند



مادرم خانه‌دار است و پدرم معلّم بازنشسته است. ایشان شصت سال دارد. او گاهی کتاب مطالعه می‌کند، گاهی روزنامه می‌خواند و گاهی در کارهای خانه به مادرم کمک می‌کند. من خانواده‌ام را بسیار دوست دارم.







لطفاً پاسخ دهید.



۱. نرگس و همسرش چه‌کاره هستند؟

۲. آیا پدر نرگس الآن درس می‌دهد؟

۳. پدر نرگس هر روز چه‌کار می‌کند؟

۴. صادق در کدام دانش‌گاه درس می‌خواند؟

۵. کدام برادر نرگس، دکتر قلب است؟

۶. آیا خانواده‌ی نرگس، چهار نفره هستند؟

۷. سجّاد چه‌کاره است و کجا کار می‌کند؟



مانند مثال بگویید.

دوستم / مدیر / مدرسه‌ی ابن سینا:
دوستم مدیر است. او در مدرسه‌ی ابن سینا کار می‌کند.

۱. عموی نادر / نگهبان / بانک مِلّی ایران

۲. پدربزرگم / استاد / دانش‌گاه تهران

۳. زهرا و طاهره / پرستار / بیمارستانِ امام سجّاد علیه‌السلام





مانند مثال بپرسید و پاسخ دهید.



یوسف / عکّاس / دوربین
یوسف چه‌کاره است؟ او عکّاس است.
عکّاس چه دارد؟ عکّاس دوربین دارد.

۱. محمّد / خیّاط / قیچی، سوزن و اتو

۲. زهرا خانم / استاد / رایانه و کتاب

۳. دخترت / دانش‌جو / کیف و نوشت‌افزار



مانند مثال با واژه‌ی «امّا» جمله بسازید.

من رایانه/دوستم



من رایانه دارم؛ امّا دوستم رایانه ندارد.

۱. زهرا عینک/ همسرش

۲. همسرم عمو/ من

۳. سعید چاق/ برادرش لاغر

۴. ما مجرّد/ آن‌ها متأهل



برای هر تصویر، دو جمله بگویید.











درس پنجم

در این درس می‌آموزیم

واژه‌ها

شغل (۲): باغبان؛ کشاورز؛ نانوا؛ آشپز؛ آرایش‌گر؛ تعمیرکار؛ میوه‌فروش؛ کتاب‌فروش؛ طلافروش؛ نویسنده؛ خبرنگار؛ امدادگر؛ خلبان؛ مهمان‌دار؛ بازرگان؛ تاجر؛ کارمند؛ خریدار؛ فروشنده

می‌رود؛ می‌آید؛ می‌خرد؛ می‌فروشد

روستا؛ باغ‌دار؛ اداره‌ی پست؛ باهم؛ تنها؛ بیرون

نکته‌ها

حرف اضافه‌ی «از» ؛ «به»

جانشین فعل «هستم؛ هستی؛ ... »(۱)

جانشین فعل «هستم؛ هستی؛ ... »(۲)

متن

فرهاد

فرهاد، کارمندِ دانش‌گاه......

شغل (۲)


باغبان


کشاورز

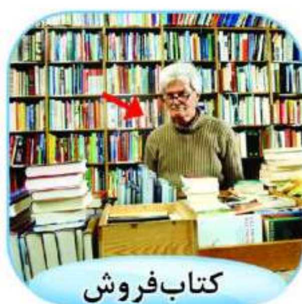

نانوا


آشپز


آرایش‌گر


تعمیرکار

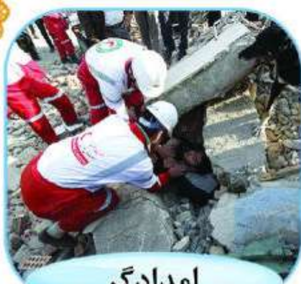

میوه‌فروش


کتاب‌فروش


طلافروش


نویسنده


خبرنگار


امدادگر


خلبان


مهمان‌دار


بازرگان (تاجر)


کارمند



می‌رود



می‌آید


خریدار[1] می‌خرد


فروشنده می‌فروشد

۱. خریدار: مشتری





گوش کنید و بخوانید.

۱. دوستم مهدی، خبرنگار است و در لبنان زندگی می‌کند.
۲. من خلبان هستم و این خانم‌ها مهمان‌دارِ هواپیما هستند.
۳. مریم و فاطمه نویسنده هستند. آن‌ها برای کودکان، کتاب می‌نویسند.
۴. پدربزرگم باغبان است. او در باغش درخت‌های گیلاس، سیب و انار دارد.
۵. پدرم بازرگان فرش است. او از ایران فرش می‌خرد و در اروپا می‌فروشد.
۶. امین و رضا آشپز هستند. آن‌ها هر روز در آشپزخانه‌ی دانش‌گاه غذا می‌پزند.
۷. ما به فروش‌گاه می‌رویم و برای فرزندمان دفتر نقّاشی و مدادرنگی می‌خریم.
۸. این آقا میوه‌فروش است. او در مغازه‌اش پرتقال، سیب، انار، نارگیل و... می‌فروشد.
۹. برادرم هر روز، ساعتِ هفت صبح به دانش‌گاه می‌رود و ساعت چهار به خانه می‌آید.
۱۰. ایشان کارمندِ فرودگاه است. او هر روز، هفت ساعت در فرودگاه امام کار می‌کند.



لطفاً پاسخ دهید.

۱. آشپزها چه‌کار می‌کنند؟
۲. خانواده‌ی شما چه‌کاره هستند؟
۳. آیا دوست شما تاجرِ پسته است؟
۴. آشپز غذا می‌پزد یا گوشت می‌فروشد؟
۵. آیا دوست شما تعمیرکار یخچال است؟
۶. آیا شما روزهای جمعه به کلاس می‌آیید؟

رفتن:	می‌روم	می‌روی	می‌رود	می‌رویم	می‌روید	می‌روند
آمدن:	می‌آیم	می‌آیی	می‌آید	می‌آییم	می‌آیید	می‌آیند
خریدن:	می‌خرم	می‌خری	می‌خرد	می‌خریم	می‌خرید	می‌خرند
فروختن:	می‌فروشم	می‌فروشی	می‌فروشد	می‌فروشیم	می‌فروشید	می‌فروشند

از / به .... می‌رود. از / به .... می‌آید. .... را / از .... می‌خرد. .... را/ به .... می‌فروشد.





لطفاً توجّه کنید.

«از» ؛ «به»

من ساعت هفتِ صبح **از** خانه **به** مدرسه می‌روم.







من ساعت دوازده **از** مدرسه **به** خانه می‌آیم.









لطفاً بخوانید.

۱. من با تاکسی از قم به فرودگاه تهران می‌روم.

۲. پدرم باغبان است و یک باغ بزرگ دارد. او هر روز صبح از خانه به باغ می‌رود.

۳. من هر روز صبح برای درس خواندن از خانه به این دانش‌گاه می‌آیم.

۴. خانواده‌ام روز یک‌شنبه از پاکستان به ایران می‌آیند.

۵. شما از این‌جا به کجا می‌روید؟ من از این‌جا به خانه‌ی دوستم می‌روم.



با حرف‌های «از» و «به» کامل کنید.

۱. ما ...... لبنان ...... ایران می‌آییم.

۲. آن‌ها ساعت یک ...... مسجد ...... خانه می‌آیند.

۳. من برای خریدن لباس و کفش ...... فروش‌گاه می‌روم.

۴. شما ...... کجا می‌آیید و ...... کجا می‌روید؟ من ...... استخر می‌آیم و ...... رستوران می‌روم.





مانند مثال بگویید.

فاطمه و مریم می‌روند. (دانش‌گاه ـ خانه)
فاطمه و مریم از دانش‌گاه به خانه می‌روند.

۱. این هواپیما می‌رود. (ایران ـ چین)

۲. استادمان با قطار می‌رود. (اصفهان ـ شیراز)

۳. زینب و نرگس هر روز می‌آیند. (مدرسه ـ مسجد)

۴. من برای دیدن دوستم با قطار می‌روم. (پاکستان ـ هند)

۵. من و خواهرم برای درس‌خواندن می‌آییم. (کشورمان ـ ایران)



با واژه‌های داخل کمانک کامل کنید.

(آشپز ـ نویسنده ـ خبرنگار ـ دانش‌آموز ـ تاجر ـ پزشک)

۱. این خانم .... است. او کتاب‌های زیادی می‌نویسد.

۲. محمّد و مهدی .... هستند. آن‌ها بیماران را معاینه می‌کنند.

۳. برادرم .... است. او هر روز چهار ساعت به کلاس می‌رود.

۴. ما در آن دانش‌گاه .... هستیم. ما هر روز برای دانش‌جوها غذا می‌پزیم.

۵. پدر زینب، .... است. او از ایران پسته می‌خرد و در آفریقا و اروپا می‌فروشد.



لطفاً صرف کنید.

می‌آیم؛ .... می‌فروشم؛ ....

می‌روم؛ .... می‌خرم؛ ....





لطفاً توجّه کنید.

جانشین فعل «هستم؛ هستی؛ ...» (۱)

من		ـَـ م	من استادم.	من استاد هستم.
تو		ی	تو استادی.	تو استاد هستی.
او	استاد	است	او استاد است.	او استاد است.
ما		یم	ما استادیم.	ما استاد هستیم.
شما		ید	شما استادید.	شما استاد هستید.
آن‌ها		ـَـ ند	آن‌ها استادند.	آن‌ها استاد هستند.



لطفاً بخوانید.

۱. من خلبانم[۱] و برادرم[۲] مهندس رایانه است.

۲. ما تعمیرکار ساعتیم و آن‌ها تعمیرکار یخچالند.

۳. پدر و برادرم بازرگانند. آن‌ها چای و برنج می‌خرند و می‌فروشند.

۴. من فروشنده نیستم، خریدارم. من برای فرزندم میز و چراغ مطالعه می‌خرم.

۵. شما نجّارید، میز و صندلی می‌سازید. آن‌ها خیّاطند، پیراهن و شلوار می‌دوزند.

۶. آن‌ها معلّمند و هر روز درس می‌دهند؛ ما دانش‌آموزیم و هر روز درس می‌خوانیم.

۷. شما چوپانی یا شکارچی[۳]؟ من شکارچی نیستم؛ من چوپانم.

۸. شما پلیسید یا امدادگرید؟ ما پلیس نیستیم؛ ما امدادگریم.

---

۱. خلبانم: خلبان هستم.

۲. برادرم: برادرِ من

۳. «ی» در واژه‌ی شکارچی، «ی» اصلی است.





لطفاً توجّه کنید.

جانشین فعل «هستم؛ هستی؛ ...» (۲)

ضمیر		شناسه			
من	فروشنده[1]	ام	من فروشنده‌ام.	=	من فروشنده هستم.
تو		ای	تو فروشنده‌ای.	=	تو فروشنده هستی.
او		است	او فروشنده است.	=	او فروشنده است.
ما		ایم	ما فروشنده‌ایم.	=	ما فروشنده هستیم.
شما		اید	شما فروشنده‌اید.	=	شما فروشنده هستید.
آن‌ها		اند	آن‌ها فروشنده‌اند.	=	آن‌ها فروشنده هستند.



لطفاً بخوانید.

۱. ما کتاب‌فروشیم؛ آن‌ها نویسنده‌اند.

۲. آن‌ها خریدار نیستند؛ آن‌ها فروشنده‌اند.

۳. آن‌ها دانش‌آموزند؛ ما معلّمیم و ایشان مدیر مدرسه‌اند.

۴. سعید و برادرش چه‌کاره‌اند؟ آن‌ها راننده‌اند.

۵. آیا شما پلیسی؟ نه، من نگهبان مدرسه‌ام.

۶. آیا شما طلبه‌اید؟ بله، ما طلبه‌ایم.

۷. شما چه‌کاره‌ای؟ من دانش‌جویم[2].

۱. «ه» در واژه‌ی فروشنده، «ه» بیان حرکت(ناخوانا) است؛ یعنی در آخر واژه نوشته می‌شود، ولی خوانده نمی‌شود، مانند: خانه؛ مدرسه؛ راننده؛ میوه؛ قرقره؛ شومینه؛ رایانه؛ پرده؛ نوه؛ باغچه و ...

۲. دانش‌جو هستم؛ دانش‌جو هستی؛............ : دانش‌جویم دانش‌جویی دانش‌جو است دانش‌جوییم دانش‌جویید دانش‌جویند

بنّا هستم؛ بنّا هستی؛ .... : بنّایم بنّایی بنّا است بنّاییم بنّایید بنّایند

ایرانی هستم؛ ایرانی هستی؛ .... : ایرانی‌ام ایرانی‌ای ایرانی‌است ایرانی‌ایم ایرانی‌اید ایرانی‌اند





مانند مثال تبدیل کنید.

من آهنگر هستم = من آهنگرم
من راننده هستم = من راننده‌ام

۱. من معلّم هستم.
۲. ما مهندس هستیم.
۳. من و دوستم طلبه هستیم.
۴. آن‌ها نویسنده هستند.
۵. من پرستار هستم؛ پزشک نیستم.
۶. ما امدادگر هستیم؛ پلیس نیستیم.
۷. آیا شما فروشنده هستی؟
۸. آیا شما تاجر فرش هستید؟



مانند مثال بپرسید و پاسخ دهید.

شما  **شما چه‌کاره‌اید؟ ما خیّاطیم**

شما 

آن‌ها 

آن خانم 

شما (تو) 

شما 

من 

عبّاس 

ما 

فرهاد



فرهاد، کارمندِ دانش‌گاه مشهد است و همسرش مریم، کارمند اداره‌ی پست[1] است. فرهاد و مریم هر روز صبح با هم از خانه بیرون می‌روند. مریم ساعت دو به خانه می‌آید و تنها ناهار می‌خورد؛ امّا همسرش فرهاد تا ساعت چهار در دانش‌گاه است و آن‌جا غذا می‌خورد.

پدر مریم در شهر نیشابور زندگی می‌کند. او مدیر مدرسه است. در مدرسه‌ی او هجده معلّم درس می‌دهند و دانش‌آموزان زیادی درس می‌خوانند.

۱. اداره‌ی پست





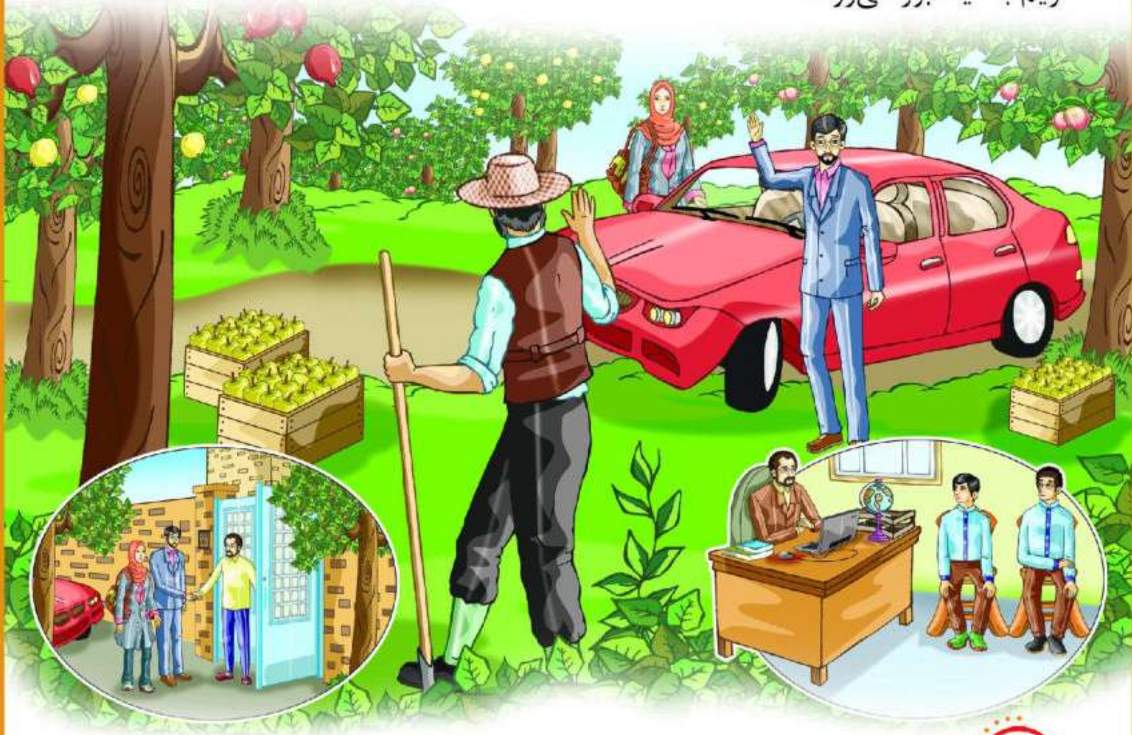






پدر فرهاد، باغ‌دار است و با خانواده‌اش در روستا[1] زندگی می‌کند. او یک باغ بزرگ و زیبا دارد. در باغ او، درخت‌های سیب، انار، هلو و... وجود دارد.

فرهاد و همسرش روزهای جمعه گاهی به روستا می‌روند و گاهی برای دیدن خانواده‌ی مریم به نیشابور می‌روند.





لطفاً پاسخ دهید.



۱. فرهاد چه‌کاره است؟
۲. مریم کارمند کدام اداره است؟
۳. مریم و فرهاد کجا ناهار می‌خورند؟
۴. پدر فرهاد و پدر مریم چه‌کاره‌اند؟
۵. آیا مریم و همسرش با هم به خانه می‌آیند؟
۶. خانواده‌ی مریم و فرهاد کجا زندگی می‌کنند؟
۷. فرهاد و مریم روزهای جمعه به کجا می‌روند؟





۱. روستا: ده





مانند مثال بگویید.

من / مدرسه رفتن / دوستم



من تنها به مدرسه نمی‌روم؛ من و دوستم با هم به مدرسه می‌رویم.

۱. سعید / غذاخوردن / پدربزرگش ۲. فرزندم / خانه آمدن / برادرش

۳. دخترم / فروش‌گاه رفتن / مادرش ۴. مادربزرگم / زندگی‌کردن / مادرم



مانند مثال تبدیل کنید.

ما خبرنگار هستیم. = ما خبرنگاریم.
ما امدادگریم. = ما امدادگر هستیم.

۱. آن‌ها راننده هستند. ۲. من و برادرم کشاورزیم.

۳. من تعمیرکار یخچالم. ۴. شما کارمند بانک هستید.

۵. شما کارمند کدام اداره‌اید؟ ۶. شما خلبانی یا پلیسی؟

۷. آن‌ها باغبانند یا میوه‌فروشند؟ ۸. شما فروشنده هستی یا خریدار؟



لطفاً بگویید، این‌ها چه‌کاره‌اند؟













درس ششم

در این درس می‌آموزیم

واژه‌ها

رنگ: سبز؛ قرمز؛ سرخ؛ صورتی؛ زرد؛ نارنجی؛ کِرِم؛ آبی؛ بنفش؛ قهوه‌ای؛ مشکی؛ سیاه؛ سرمه‌ای؛ طوسی؛ خاکستری؛ سفید؛ نقره‌ای؛ پررنگ؛ کم‌رنگ؛ سیاه و سفید؛ رنگی؛ رنگین‌کمان؛ آبرنگ؛ قلم‌مو؛ اسپری رنگ؛ چهارپایه؛ رنگ‌فروش؛ رنگ‌کار؛ نقّاش؛ (کمد؛ داخل؛ زیبا؛ خوش‌مزه)

رنگ می‌زند؛ می‌خواهد؛ استفاده می‌کند

مردم؛ دامدار؛ مزرعه؛ نزدیک؛ رنگارنگ؛ علاوه بر

نکته‌ها

واژه‌ی پرسشی «چه رنگ»

نشانه‌ی اضافه

متن

زندگی در روستا

محمّد و خانواده‌اش در روستا......

رنگ


سبز


قرمز (سرخ)


صورتی


زرد


نارنجی


کِرِم


آبی


بنفش


قهوه‌ای


مشکی(سیاه)


سرمه‌ای(سورمه‌ای)

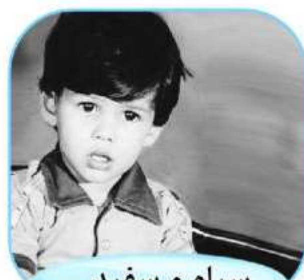

طوسی(خاکستری)


سفید


نقره‌ای


پررنگ کم‌رنگ




سیاه و سفید


رنگی


رنگین‌کمان


آبرنگ


قلم‌مو


اسپریِ رنگ


چهارپایه


رنگ‌فروش


رنگ‌کار (نقّاش)


رنگ می‌زند


می‌خواهد


استفاده می‌کند

واژه های خوانده شده

سبز؛ قرمز؛ صورتی؛ زرد؛ آبی؛ قهوه‌ای؛ سیاه؛ سفید؛ نردبان





گوش کنید و بخوانید.

۱. در خانه‌ی ما یک چهارپایه‌ی قهوه‌ای وجود دارد.

۲. من برای دختر کوچکم، جوراب صورتی می‌خرم.

۳. پسرم جواد، یک خط‌کش کوچک دارد؛ خط‌کش او بنفش است.

۴. دوستم رضا خودکار مشکی دارد؛ او خودکار آبی و قرمز می‌خواهد.

۵. آن مرد، رنگ‌فروش نیست؛ او رنگ‌کار است. او الآن خانه‌ی ما را رنگ می‌زند.

۶. آیا این عکس، رنگی نیست؟ نه این عکس، سیاه و سفید است.

۷. شما کدام جامدادی را می‌خواهید؟ من جامدادی نارنجی را می‌خواهم.

۸. ایشان برای نوشتن از ماژیک قرمز استفاده می‌کند یا آبی؟

او از ماژیک آبی استفاده می‌کند.



لطفاً جایگزین کنید.

فرزندم/ مدادرنگی/ آبرنگ



فرزندم از مدادرنگی استفاده نمی‌کند؛ او از آبرنگ استفاده می‌کند.

۱. پدرم/خودکار سبز/خودکار آبی

۲. استادمان / ماژیک قرمز / ماژیک مشکی

۳. محمّدرضا / پاک‌کن / غلط‌گیر

۴. نرگس / جارودستی / جاروبرقی

۵. بنّا / نردبان / چهارپایه

۶. نجّار / آهن / چوب

خواستن : می‌خواهم می‌خواهی می‌خواهد می‌خواهیم می‌خواهید می‌خواهند

رنگ زدن : رنگ می‌زنم رنگ می‌زنی رنگ می‌زند رنگ می‌زنیم رنگ می‌زنید رنگ می‌زنند

استفاده کردن : استفاده می‌کنم استفاده می‌کنی استفاده می‌کند استفاده می‌کنیم استفاده می‌کنید استفاده می‌کنند

از .... استفاده می‌کند. .... را رنگ می‌زند.





لطفاً توجّه کنید.

واژه‌ی پرسشی «چه رنگ»





این رایانه چه رنگ است؟

این رایانه، مشکی است.





آن پیراهن چه رنگ است؟

آن پیراهن، صورتی است.



لطفاً بخوانید.



۱. آن کبوتر چه رنگ است؟ آن کبوتر، سفید است.



۲. سطلِ کلاس شما چه رنگ است؟ سطل کلاس ما قرمز است.



۳. کفش چه رنگی دوست داری؟ من کفش قهوه‌ای دوست دارم.



۴. آیا علی ماشینش را می‌فروشد؟ بله، او ماشینش را می‌فروشد.

ماشین علی چه رنگی است؟ ماشین او نقره‌ای است.



۵. این پرچمِ کدام کشور است؟ این پرچمِ ایران است.

پرچم ایران چه رنگ است؟ پرچم ایران، سبز و سفید و قرمز است.

بگوییم	نگوییم
پیراهن او چه رنگ است؟ پیراهن او سفید است.	او پیراهن چه رنگ است؟ او پیراهن سفید است.









لطفاً توجّه کنید.

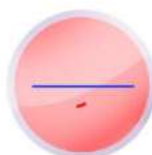
نشانه‌ی اضافه (۱)



پیراهنِ من در کمد است.

من پیراهنِ آبی را دوست دارم.









لطفاً بخوانید.

۱. فاطمه، ساعتِ نقره‌ای دارد.

۲. ماشینِ استادمان، سفید است.

۳. مادرم، ظرفِ غذا را در ظرف‌شویی می‌گذارد.

۴. همسرِ یوسف در دانش‌گاهِ قم درس می‌خواند.

۵. پدرم از فروش‌گاه برای من یک تشک صورتی و یک بالش آبی می‌خرد.

۶. استاد ما برای نوشتن روی تابلو از ماژیک آبی و مشکی استفاده می‌کند.

۷. فرزندت چه رنگی را دوست دارد؟ او رنگ کرم و قهوه‌ای را دوست دارد.

۸. آن مرد جوان چه‌کار می‌کند؟ او اتاق پذیرایی را رنگ می‌زند.

۹. شما چه می‌خواهی؟ من آبرنگ و کاغذ رنگی می‌خواهم.

● در ترکیب‌ها نشانه‌ی اضافه‌ی کسره (ـِـ) نوشته نمی‌شود، امّا خوانده می‌شود.





لطفاً توجّه کنید.

نشانه‌ی اضافه (۲)

خانه‌ی پدرم[1] بزرگ است.

پدرم، راننده‌ی تاکسی است.

خانه / راننده	ی	پدرم / تاکسی
کلاه / ته	ـِ	صورتی / چاه

مریم کلاهِ صورتی[2] دارد.

در تهِ چاه[3]، آب وجود دارد.



لطفاً بخوانید.

۱. رایانه‌ی من در اتاق مطالعه است.

۲. من یک پرده‌ی زیبا برای اتاق پذیرایی می‌خرم.

۳. پیراهن سیاهِ من، در طبقه‌ی دوم، داخل کمد است.

۴. نوه‌ی من جلیقه‌ی سرمه‌ای و کلاه آبی دوست دارد.

۵. برادرم در اداره‌ی پست کار می‌کند. او رئیس این اداره است.

۶. در باغچه‌ی خانه‌ی ما دو درخت سیب و یک درخت پرتقال وجود دارد.

۷. در فرودگاه امام خمینی دو فروش‌گاه بزرگ، سه ایست‌گاه تاکسی و ... وجود دارد.

---

۱. نشانه‌ی اضافه در واژه‌هایی که آخرشان «ه ، ـه» بیان حرکت (ناخوانا) وجود دارد «ی» می‌باشد؛ امّا برخی از «ء» به عنوان نشانه‌ی اضافه استفاده می‌کنند، مانند: خانه‌ی پدرم (خانۀ پدرم)؛ راننده‌ی تاکسی (رانندۀ تاکسی)

۲. در واژه‌هایی مانند «کلاه»، «دانش‌گاه»، «فرودگاه»، «پادشاه»، «کوه»، «ته» و ... «ه ، ـه» بیان حرکت نیست و خوانده می‌شود. در واژه‌هایی که «ه ، ـه» خوانده می‌شود، نشانه‌ی اضافه کسره (ـِ) می‌باشد، مانند: کلاهِ من؛ دانش‌گاهِ قم؛ تهِ چاه

۳. چاه   تهِ چاه  





لطفاً توجّه کنید.

نشانه‌ی اضافه (۳)

او موی بلند و زیبا دارد.

عصای پدربزرگم، قهوه‌ای است.

مو / عصا	ی	بلند / پدربزرگ

دخترم یک صندلی کوچک[1] می‌خواهد.

بخاری اتاقم، آبی کم‌رنگ است.

صندلی / بخاری	(ی)	کوچک / اتاق



لطفاً بخوانید.

۱. اسم عموی من، حسین و اسم عمّه‌ام فاطمه است.

۲. پزشک، پای دوستم را معاینه می‌کند.

۳. ما کتاب فارسی دوم را می‌خوانیم.

۴. مادرم غذاهای لذیذ و خوش‌مزه می‌پزد.

۵. جواد یک زیردستی کوچک و دو مقوّای رنگی می‌خواهد.

۶. شما روی تابلوی کلاس چه می‌نویسی؟ من روی تابلو، املا می‌نویسم.

۷. جواد، دانش‌جوی دانش‌گاهِ تهران است و خواهرش ریحانه، طلبه‌ی جامعة المصطفی ﷺ است.

---

۱. در ترکیب واژه‌هایی که آخرشان «ی» می‌باشد و صدای «ای» دارند، نشانه‌ی اضافه «ی» را نمی‌نویسیم، امّا می‌خوانیم:

می‌نویسیم	می‌خوانیم
صندلی کوچک	صندلیِ(ی) کوچک
آبی کم‌رنگ	آبی (ی) کم‌رنگ





با نشانه‌ی اضافه بخوانید.

۱. پرده... خانه... ما قهوه‌ای..کم‌رنگ است.

۲. دکتر، چشم‌ها... نوه... او را معاینه می‌کند.

۳. در روستا... ما یک مدرسه... بزرگ هست.

۴. ترازو... فروشگاه..مدرسه، نقره‌ای است.

۵. من برای دخترم، یک‌کیف بنفش و یک جامدادی..صورتی می‌خرم.



مانند مثال جایگزین کنید.

من دیوارهای اتاق دوستم را رنگ می‌زنم. (پنجره ـ خانه)
من پنجره‌ی خانه‌ی دوستم را رنگ می‌زنم.

۱. فرزندم آن جامدادی صورتی را می‌خواهد. (صندلی ـ سفید)

۲. اتاق مطالعه‌ی ما در طبقه‌ی دوم است. (آشپزخانه ـ اوّل)

۳. من غذاهای مادرم را دوست دارم. (میوه‌ها ـ باغ پدربزرگم)

۴. ما در مدرسه‌ی شهید مطهّری درس می‌خوانیم. (دانش‌گاه ـ امام خمینی)

۵. پزشک دندان و لثه‌ی بیمار را معاینه می‌کند. (دست و زانو)



مانند مثال بپرسید و پاسخ دهید.



این خرگوش چه رنگ است؟ این خرگوش، سفید است.

زندگی در روستا



محمّد و خانواده‌اش در روستا زندگی می‌کنند. آن‌ها زندگی‌کردن در روستا را دوست دارند. روستای آن‌ها نزدیک جنگل است.

محمّد دو برادر و یک خواهر دارد. او و برادر کوچکش مهدی هر روز با دوچرخه به مدرسه می‌روند و ساعت دوازده ظهر با هم به خانه می‌آیند.

خانه‌ی آن‌ها بزرگ است. در حیاط خانه‌شان درخت‌های میوه، گل‌های رنگارنگ، بوقلمون، اردک، مرغ، خروس و ده جوجه‌ی زیبا وجود دارد.

بیشتر مردم روستا کشاورز و دامدارند. پدر محمّد هم کشاورز است. او یک باغ کوچک و یک مزرعه‌ی بزرگ گندم و ذرّت دارد. او هر روز صبح برای کارکردن به مزرعه و باغش می‌رود و غروب به خانه می‌آید.



مادر محمّد خانه‌دار است و خواهرش زهرا خیّاط است. او برای خانم‌های روستا لباس‌های زیبا می‌دوزد. محمّد یک برادر بزرگ هم دارد. برادر بزرگش، جواد در شهر زندگی می‌کند. او نقّاش است و در و دیوار خانه‌ها، اداره‌ها، مدرسه‌ها و ... را رنگ می‌زند.

محمّد و مهدی علاوه بر درس خواندن، گاهی به مزرعه و باغ می‌روند و به پدرشان کمک می‌کنند.



لطفاً پاسخ دهید.

۱. بیشتر مردم روستا چه‌کاره‌اند؟
۲. پدر محمّد هر روز چه‌کار می‌کند؟
۳. محمّد و مهدی علاوه بر درس‌خواندن چه‌کار می‌کنند؟
۴. درحیاط خانه‌ی آن‌ها چه حیوان‌هایی وجود دارد؟
۵. برادرِ بزرگ محمّد چه‌کار می‌کند؟

دور ـ نزدیک



رنگارنگ



مزرعه







اسم رنگ‌های زیر را بگویید.





لطفاً جایگزین کنید.

دوستم / تمیز کردن اتاق / غذا پختن

←

دوستم علاوه بر تمیز کردن اتاق غذا می‌پزد.

۱. ما / درس خواندن / کارکردن

۲. دانش‌آموزها / نوشتن تکلیف / نقّاشی کشیدن

۳. خواهرم / لباس دوختن / مطالعه کردن

۴. نجّارها / ساختن در و پنجره / میز ساختن

طلبه/ این کلاس/ اهل آفریقا

←

بیشتر طلبه‌های این کلاس اهل آفریقا هستند.

۱. دانش‌جو/ آن کلاس/ لاغر

۲. پیراهن/ من/ رنگی

۳. خانم/ روستا/ خانه‌دار

۴. مردم/ ایران / جوان

پرده/ کلاس/ سفید/ آبی

←

پرده‌ی کلاس ما سفید نیست؛ آبی است.

۱. مو / برادرم / سفید / سیاه

۲. غذا / پدربزرگم / کم/ زیاد

۳. لامپ/ اتاق من / زرد/ سفید

۴. گاو / آن‌ها / قهوه‌ای/ مشکی

۵. پنجره / فروش‌گاه/ کثیف / تمیز

۶. فروش‌گاه / دوستم / بزرگ / کوچک

درس هفتم

در این درس می‌آموزیم

واژه‌ها

پوشاک (لباس): پوشاک مردانه؛ پوشاک زنانه؛ پوشاک بچّگانه؛ چادر؛ روسری؛ مقنعه؛ مانتو؛ پالتو؛ کاپشن؛ بلوز؛ زیرپوش؛ شورت؛ چکمه؛ دمپایی؛ کفش؛ کمربند؛ دست‌کش؛ ضخیم؛ نازک؛ شال؛ آستین؛ یقه؛ دکمه؛ زیپ

انتخاب می‌کند؛ اتو می‌زند؛ می‌پوشد؛ درمی‌آورد

شلوغ؛ هنگام؛ نو؛ قدیمی؛ چوب‌لباسی؛ آویزان می‌کند

نکته‌ها

نشانه‌ی جمع «ها» و «ان»

نهادِ جمع و فعل آن

بگوییم ـ نگوییم

متن

بازار

در بسیاری از شهرهای ایران .....

پوشاک(لباس)


پوشاکِ مردانه


پوشاک زنانه


پوشاک بچّگانه


چادر


روسری


مقنعه


مانتو


پالتو


کاپشن


بلوز


زیرپوش


شورت




چکمه


دمپایی کفش


کمربند


دست‌کش


ضخیم نازک


شال


آستین یقه


دکمه زیپ


انتخاب می‌کند


اتو می‌زند[1]


می‌پوشد


درمی‌آورد


واژه های خوانده شده

لباس؛ پیراهن؛ شلوار؛ کت؛ دامن؛ ژاکت؛ زیپ؛ جوراب؛ کفش؛ کلاه؛ جیب؛ پارچه؛ نخ؛ سوزن؛ عریان

۱. اتو می‌زند (اتو می‌کند)





گوش کنید و بخوانید.

۱. سارا و یاسر در فروش‌گاه پوشاک کار می‌کنند. آن‌ها لباس‌های زنانه و مردانه می‌فروشند.

۲. پدرم برای من دو پیراهنِ آستین بلند و یک پیراهن آستین کوتاه می‌خرد.

۳. من در خانه زیرپوش یا پیراهن آستین کوتاه و بیرون از خانه پیراهن آستین بلند می‌پوشم.

۴. علی و زهرا در روز پدر به بازار می‌روند و برای پدرشان یک پیراهن انتخاب می‌کنند و می‌خرند.

۵. همسرم لباس‌های کثیف را با لباس‌شویی می‌شوید و لباس‌های چروک را اتو می‌زند.

۶. مریم روزهای جمعه در شستن لباس‌ها و تمیزکردن خانه به مادرش کمک می‌کند.

۷. آیا شما در کلاس، کاپشنت را درمی‌آوری؟ بله، من در کلاس کاپشنم را درمی‌آورم.

۸. شما کدام روسری را انتخاب می‌کنی؟ من روسری سرمه‌ای را انتخاب می‌کنم.

۹. شما در زمستان چه لباس‌هایی می‌پوشید؟ ما در زمستان لباس‌های ضخیم، مانندِ ژاکت، کاپشن و پالتو می‌پوشیم.



لطفاً جایگزین کنید.

علی پیراهنش را درمی‌آورد و ژاکت می‌پوشد.

من / کاپشن / پالتو: **من کاپشنم را درمی‌آورم و پالتو می‌پوشم.**

۱. ما / کفش / دمپایی

۲. من / جوراب نازک / جوراب ضخیم

۳. شما / پیراهن / بلوز

۴. او / پیراهن آستین‌کوتاه / پیراهن آستین‌بلند

انتخاب کردن:	انتخاب می‌کنم	انتخاب می‌کنی	انتخاب می‌کند	انتخاب می‌کنیم	انتخاب می‌کنید	انتخاب می‌کنند
اتو زدن:	اتو می‌زنم	اتو می‌زنی	اتو می‌زند	اتو می‌زنیم	اتو می‌زنید	اتو می‌زنند
پوشیدن:	می‌پوشم	می‌پوشی	می‌پوشد	می‌پوشیم	می‌پوشید	می‌پوشند
درآوردن:	درمی‌آورم	درمی‌آوری	درمی‌آورد	درمی‌آوریم	درمی‌آورید	درمی‌آورند

...... را می‌پوشد. ...... را درمی‌آورد. ...... را انتخاب می‌کند. ...... را اتومی‌زند.





لطفاً توجّه کنید.

نشانه‌ی جمع «ها» و «ان»[1]



پسر + ها / ان ← پسرها / پسران





شتر + ها / ان ← شترها / شتران





درخت + ها / ان ← درخت‌ها / درختان





لباس + ها / ~~ان~~ ← لباس‌ها / ~~لباسان~~



۱. «ها» و «ان» علامت‌های جمع در فارسی هستند:

«ها» برای جمعِ همه‌ی اسم‌ها استفاده می‌شود، مانند: استادها، دفترها، اسب‌ها و ...

«ان» معمولاً برای جمع بستن اسم جان‌داران استفاده می‌شود، مانند: زنان، مردان، دختران، پسران، کودکان، شتران، اسبان، مرغان‌شیران، درختان و...





لطفاً بخوانید.

۱. آن‌آقا هر روز پلّه‌های مدرسه را تمیز و جارو می‌کند.

۲. چادر، روسری، مقنعه و مانتو لباس‌های زنانه هستند.

۳. صادق به بازار می‌رود و برای فرزندانش لباس‌های زیبا انتخاب می‌کند و می‌خرد.

۴. آن‌ها دانش‌آموزان این مدرسه هستند. آن دانش‌آموزها در کلاس اوّل درس می‌خوانند.

۵. رستورانِ[1] سعید در خیابان فلسطین است. دوستان من در آن رستوران کار می‌کنند.

۶. آن خانم‌ها پزشک هستند. آن پزشکان در بیمارستان امام خمینی تهران کار می‌کنند.

۷. در جنگل، درختان و حیوان‌های زیادی وجود دارد. ما گاهی به جنگل می‌رویم.

۸. فرزندان شما پسرند یا دختر؟ من یک فرزند پسر به نام علی و دو فرزند دختر به نام‌های فاطمه و زینب دارم.



مانند مثال، جمله بسازید.

خیّاط / لباس / اتو زدن

← **خیّاط‌ها، لباس‌ها را اتو می‌زنند.**

۱. آن پسر / کفش / پوشیدن

۲. استاد / دانش‌جو / درس دادن

۳. جوان / پیر / کمک کردن

۴. رنگ‌کار / دیوار / رنگ زدن

۵. پزشک / بیمار / معاینه کردن

۶. مادر / فرزند / دوست داشتن

۱. در برخی واژه‌ها «ان» جزء کلمه است و نشانه‌ی جمع نیست، مانند: رستوران، بیمارستان، خیابان، تهران، دندان، زبان، نگهبان، لیوان، حیوان، عریان و...





لطفاً توجّه کنید.

نهادِ جمع و فعل آن



دانش‌جوها در کلاس هستند. ✓ دانش‌جوها در کلاس است[1]. ✗

این صندلی‌ها تمیز هستند. ✓ این صندلی‌ها تمیز است[2]. ✓



لطفاً بخوانید.

۱. این کاغذها سفید هستند. ✓ ⟪ این کاغذها سفید است. ✓

۲. این دخترها مانتو می‌پوشند. ✓ ⟪ این دخترها مانتو می‌پوشد. ✗

۳. پیراهن‌های مردانه، جیب دارند. ✓ ⟪ پیراهن‌های مردانه، جیب دارد. ✓

۴. پزشکان، بیماران را معاینه می‌کنند. ✓ ⟪ پزشکان، بیماران را معاینه می‌کند. ✗



جمله‌های اشتباه را تصحیح کنید.

۱. کارگران بیل و تیشه دارد.

۲. این کلاه‌ها آبی و صورتی است.

۳. جوانان به پیرمردها کمک می‌کند.

۴. سرویس‌های بهداشتی، شیر آب دارد.

۵. آن کودکان درس می‌خواند و تکلیف می‌نویسد.

---

۱. اگر نهاد در جمله جمع و جان‌دار باشد، فعل آن فقط جمع می‌آید و فعل مفرد صحیح نیست، مانند:

دانش‌جوها درس می‌خوانند. ✓ دانش‌جوها درس می‌خواند. ✗

۲. اگر در جمله‌ای نهاد، جمع و غیرجان‌دار باشد، می‌توانیم هم از فعل جمع و هم از فعل مفرد استفاده کنیم، مانند:

این صندلی‌ها تمیز هستند. ✓ این صندلی‌ها تمیز است. ✓





با واژه یا واژه‌های درست کامل کنید.

این .... زبان فارسی می‌خواند. دانش‌جو ✓ دانش‌جوها ✗

۱. این .... رنگی است. ○ کتاب‌ها ○ کتاب
۲. آن .... ، لباس می‌دوزد. ○ خانم ○ خانم‌ها
۳. آن کفش‌ها زنانه .... ○ است ○ هستند
۴. این .... ، آبرنگ می‌خواهند. ○ کودک ○ کودکان
۵. آشپزها در آشپزخانه غذا .... ○ می‌پزد ○ می‌پزند
۶. آن پیراهن‌ها آستین و یقه .... ○ دارد ○ دارند



جمع کدام واژه‌ها با «ان» درست است.

پسر	پیراهن	خلبان	فرزند	چسب
همسر	هواپیما	خیابان	دانش‌آموز	معلّم
درخت	پشت‌بام	تکلیف	زیپ	مادر



لطفاً جایگزین کنید.

من/ پیراهن سفید/ پوشیدن
←
من پیراهن سفید را برای پوشیدن انتخاب می‌کنم.

۱. شما / خودکار آبی / نوشتن
۲. آن‌ها / جامعة المصطفی ﷺ / درس خواندن
۳. برادرم / اداره‌ی پست / کارکردن
۴. فرزندان او / مقوّای رنگی / نقّاشی کشیدن
۵. مادرم / این فروش‌گاه / خریدن پوشاک
۶. پدرم / آن بنّا / ساختن خانه





لطفاً توجّه کنید.

بگوییم	نگوییم
من درس فارسی می‌خوانم.	
برادر من درس فارسی می‌خواند.[1] ✅	برادر من درس فارسی می‌خوانم. ❌
برادر ما درس فارسی می‌خواند. ✅	برادر ما درس فارسی می‌خوانیم. ❌
برادرهای من درس فارسی می‌خوانند.[2] ✅	برادرهای من درس فارسی می‌خوانم. ❌
برادرهای ما درس فارسی می‌خوانند. ✅	برادرهای ما درس فارسی می‌خوانیم. ❌





لطفاً بخوانید.

۱. من عکّاس هستم. برادر من خیّاط است.

۲. شما مهندس هستی. خواهرت دانش‌آموز است و برادرانت دانش‌جو هستند.

۳. دوستان شما پالتو می‌پوشند یا کاپشن؟ دوستان ما گاهی پالتو وگاهی کاپشن می‌پوشند.



تصحیح کنید.

۱. استادِ شما درس می‌دهید.

۲. فرزندان ما دندان‌پزشک هستیم.

۳. دوستان او لباس‌ها را اتو می‌زند.

۴. هم‌کلاس من این پیراهن را می‌پوشم.

---

۱. ترکیب واژه‌های مفرد با همه‌ی ضمیرها، مساویِ «او» یا «آن» است.

برادر من درس می‌خواند.	✅	برادر من درس می‌خوانم.	❌
برادر تو درس می‌خواند.	✅	برادر تو درس می‌خوانی.	❌
برادر او درس می‌خواند.	✅	برادر او درس می‌خواند.	✅
برادر ما درس می‌خواند.	✅	برادر ما درس می‌خوانیم.	❌
برادر شما درس می‌خواند.	✅	برادر شما درس می‌خوانید.	❌
برادر آن‌ها درس می‌خواند.	✅	برادر آن‌ها درس می‌خوانند.	❌

۲. ترکیب واژه‌های جمع با همه‌ی ضمیرها، مساویِ «آن‌ها» است.

برادرهای من درس می‌خوانند.	✅	برادرهای من درس می‌خوانم.	❌
برادرهای تو درس می‌خوانند.	✅	برادرهای تو درس می‌خوانی.	❌
برادرهای او درس می‌خوانند.	✅	برادرهای او درس می‌خواند.	❌
برادرهای ما درس می‌خوانند.	✅	برادرهای ما درس می‌خوانیم.	❌
برادرهای شما درس می‌خوانند.	✅	برادرهای شما درس می‌خوانید.	❌
برادرهای آن‌ها درس می‌خوانند.	✅	برادرهای آن‌ها درس می‌خوانند.	✅

بازار

در بسیاری از شهرهای ایران، بازار قدیمی و زیبا وجود دارد. در بازار، مغازه‌های زیادی برای فروشِ[1] پوشاک، کفش، فرش، طلا، ظرف، پارچه، پرده و... هست. هر روز مردم زیادی برای خرید[2] به بازار می‌روند. در بازارهای ایران، مسجد هم هست. فروشنده‌ها و خریداران، هنگام اذان برای خواندن نماز به آن‌جا می‌روند.

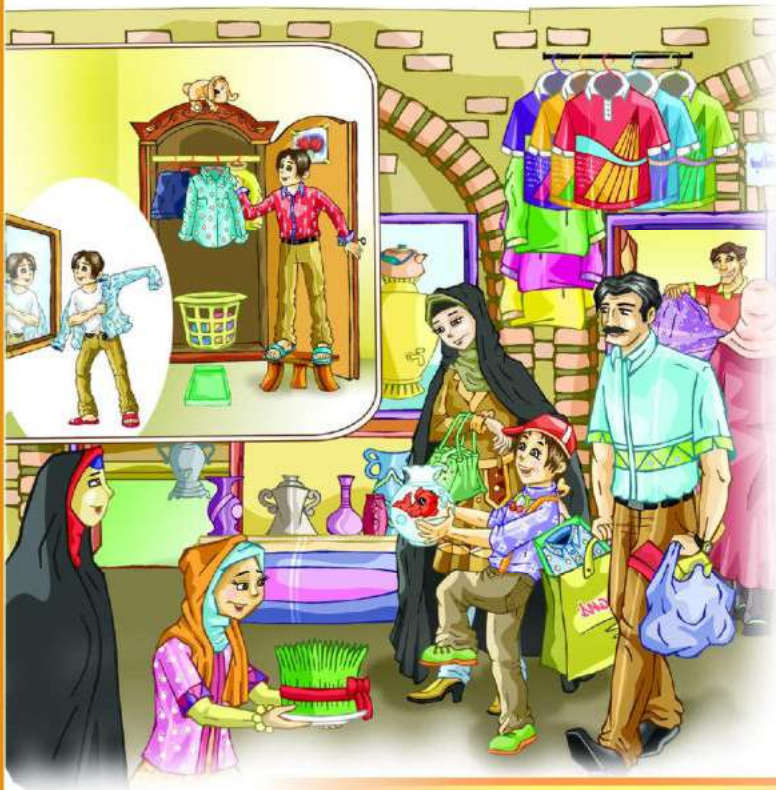


بازارها نزدیک عید، خیلی شلوغ است. بچّه‌ها در آن روزها با پدر و مادرشان به بازار می‌روند؛ لباس و کفش‌های زیبا انتخاب می‌کنند و می‌خرند. پدر و مادرها هم یا لباس می‌خرند، یا پارچه‌های زیبا انتخاب می‌کنند و خیّاط برای آن‌ها شلوار، پیراهن، چادر و ... می‌دوزد.

۱. فروش: فروختن ۲. خرید: خریدن



بچّه‌ها لباس‌های نو را در کمد به چوب‌لباسی آویزان می‌کنند و در روز عید می‌پوشند و به خانه‌ی پدربزرگ‌ها، مادربزرگ‌ها، بستگان و دوستانشان می‌روند.





لطفاً پاسخ دهید.

۱. در بازار چه مغازه‌هایی وجود دارد؟

۲. بچّه‌ها هنگام عید چه‌کار می‌کنند؟

۳. آیا در بازارهای ایران، مسجد وجود ندارد؟

۴. چه وقت بازارهای ایران ، بسیار شلوغ هستند؟

۵. بچّه‌ها لباس‌های نو را چه‌کار می‌کنند؟



نو



قدیمی



چوب لباسی



شلوغ



خلوت



.... را، به .... آویزان می‌کند.





لطفاً با فعل مناسب کامل کنید.

۱. دوستان ما لباس‌ها را اتو ....

۲. برادرت کدام کلاه را انتخاب .... ؟

۳. خواهر من لباس‌ها را در لباس‌شویی ....

۴. خواهر من لباس‌ها را با لباس‌شویی ....

۵. آیا دوستانتان در تمیزکردن اتاق به شما کمک .... ؟



مانند مثال، جمله‌های زیر را تغییر دهید.

شما از خودکار آبی و قرمز استفاده می‌کنید. (استاد شما)
استاد شما از خودکار آبی و قرمز استفاده می‌کند.

۱. آن‌ها اتاق را تمیز می‌کنند. (دوست آن‌ها)

۲. من روسری قهوه‌ای را انتخاب می‌کنم. (مادر من)

۳. شما لباس‌ها را می‌شویی و اتو می‌زنی. (همسر شما)

۴. ما در زمستان لباس‌های نازک را درمی‌آوریم و لباس‌های ضخیم می‌پوشیم. (دوستان ما)



با استفاده از واژه‌ی «هنگام» جمله بسازید.

من / درس خواندن / اتاق مطالعه / رفتن

من هنگام درس خواندن به اتاق مطالعه می‌روم.

۱. دوستم / ظرف شستن / مادرش / کمک کردن

۲. استاد / درس دادن / تابلو و ماژیک / استفاده کردن

۳. ما / عید / لباس‌های نو / انتخاب کردن و خریدن

۴. آن‌ها / زمستان / لباس‌های ضخیم / خریدن و پوشیدن

درس هشتم

در این درس می‌آموزیم

واژه‌ها

وسایل شخصی: تلفن همراه؛ کیفِ پول؛ چمدان؛ سشوار؛ بُرُس؛ آینه؛ خمیردندان؛ شامپو؛ حوله؛ خودتراش؛ ناخن‌گیر؛ دستمال کاغذی؛ عطر؛ مروارید؛ انگشتر؛ النگو؛ گردن‌بند؛ گوشواره؛ لوازم آرایش؛ کِرِم؛ (عروسک)

می‌دهد؛ می‌گیرد؛ می‌آورد؛ می‌برد؛ برمی‌دارد

اکنون؛ رشته؛ هتل؛ گران‌قیمت؛ هم‌سن؛ بعد؛ زیارت

نکته‌ها

دارای .... است.

واژه‌ی پرسشی «کیست؟»

واژه‌ی پرسشی «چه چیزی» و «چه کسی»

متن

مریم و دوستانش

نام این خانم، مریم است ......

وسایل شخصی


تلفن همراه


کیفِ پول


چمدان


سشوار


بُرُس[1]


آینه


خمیردندان


شامپو


حوله


خودتراش


ناخن‌گیر


دستمال کاغذی

۱. واژه‌ی «بُرْس»، «بُرِس» هم گفته می‌شود.





عطر



مروارید



انگشتر



النگو



گردن‌بند



گوشواره



لوازم آرایش



کِرِم



می‌دهد می‌گیرد



می‌آورد



می‌بَرد



برمی‌دارد

واژه های خوانده شده

مسواک؛ شانه؛ صابون؛ تیغ؛ حوله؛ ساعت؛ عینک؛ طلا؛ حلقه؛ تسبیح؛ جانماز؛ رایانه؛ دوربین؛ چتر؛ واکس





گوش کنید و بخوانید.

۱. استاد، ماژیک را از روی میز برمی‌دارد و واژه‌ها را روی تابلو می‌نویسد.

۲. حسین از پدرش پول می‌گیرد و برای خرید وسایلِ شخصی به بازار می‌رود.

۳. در حمام صابون، شامپو، حوله، خودتراش، تیغ، آینه، شانه، سشوار و... وجود دارد.

۴. پدرم میوه می‌خرد و به خانه می‌آورد. مادرم میوه‌ها را می‌شوید و در یخچال می‌گذارد.

۵. من و خواهرم برای مادرمان گل و انگشتر طلا می‌خریم و در «روزِ مادر» به او می‌دهیم.

۶. این خانم از بازار، کیف زنانه و لوازم آرایش می‌خرد. او لوازم آرایش را در کیفش می‌گذارد.

۷. آقای محمّدی، فرزندش را هر روز صبح با تاکسی به مدرسه می‌برد و ظهر به خانه می‌آورد.

۸. مادر لیلا هر روز به او میوه و پسته می‌دهد. لیلا آن‌ها را از مادرش می‌گیرد و به مدرسه می‌برد.

۹. پدر دوستم، طلافروش است. او در مغازه‌اش طلاهای گوناگون، مانندِ گوشواره، النگو، گردن‌بند، انگشتر و مرواریدهای زیبا دارد.



لطفاً پاسخ دهید.

۱. آیا شما تلفنِ همراهت را به کلاس می‌آوری؟

۲. آیا دوستانت از برس و شانه‌ی شما استفاده می‌کنند؟

۳. آیا شما حوله و مسواکت را به دوستت می‌دهی؟

۴. شما برای دوستِ بیمارتان چه می‌برید؟

۵. تلفن همراه و کیفِ پولتان چه رنگی است؟

دادن:	می‌دهم	می‌دهی	می‌دهد	می‌دهیم	می‌دهید	می‌دهند
گرفتن:	می‌گیرم	می‌گیری	می‌گیرد	می‌گیریم	می‌گیرید	می‌گیرند
آوردن:	می‌آورم	می‌آوری	می‌آورد	می‌آوریم	می‌آورید	می‌آورند
بردن:	می‌برم	می‌بری	می‌برد	می‌بریم	می‌برید	می‌برند
برداشتن:	برمی‌دارم	برمی‌داری	برمی‌دارد	برمی‌داریم	برمی‌دارید	برمی‌دارند

...... را، به ...... می‌دهد. ...... را، از ...... می‌گیرد. ...... را می‌آورد. ...... را می‌برد. ...... را، از ...... برمی‌دارد.





لطفاً توجّه کنید.

دارای .... است.



این خانه یک آشپزخانه و چهار اتاق دارد.

این خانه دارای یک آشپزخانه و چهار اتاق است.



لطفاً بخوانید.

۱. این کلاس دارای یک تابلو، یک میز و یازده صندلی است.

۲. انسان دارای دو چشم، دو گوش، دو دست، دو پا و ... است.

۳. این باغ دارای درخت‌های سیب، توت، هلو، لیمو و... است.

۴. آن مرد، ثروت‌مند است. او دارای پنج فروش‌گاه و مزرعه‌های زیادی است.



جمله‌ها را با واژه‌ی داخل کمانک ( ) تغییر دهید.

۱. این گردن‌بند دارای هجده مروارید است. (دارد)

۲. عمویم سه فرزند پسر و دو فرزند دختر دارد. (دارای)

۳. کشور ما دارای کوه‌های بلند و جنگل‌های زیبا است. (دارد)

۴. دانش‌گاه امام خمینی ﴿ره﴾ دارای یک استخر بزرگ است. (دارد)





لطفاً توجّه کنید.

واژه‌ی پرسشی «کیست؟»

این چیست؟



این گردن‌بند است.

این خانم کیست[1]؟



این خانم، زینب است.
این خانم، خواهرم است.
این خانم، کارمندِ دانش‌گاه است[2].



لطفاً بخوانید.

۱. این آقا کیست؟

این آقا حسین است.
این آقا برادرم حسین است.
این آقا مهندسِ رایانه است.



۲. آن خانم کیست؟

او خانم رِضوی است.
آن خانم، همسرِ برادرم است.
ایشان معلّم دخترم است.



۳. آن مرد کیست؟

او دکتر محمّدی است.
ایشان پدربزرگِ دوستم است.
آن مرد، رئیس بیمارستان است.



۱. در زبان گفتار، واژه‌ی پرسشی «کیست» را «کیه» و واژه‌ی پرسشی «چیست» را «چیه» می‌گویند.

۲. در پاسخ واژه‌ی پرسشی «کیست» گاهی نام یا نام خانوادگی شخص گفته می‌شود، گاهی نسبت او با شخص دیگری و گاهی شغل او بیان می‌شود، مانند: (این آقا کیست؟ ایشان علی است.) ؛ (این آقا کیست؟ ایشان برادرم است.) ؛ (این آقا کیست؟ ایشان پزشک مدرسه است.)





مانند مثال بپرسید و پاسخ دهید.

آن آقا کیست؟

آن آقا دوستم جواد است.
او فروشنده‌ی پوشاک است.




خانم حسینی


برادرم صادق


نوه‌ام، زهرا


شوهر سارا


پدرِ همسرم


همسر سعید



با واژه‌های داخل کمانک کامل کنید.

(می‌بریم؛ می‌گیرد؛ می‌گذارد؛ می‌آوریم؛ دارند؛ می‌دهد؛ برمی‌دارد؛ ندارند)

۱. حسین به همسرش زینب گل .... و زینب از او ....

۲. مریم و سارا گوشواره و النگو .... ؛ آن‌ها گردن‌بند ....

۳. میوه‌فروش، پرتقال‌ها را از جعبه .... و روی ترازو ....

۴. ما هر روز صبح، کتاب‌هایمان را به کلاس .... و ظهر به خانه ....





لطفاً توجّه کنید.

واژه‌ی پرسشی «چه چیزی» و «چه‌کسی»[1]



علی چه چیزی (چه)[2] دارد؟ علی تلفن همراه دارد.

چه‌کسی تلفن همراه دارد؟ علی تلفن همراه دارد.





سوسن و نرگس چه چیزهایی دارند؟ آن‌ها عینک و ساعت دارند.

چه‌کسانی عینک و ساعت دارند؟ سوسن و نرگس عینک و ساعت دارند.



لطفاً بخوانید.



۱. این کودک چه چیزی (چه) دارد؟ این کودک عروسک[3] دارد.



۲. چه‌کسی به بیمار کمک می‌کند؟ پرستار به بیمار کمک می‌کند.



۳. در کلاس شما چه‌کسانی عینک دارند؟

در کلاس ما زینب و ریحانه عینک دارند.



۴. در چمدان شما چه چیزهایی هست؟

در چمدان من لباس، عطر، کِرِم، مسواک و خمیردندان هست.



۵. سلمان از میوه‌فروش چه می‌خرد و کجا می‌برد؟

او پرتقال می‌خرد و به خانه‌ی دوستِ بیمارش می‌برد.

۱. در زبان گفتار «چه چیزی» را «چی» و «چه کسی» را «کی» می‌گویند.

۲. علی چه چیزی دارد؟ = علی چه دارد؟

۳. عروسک







لطفاً پاسخ دهید.

۱. رئیس‌جمهور کشور شما چه‌کسی است؟[1]

۲. شما هر روز چه چیزهایی به کلاس می‌آورید؟

۳. در کلاس شما چه‌کسانی اهل آفریقا هستند؟

۴. برای نوشتن از چه چیزهایی استفاده می‌کنید؟



مانند مثال بپرسید و پاسخ دهید.

نجّار / ساختن : نجّار چه چیزی می‌سازد؟
نجّار در و پنجره[2] می‌سازد.



۱. برادرت / نوشتن



۲. میوه‌فروش / فروختن



۳. استاد شما / درس دادن



۴. آشپز / پختن



کفّاش / کفش / دوختن : چه‌کسی کفش می‌دوزد؟ کفّاش، کفش می‌دوزد.
چه‌کسانی کفش می‌دوزند؟ کفّاش‌ها کفش می‌دوزند.



۱. پزشک / بیمار / معاینه کردن



۲. خیّاط / لباس / دوختن



۳. استاد / دانش‌جو / درس دادن



۴. پرستار / مریض / کمک کردن



۱. رئیس‌جمهور کشور شما چه‌کسی است؟ = رئیس‌جمهور کشور شما کیست؟

۲. در زبان فارسی گاهی به جای واژه‌ی پرسشی «چه چیزهایی» از «چه چیزی» استفاده می‌شود، مانند:

نجّار چه چیزی می‌سازد؟ نجّار در، پنجره، میز و صندلی می‌سازد.



مریم و دوستانش

نام این خانم، مریم است. سوسن و نرگس دوستان او هستند. مریم آن‌ها را خیلی دوست دارد.

مریم و دوستانش اهل لبنانند.









مریم اکنون[1] در ایران زندگی می‌کند و در شهر قم درس می‌خواند. امّا سوسن و نرگس در کشورشان لبنان زندگی می‌کنند. سوسن برای درس‌خواندن به سوریه می‌رود. او در دانش‌گاه دمشق، رشته‌ی ریاضی می‌خواند و نرگس در شهر بیروت، رشته‌ی پزشکی می‌خواند.

مریم و دوستش سوسن، هم‌سن هستند؛ امّا نرگس یک سال از آن‌ها کوچک‌تر است. او هجده سال دارد. پدر نرگس دارای دو هتلِ[2] بزرگ و سه رستوران است.

۱. اکنون: الآن

۲. هتل    



آن‌ها یک خانواده‌ی ثروت‌مند هستند. نرگس گردن‌بند، گوشواره و النگوهای زیادی دارد. او یک ماشین گران‌قیمت[1] هم دارد و هر روز با ماشینش به دانش‌گاه می‌رود.

مریم و دوستانش با اینترنت برای هم نامه می‌نویسند. سوسن و نرگس ده روز بعد برای زیارت[2] امام‌رضا علیه‌السلام و دیدن دوستشان مریم با هواپیما به ایران می‌آیند.





لطفاً پاسخ دهید.

۱. مریم و دوستانش اهل کجا هستند؟

۲. مریم و دوستانش کجا درس می‌خوانند؟

۳. سوسن با چه کسی هم‌سن است؟

۴. نرگس چه چیزهایی دارد؟

۵. آیا نرگس با تاکسی به دانش‌گاه می‌رود؟

۱. گران‌قیمت  ارزان‌قیمت 

۲. زیارت   





لطفاً جایگزین کنید.

احمد دو روز بعد برای دیدن دوستش به تهران می‌رود.

۱. من و خواهرم / سه روز / دیدنِ .... / کشورمان

۲. علی و دوستش / دو ساعت / خریدنِ .... / بازار

۳. ما / سه ساعت / خوردنِ .... / سالن غذاخوری

۴. خانواده و بستگانم / هفت روز / زیارتِ .... / کشورعراق



مانند مثال بپرسید و پاسخ دهید.



برادرم علی‌رضا :

این آقا کیست؟
این آقا برادرم علی‌رضا است.



۱. استاد زبان فارسی



۲. پزشک مدرسه



۳. پدربزرگ احمد



۴. فرزندم محمّدعلی



کامل کنید.

(چه کسی؛ چه چیزی؛ چه چیزهایی؛ چه کسانی)

۱. شما .... مطالعه می‌کنی؟ من کتاب مطالعه می‌کنم.

۲. .... خیابان‌ها را جارو می‌کنند؟ رفتگرها خیابان‌ها را جارو می‌کنند.

۳. برادرت با .... به تهران می‌رود؟ برادرم با دوستش به تهران می‌رود.

۴. در کلاس شما .... هست؟ در کلاس ما تابلو، میز، صندلی، رایانه و ساعت هست.

درس نهم

در این درس می‌آموزیم

واژه‌ها

عدد (۱): یک؛ دو؛ ...؛ ده؛ یازده؛ دوازده؛ سیزده؛ چهارده؛ پانزده؛ شانزده؛ هفده؛ هجده؛ نوزده؛ بیست؛ بیست و یک؛ بیست و دو؛...؛ سی؛ چهل؛ پنجاه؛ شصت؛ هفتاد؛ هشتاد؛ نود؛ صد

طول؛ ارتفاع؛ عمق؛ وزن؛ قد؛ متر؛ سانتی‌متر؛ کیلومتر؛ لیتر؛ گِرَم؛ کیلوگرم؛ (حدود؛ نمره)

اندازه می‌گیرد؛ وزن می‌کند؛ می‌کِشد

گوناگون؛ دومین؛ جهان؛ شمال؛ دریاچه؛ تعطیل؛ قرار دارد؛ مسافرت می‌کند

نکته‌ها

نوشتن و خواندن عددها

بگوییم ـ نگوییم

نشانه‌های ریاضی («+» ؛ «×» ؛ «٪» ؛ ...)

متن

جنگل

در بیشتر کشورها جنگل......



عدد (۱)

یک ۱ | دو ۲ | سه ۳ | چهار ۴ | پنج ۵

شش ۶ | هفت ۷ | هشت ۸ | نه ۹ | ده ۱۰

سیزده ۱۳ | دوازده ۱۲ | یازده ۱۱

شانزده ۱۶ | پانزده ۱۵ | چهارده ۱۴

نوزده ۱۹ | هجده ۱۸ | هفده ۱۷

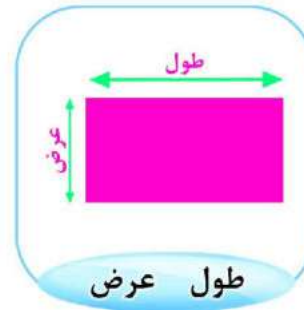
- عددهای «چهار، شش، پانزده، شانزده و هفده» را در گفت وگو «چار، شیش، پونزده، شونزده و هیفده» می‌گویند.
- در زبان فارسی عدد «هجده» را «هیجده» هم می نویسند.



بیست و دو ۲۲	بیست و یک ۲۱	بیست ۲۰
بیست و پنج ۲۵	بیست و چهار ۲۴	بیست و سه ۲۳
بیست و هشت ۲۸	بیست و هفت ۲۷	بیست و شش ۲۶
چهل ۴۰	سی ۳۰	بیست و نه ۲۹
هفتاد ۷۰	شصت ۶۰	پنجاه ۵۰
صد ۱۰۰	نود ۹۰	هشتاد ۸۰

● عدد «چهل» را در گفت‌وگو «چل» می‌گویند.





طول عرض


ارتفاع


عمق


وزن


قد



متر



سانتی متر



کیلومتر


اندازه می‌گیرد


لیتر



گرم کیلوگرم


وزن می‌کند (میِ‌کشد)

واژه های خوانده شده

دایره؛ بیضی؛ مثلث؛ ذوزنقه؛ ضلع؛ عرض؛ ترازو





گوش کنید و بخوانید.

۱. در اتاق مطالعه‌ی من هشتاد و سه کتاب هست.

۲. در این ظرف ده لیتر آب و در آن ظرف بیست لیتر بنزین هست.

۳. عرض این خیابان، چهل و پنج متر است و طول آن حدود پانزده کیلومتر است.

۴. طول این استخر سی و دو متر، عرض آن دوازده متر و عمق آن چهار متر است.

۵. در این جعبه، بیست و پنج کیلو[1] لیمو و در آن جعبه، هجده کیلو کیوی است.

۶. میوه‌فروش با ترازو، جعبه‌های پرتقال و موز را وزن می‌کند.

۷. حسین سی و چهار سال دارد. پدرش پنجاه و پنج سال و پدربزرگش هفتاد و هشت سال دارد.

۸. وزن دوست من هفتاد و یک کیلو و قدّش یک متر و هفتاد و شش سانتی‌متر است.

۹. پزشک هنگام معاینه، کودکان را با ترازو وزن می‌کند و قدّشان را با متر اندازه می‌گیرد.

۱۰. من با متر، قدّ پسرم را اندازه می‌گیرم. قدّ او یک متر و بیست و هفت سانتی‌متر است.

۱۱. آیا ارتفاعِ کلاس شما سه متر است؟ بله، ارتفاع کلاس ما حدود سه متر است.



لطفاً پاسخ دهید.

۱. متر برای چیست؟

۲. آیا وزن شما هفتاد کیلو است؟

۳. قدّ شما بلندتر است یا قدّ دوستتان؟

۴. آیا پدر شما پنجاه و هفت سال دارد؟

۵. آیا در کلاس شما چهارده صندلی وجود دارد؟

۶. میوه‌فروش با چه چیزی میوه‌ها را وزن می‌کند؟

---

۱. معمولاً در گفت‌وگو به جای واژه‌ی «کیلوگرم» از واژه‌ی «کیلو» استفاده می‌شود: من دو کیلو سیب و یک کیلو پرتقال می‌خرم.

کشیدن: می‌کِشم می‌کشی می‌کشد می‌کشیم می‌کشید می‌کشند

اندازه گرفتن: اندازه می‌گیرم اندازه می‌گیری اندازه می‌گیرد اندازه می‌گیریم اندازه می‌گیرید اندازه می‌گیرند

.... را، با .... اندازه می‌گیرد. .... را وزن می‌کند. .... را می‌کشد.





لطفاً توجّه کنید.

نوشتن و خواندن عددها





می‌نویسیم		می‌خوانیم
۲۵	بیست و پنج	بیستُ پنج
۵۴	پنجاه و چهار	پنجاهُ چهار
۹۸	نود و هشت	نودُ هشت



لطفاً بخوانید.

دوازده	نوزده	بیست و پنج	بیست و نه	سی و سه
سی و هشت	چهل	چهل و پنج	چهل و نه	پنجاه و هفت
شصت و دو	شصت و پنج	هفتاد و سه	هفتاد و هشت	هشتاد و یک
هشتاد و دو	هشتاد و هفت	نود و سه	نود و چهار	صد



لطفاً بشمارید.

۱ .... ۱۰   ۱۱ .... ۲۰

۲۱ .... ۳۰   ۳۱ .... ۴۰

۴۱ .... ۵۰   ۵۱ .... ۶۰

۶۱ .... ۷۰   ۷۱ .... ۸۰

۸۱ .... ۹۰   ۹۱ .... ۱۰۰





لطفاً توجّه کنید.

بگوییم	نگوییم
من سه پیراهن دارم. ✓	من سه پیراهن‌ها دارم. ✗
او دوازده نان می‌خواهد. ✓	او دوازده نان‌ها می‌خواهد.[1] ✗



لطفاً بخوانید.

۱. ما هرروز چهار ساعت به کلاس می‌رویم و درس می‌خوانیم.

۲. آن نجّارها هرروز بیست و هشت صندلی و هفت میز می‌سازند.

۳. آقای حسینی، دکتر قلب است. او هرروز بیست و دو بیمار را معاینه می‌کند.

۴. میوه‌فروش سه کیلو موز و دو کیلو سیب برای من می‌کشد.

۵. طول این خانه نوزده متر و عرض آن ده متر است.



لطفاً تصحیح کنید.

۱. پدربزرگم چهارده نوه‌ها دارد.

۲. طول این خیابان هفده کیلومترها است.

۳. شاگردان هرروز ده جمله‌ها در دفتر می‌نویسند.

۴. این میوه‌فروش سه جعبه‌های سیب را وزن می‌کند.

۵. دوستم هرروز ظهر سه بشقاب‌ها غذا و دو لیوان‌ها نوشابه می‌خورد.

۱. همیشه پس از عدد، معدود مفرد می‌آید: در کلاس ما دوازده (عدد) طلبه (معدود) درس می‌خوانند.





لطفاً توجّه کنید.

نشانه‌های ریاضی(۱)

	می‌نویسیم	می‌خوانیم
مساوی	۲=۲	دو **مساوی است با** دو
جمع	۳+۴=۷	سه **به علاوه‌ی (به اضافه‌ی)** چهار، مساوی‌است[۱] با هفت
منها	۸-۲=۶	هشت **منهای** دو، مساوی است با شش
ضرب	۲×۵=۱۰	دو **ضرب در** پنج، مساوی است با ده
تقسیم	۱۲÷۳=۴	دوازده **تقسیم بر** سه، مساوی است با چهار



گوش کنید و تکرار کنید.

۸+۲=۱۰ — هشت به اضافه‌ی دو، مساوی است با ده

۱۵-۱۰=۵ — پانزده منهای ده، مساوی است با پنج

۳×۴=۱۲ — سه ضرب در چهار، مساوی است با دوازده

۸÷۴=۲ — هشت تقسیم بر چهار، مساوی است با دو



لطفاً بخوانید.

۸۰+۱۹=۹۹	۳۹-۱۵=۲۴	۴۰÷۸=۵	۵×۴=۲۰
۵۶+۱۷=۷۳	۱۰۰-۷۵=۲۵	۷۲÷۹=۸	۲۵×۳=۷۵

۱. معمولاً در زبان گفتار به جای واژه‌ی «مساوی است» از واژه گفتاریِ «می‌شه» استفاده می‌کنیم:

سه به علاوه‌ی چهار می‌شه، هفت (۳+۴=۷)   دو ضرب در پنج می‌شه، ده (۲×۵=۱۰)





لطفاً توجّه کنید.

نشانه‌های ریاضی(۲)





	می‌نویسیم	می‌خوانیم
٪ درصد	٪۲۵	بیست و پنج **درصد**[1]
	٪۱۰۰	صد **درصد**
/ ممیّز	۹/۷۵	نه **ممیّز** هفتاد و پنج صدم(نه و هفتاد و پنج صدم)[2]
	۴/۵	چهار **ممیّز** پنج دهم (چهار و نیم)



لطفاً بخوانید.

۱. نود و هشت درصد (٪۹۸) مردم ایران، مسلمان هستند.

۲. سی درصد (٪۳۰) شاگردان مدرسه‌ی ما اهل آفریقا هستند.

۳. ٪۶۰ دانشجوهای این دانش‌گاه، مجرّدند و ٪۴۰ آن‌ها متأهل هستند.

۴. نمره‌ی املای من (۱۷/۷۵) و نمره‌ی دوستم (۱۹/۲۵) است.



عددهای زیر را بخوانید.

۶۷/۲۵	۹/۷	۱۶/۵	۱۲/۷۵	٪۸۳
٪۵۰	۷۲/۲۵	۱۴/۵	٪۲۸	۱۸/۲۵

۱. بیست و پنج درصد (٪۲۵)  پنجاه درصد (٪۵۰)  نود و پنج درصد (٪۹۵) 

۲. «۹/۷۵» را «نه هفتاد پنج صدم» و«۴/۵» را «چهار پنج دهم» یا «چهار نیم» می‌خوانیم.



جنگل

در بیشتر کشورها جنگل وجود دارد. در جنگل، علاوه بر درختان کوچک و بزرگ، حیوان‌ها، پرنده‌ها و حشره‌های گوناگون زندگی می‌کنند.



ایران هم جنگل‌های بزرگ و زیبایی دارد. طول جنگل‌های ایران صدها کیلومتر است. بیشتر این جنگل‌ها در شمال ایران قرار دارد. در این جنگل‌ها درختانِ بسیار بلند، با ارتفاع حدودِ بیست متر وجود دارد و حیوان‌های گوناگون، مانندِ خرس، یوزپلنگ، ببر، آهو، خوک، هدهد، طوطی، عقاب، دارکوب و ... زندگی می‌کنند.

ببر ایرانی، دومین ببر بزرگ جهان است. طول آن با دمش، حدود سه متر و وزن آن بیشتر از دویست و چهل کیلوگرم است.

عقاب طلایی، زیباترین عقاب جنگل‌های ایران است. این پرنده هر روز حدود سیصد گرم گوشت می‌خورد و در مکان‌های کم درختِ جنگل یا کوه‌ها زندگی می‌کند.



در کنار جنگل‌های شمالِ ایران، دریاچه‌ی مازندران(خزر)، بزرگ‌ترین دریاچه‌ی جهان قرار دارد. این دریاچه حدود ۷۳۷,۰۰۰ کیلومتر است[۱] و بیشترین عمق آن حدود ۹۸۰ متر است. مردم ایران در تابستان و روزهای تعطیل برای دیدن جنگل‌های زیبای شمال و دریاچه‌ی مازندران به آن‌جا مسافرت می‌کنند.





لطفاً پاسخ دهید.

۱. در جنگل چه چیزهایی وجود دارد؟

۲. بزرگ‌ترین دریاچه‌ی جهان چه نام دارد؟

۳. دریاچه‌ی مازندران درکجا قرار دارد؟

۴. آیا عمق این دریاچه حدود ۷۳۷متر است؟

۵. چه حیوان‌هایی درجنگل‌های ایران زندگی می‌کنند؟

۶. زیباترین عقاب ایرانی چه نام دارد و درکجا زندگی می‌کند؟

---

۱. منظور، مساحت این دریاچه می‌باشد که حدود ۷۳۷,۰۰۰ کیلومتر مربع است.

در ...... قرار دارد. به ...... مسافرت می کند.





مانند مثال با واژه‌ی «گوناگون» جمله بسازید.

ما / غذا / خوردن

ما غذاهای گوناگون، مانند برنج، نیم‌رو، گوشت و ساندویچ می‌خوریم.

۱. او / لباس / فروختن

۲. در جنگل/ حیوان / زندگی کردن

۳. در این باغ / میوه / وجود داشتن

۴. مرد تاجر / کشور / مسافرت کردن

با گزینه‌ی صحیح کامل کنید.

۱. وزن دوستم شصت .... است. (کیلومتر ـ کیلوگرم)

۲. ده .... دو مساوی است با هشت. (منهای ـ تقسیم بر)

۳. در جنگل .... گوناگون زندگی می‌کنند. (حیوان ـ حیوان‌های)

۴. سه .... چهار، مساوی است با دوازده. (به علاوه‌ی ـ ضرب در)

۵. در کلاس ما دوازده .... درس فارسی می‌خوانند. (طلبه‌ها ـ طلبه)

۶. طول آن اتاق، شش .... و عرض آن چهار .... است. (گرم ـ متر)

۷. پدرم سه .... پسر و دو .... دختر دارد. (فرزندها ـ فرزند ـ فرزندان)



مانند مثال جمله بسازید.

آن آشپزخانه/ سه / آشپز / غذا

در آن آشپزخانه، سه آشپز غذا می‌پزند.

۱. آن‌جا / بیست / نجّار / کار

۲. این‌جا / ۸۶ / دانش‌جو / درس

۳. آن‌جا / دو / خیّاط / لباس

۴. آن دانش‌گاه / ۴۳ / استاد / درس

درس دهم

در این درس می‌آموزیم

واژه‌ها

عدد (۲): صد؛ صد و یک؛ صد و یازده؛ دویست؛ سیصد؛ چهارصد؛ پانصد؛ ششصد؛ هفتصد؛ هشتصد؛ نهصد؛ هزار؛ ده‌هزار؛ صدهزار؛ یک میلیون؛ یک میلیارد

بانک؛ پول؛ سکّه؛ اسکناس؛ کارت اعتباری؛ ریال؛ تومان؛ چک؛ (قیمت)

حساب می‌کند؛ می‌شمارد

کالا؛ خوراکی؛ مختلف؛ پس از؛ صندوق؛ صندوق‌دار؛ مشتری

نکته‌ها

واحدهای شمارش «نفر؛ عدد؛ جلد؛ ...»

واژه‌ی پرسشی «چند»

متن

فروش‌گاه مرکزی

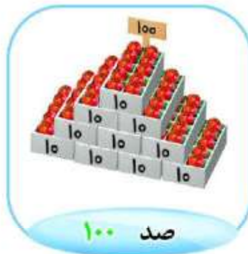
این‌جا فروش‌گاه مرکزی ......

عدد (۲)


دویست ۲۰۰

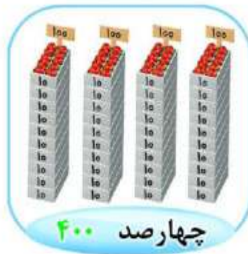

صد و یازده ۱۱۱


صد و یک ۱۰۱


صد ۱۰۰


ششصد ۶۰۰


پانصد ۵۰۰


چهارصد ۴۰۰


سیصد ۳۰۰


هزار ۱۰۰۰


نهصد ۹۰۰


هشتصد ۸۰۰


هفتصد ۷۰۰



یک میلیارد



یک میلیون



صد هزار



ده هزار



بانک



پول


کارت اعتباری


۱۰۰۰ ریال (۱۰۰ تومان)[1]


۵۰۰۰ ریال (۵۰۰ تومان)


۱۰٬۰۰۰ ریال (۱۰۰۰ تومان)


۲۰٬۰۰۰ ریال (۲۰۰۰ تومان)


۵۰٬۰۰۰ ریال (۵۰۰۰ تومان)


۱۰۰٬۰۰۰ ریال (۱۰٬۰۰۰ تومان)


چک


حساب می‌کند


می‌شمارد

واژه‌های خوانده شده

پول؛ ماشین‌حساب؛ عابربانک

۱. واحد رسمی پولِ ایران «ریال» است؛ امّا بیشتر از «تومان» استفاده می‌شود.





گوش کنید و بخوانید.

۱. در آن دانش‌گاه دو هزار و سیصد و چهل و هفت دانش‌جو درس می‌خوانند.

۲. در کتاب‌خانه‌ی مدرسه‌ی ما دوازده هزار و سیصد و هشتاد و پنج کتاب وجود دارد.

۳. آن فروشنده در فروش‌گاهش حدود بیست و سه هزار و ششصد کیلو برنج دارد.

۴. یک کیلو برنج، سه هزار و نهصد تومان است و یک کیلو گندم ششصد و پنجاه تومان است.

۵. این خانم، کارمندِ بانک ملّی ایران است. او هر روز پول‌های زیادی را می‌شمارد.

۶. خانه‌ی حسین در خیابان امین است. او خانه‌اش را دویست و پنجاه میلیون تومان می‌فروشد.

۷. من با کارت اعتباری از عابربانک پول می‌گیرم و در کیفم می‌گذارم.

۸. تاجرها در خرید و فروش، بیشتر از چک یا کارت اعتباری استفاده می‌کنند.

۹. فروشنده با ماشین‌حساب، پول غذاها را حساب می‌کند.



لطفاً جایگزین کنید.

قیمت این ماشین، پانزده میلیون و پانصد هزار تومان است.



 ۱۲۵۰

 ۱۵۲٫۰۰۰

 ۹۳۷٫۵۰۰

 ۷۰۲٫۰۰۰

 ۲۱۰٫۷۵۰٫۰۰۰

 ۲٫۵۲۰٫۴۸۰٫۰۰۰



شمردن: می‌شمارم می‌شماری می‌شمارد می‌شماریم می‌شمارید می‌شمارند

حساب کردن: حساب می‌کنم حساب می‌کنی حساب می‌کند حساب می‌کنیم حساب می‌کنید حساب می‌کنند

.... را می‌شمارد. .... را حساب می‌کند





لطفاً توجّه کنید.

واحدهای شمارش(۱)



نفر : در کلاس ما دوازده **نفر** درس می‌خوانند.



بار (دفعه)[۱]: ما هر روز سه **بار** غذا می‌خوریم.



عدد (تا)[۲] : سارا سه **عدد (تا)** بستنی می‌خواهد.



لطفاً بخوانید.

۱. درکشور ایران، حدود هفتاد و سه میلیون نفر زندگی می‌کنند.

۲. من و دوستم هر روز یک بار اتاقمان را تمیز و جارو می‌کنیم.

۳. درخانه‌ی ما دو عدد میز مطالعه و سه تا[۳]ساعت دیواری هست.

۴. ما هر روز پنج دفعه (پنج بار) نماز می‌خوانیم.

۵. روز جمعه پنج نفر از دوستانِ پدرم به خانه‌ی ما می‌آیند.

۶. جواد هنگام مسافرت در چمدانش، سه تا پیراهن، یک عدد بُرُس و یک آینه می‌گذارد.

۱. بار: دفعه؛ مرتبه (برای بیانِ تعدادِ انجام شدن یک کار از این واژه‌ها استفاده می‌کنیم: ما هر روز چهار بار به کلاس می‌رویم.)
۲. «عدد» برای شمارش وسایلی، مانندِ ساعت، میز، عینک و... استفاده می‌شود.
۳. واحد شمارشِ «تا» با عدد یک و عددهایی که در آن «یک» وجود دارد، استفاده نمی‌شود.

من یک تا پیراهن دارم. ❌ — من دو تا پیراهن دارم. ✅

در کلاس ما بیست و یک تا صندلی هست. ❌ — در کلاس ما بیست و پنج تا صندلی هست. ✅





لطفاً توجّه کنید.

واحدهای شمارش (۲)



جلد : **روی میز من، سه جلد کتاب هست.**



جفت: **پدرم امروز یک جفت جوراب برای من می‌خرد.**



بسته: **فرزندم یک بسته مدادرنگی دارد.**



لطفاً بخوانید.

۱. دخترم فاطمه سه جلد دفترِ صد برگ می‌خواهد.

۲. در آن بسته، ده جفت جوراب مردانه وجود دارد.

۳. پدرم از فروش‌گاه، دو بسته عدس، دو بسته لوبیا و یک کیسه[1] برنج می‌خرد.

۴. در اتاق من چهار جلد مجلّه هست. من گاهی آن‌ها را مطالعه می‌کنم.

۵. من امروز برای فرزندم یک جفت دمپایی و یک جفت کفش زیبا می‌خرم.

۶. پسرم از فروش‌گاه، دو بسته نان، یک بسته نمک، پنج عدد تخم‌مرغ و سه کیلو میوه می‌خرد.

۱. کیسه 

 **واحدهای شمارش**

جفت:   لنگه:   دستگاه:    دانه (دونه): 

دست:      فروند:    تخته: 





لطفاً بخوانید.

چهارصد و هفتاد و سه	۹۷۸,۲۶۴
هفت صد و پنجاه و نه	۱,۷۵۲,۴۲۶
دو میلیون و پانصد و بیست	۱۹,۲۰۰,۰۰۰
هزار و سیصد و پنجاه و هفت	۳۰۰,۰۰۰,۰۰۰



پول‌ها را به ریال و تومان بگویید.









با استفاده از «واحدهای شمارش» جمله بگویید.

من دو عدد ساعت مچی دارم.



















لطفاً توجّه کنید.

واژه‌ی پرسشی «چند»(۱)



چند عدد : شما چند عدد (چندتا) خودکار دارید؟
من سه عدد (سه تا) خودکار دارم.



چند نفر : در کلاس شما چند نفر دانش‌جو هست؟
در کلاس ما شانزده نفر دانش‌جو هست.



چند بسته : شما چند بسته[۲] تیغ می‌خواهی؟
من یک بسته تیغ می‌خواهم.



چند جفت : نرگس چند جفت، جوراب دارد؟
نرگس سه جفت، جوراب دارد.



چند بار : مادرت هر روز چند بار غذا می‌پزد؟
مادرم هر روز دو بار غذا می‌پزد.





لطفاً پاسخ دهید.

۱. شما چند تا دفتر داری؟

۲. درکلاس شما چند عدد صندلی وجود دارد؟

۳. درکشور شما چند نفر زندگی می‌کنند؟

۴. درخانه‌ی شما چند بسته قرص وجود دارد؟

۵. شما چند جفت کفش و چند جفت دمپایی داری؟

۶. هر روز چند بار اتاقت را تمیز می‌کنی؟





لطفاً توجّه کنید.

واژه‌ی پرسشی «چند»(۲)



چند متر : این پارچه چند متر است؟
این پارچه شش متر و سی سانتی‌متر است.



چند کیلومتر : از تهران تا قم چند کیلومتر است؟
از تهران تا قم صد و بیست و پنج کیلومتر است.



چندکیلوگرم: در این جعبه چندکیلوگرم سیب است؟
در این جعبه هفده کیلو سیب است.



چند تومان : قیمت این کتاب چند تومان است؟
قیمت این کتاب ده هزار و پانصد تومان است.



چند سال : شما چند سال داری؟
من بیست و سه سال دارم.





لطفاً پاسخ دهید.

۱. خط‌کش شما چند سانتی‌متر است؟

۲. وزن شما چند کیلوگرم است؟

۳. ازکشور شما تا ایران چند کیلومتر است؟

۴. درکشور شما یک کیلو پرتقال چند تومان است؟

۵. شما چند سال این‌جا درس می‌خوانید؟

فروش‌گاه مرکزی

این‌جا فروش‌گاه مرکزی است. این فروش‌گاه، بزرگ‌ترین فروش‌گاه شهرما است. این فروش‌گاه، حدود شش هزارمتر است و صد و ده نفر در آن کار می‌کنند.







در این فروش‌گاه، کالاهای گوناگون با قیمت‌های مختلف وجود دارد. در طبقه‌ی اوّل، وسایل خانه و در طبقه‌ی دوم خوراکی‌های گوناگون، مانندِ گوشت، برنج، قارچ، عسل و ... می‌فروشند. طبقه‌ی سوم این فروش‌گاه برای فروش پارچه، پوشاک و فرش است.

فروش‌گاه مرکزی، بیشتر ساعت‌ها شلوغ است. مردم زیادی برای خرید به آن جا می‌روند. ساعت کار این فروش‌گاه از هشت صبح تا هشت شب است.



مشتری[1]های این فروش‌گاه پس از انتخاب‌کردن کالا برای دادن پول آن به صندوق[2] می‌روند. صندوق‌دار[3] قیمت کالا را با رایانه حساب می‌کند و پولش را از مشتری می‌گیرد. بیشتر مشتری‌ها هنگام خرید از کارت اعتباری استفاده می‌کنند و گاهی پول یا چک پول می‌دهند.

فروش‌گاه مرکزی روزهای جمعه تعطیل است.





لطفاً پاسخ دهید.

۱. فروش‌گاه مرکزی چند متر است؟

۲. این فروش‌گاه چند طبقه است و چند نفر در آن کار می‌کنند؟

۳. درکدام طبقه وسایل خانه می‌فروشند؟

۴. چه روزهایی این فروش‌گاه تعطیل است؟

۵. خریدارها پس از انتخاب کالا چه‌کار می‌کنند؟

۱. مشتری: خریدار ۲. صندوق  ۳. صندوق دار 





مانند مثال بپرسید و پاسخ دهید.

شما / خوردن غذا / مسواک ← شما پس از خوردن غذا چه کار می‌کنید؟
ما پس از خوردن غذا مسواک می‌زنیم.

۱. آن‌ها / ورزش کردن/ دوش
۲. بچّه‌ها / درآوردن لباس/ آویزان
۳. صندوق‌دار/ گرفتن پول/ پول‌ها را
۴. آمنه و زهرا/ خوردن غذا / ظرف‌ها را



با واژه‌های داخل کمانک کامل کنید.

(جفت، بسته، جلد، بار، نفر)

۱. پسرم یک .... مدادرنگیِ دوازده‌تایی دارد.

۲. آن فروش‌گاه چند .... فروشنده دارد؟

۳. در اتاقتان چند .... کتاب و مجلّه هست؟

۴. در مغازه‌ی او هفتصد و پنجاه .... کفش وجود دارد.



مانند مثال پاسخ دهید.



چند جلد کتاب روی میز است؟
دو جلد کتاب روی میز است.



۱. این درخت چند عدد سیب دارد؟



۲. این کودک چند سال دارد؟



۳. این اسکناس چند تومانی است؟



۴. این پیراهن چند تومان است؟

درس یازدهم

در این درس می‌آموزیم

واژه‌ها

مکان: حرم؛ حوزه‌ی علمیّه؛ کتاب‌خانه؛ کاخ؛ موزه؛ سینما؛ بوستان؛ پارک؛ باغ وحش؛ داخل؛ خارج؛ نزدیک؛ دور؛ کتاب‌فروشی؛ نمایش‌گاه؛ دادگاه؛ آرایش‌گاه؛ تعمیرگاه؛ کارخانه؛ خیّاطی؛ عکّاسی؛ نانوایی (قصّابی)

باز می‌کند؛ می‌بندد؛ می‌ماند؛ برمی‌گردد

مناسبت؛ جشن تولّد؛ دسته‌گل؛ شاخه؛ خوش‌بو؛ گلاب؛ یکی از؛ درست می‌کند؛ هدیه می‌دهد

نکته‌ها

بگوییم ـ نگوییم

روزهای هفته

واژه‌ی پرسشی «چند شنبه»

قید زمان «...دیروز؛ امروز؛ فردا......»

فعل گذشته‌ی «بودم؛ بودی؛ ...»

متن

گل فروشی

نزدیک خانه‌ی ما یک ......

مکان


حرم


حوزه‌ی علمیّه


کتاب‌خانه


کاخ


موزه


سینما


بوستان (پارک)


باغ وحش


داخل خارج[1]



نزدیک دور


باز می‌کند


می‌بندد

واژه های خوانده شده

خانه: مسجد: مدرسه: اداره: بیمارستان: جهان: کشور: شهر: روستا (ده): نزدیک: باغچه: پارکینگ

۱. خارج: بیرون : داخل: درون





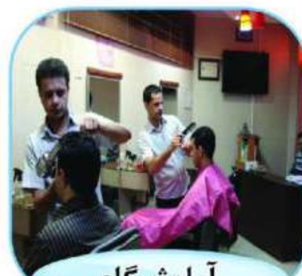
کتاب‌فروشی



نمایش‌گاه



دادگاه



آرایش‌گاه



تعمیرگاه



کارخانه



خیّاطی



عکّاسی



نانوایی



می‌ماند



برمی‌گردد

واژه‌های خوانده شده

باغ؛ مزرعه؛ فروش‌گاه؛ فرودگاه؛ هتل؛ رستوران؛ استخر؛ بانک؛ بیرون؛ بازار





گوش کنید و بخوانید.

۱. در حوزه‌ی علمیّه‌ی قم، حدود سی‌هزار طلبه درس می‌خوانند.

۲. کنار دریای خزر، یک کارخانه‌ی بزرگ هست. در آن کارخانه، کشتی و قایق می‌سازند.

۳. پدرم گاهی من و برادرم را برای دیدن حیوان‌ها به باغ وحش می‌برد.

۴. کشور پاکستان، نزدیک ایران است و کشور کانادا از ایران دور است.

۵. ما برای زیارت خانه‌ی خدا به مکّه می‌رویم و ده روز در آن‌جا می‌مانیم.

۶. من ساعت چهار به کتاب‌خانه می‌روم؛ سه ساعت آن‌جا می‌مانم و ساعت هفت به خانه برمی‌گردم.

۷. سلیمان تعمیرکار لباس‌شویی است. او هر روز صبح، تعمیرگاهش را باز می‌کند و شب می‌بندد.

۸. نزدیک خانه‌ی ما بوستان، کتاب‌فروشی، خیّاطی، عکّاسی، آرایش‌گاه و نانوایی هست.

۹. ماهی‌ها خارج از آب زندگی می‌کنند یا داخل آب؟ ماهی‌ها داخل آب زندگی می‌کنند.

۱۰. عمویم نمایش‌گاه ماشین دارد. او در نمایش‌گاهش ماشین‌های مختلف می‌فروشد.

۱۱. من و دوستانم امروز برای دیدن فیلم حضرت مریم علیهاالسلام به سینما می‌رویم.

۱۲. پدر من قاضی است و در دادگاه کار می‌کند.



لطفاً جایگزین کنید.

سعید فروشنده است.

او فروش‌گاه را ساعت هفت صبح باز می‌کند و ساعت نه شب می‌بندد.

۱. سارا / آرایش‌گر / آرایش‌گاه / یازده / هفت

۲. من / خیّاط / خیّاطی / هفت / دوازده ظهر

۳. نادر / تعمیرکار ماشین / تعمیرگاه / هشت / ده

ماندن:	می‌مانم	می‌مانی	می‌ماند	می‌مانیم	می‌مانید	می‌مانند
بستن:	می‌بندم	می‌بندی	می‌بندد	می‌بندیم	می‌بندید	می‌بندند
بازکردن:	باز می‌کنم	باز می‌کنی	باز می‌کند	باز می‌کنیم	باز می‌کنید	باز می‌کنند
برگشتن:	برمی‌گردم	برمی‌گردی	برمی‌گردد	برمی‌گردیم	برمی‌گردید	برمی‌گردند

......را می‌بندد — ......را باز می‌کند — ......از / به ...... برمی‌گردد — ...... در ......می‌ماند.





لطفاً توجّه کنید.

بگوییم	نگوییم
من برای لباس دوختن به خیّاطی می‌روم. ✓	
	من برای لباس می‌دوزم، به خیّاطی می‌روم.[1] ✗
حسین برای درس خواندن به قم می‌آید. ✓	
	حسین برای درس می‌خواند به قم می‌آید. ✗



لطفاً تصحیح کنید.

۱. یوسف برای گوشت می‌خرد به قصّابی می‌رود.
۲. مریم برای اندازه می‌گیرد قدّش، از متر استفاده می‌کند.
۳. زهرا و پدرش برای نماز می‌خوانند به مسجد می‌آیند.
۴. خواهرم برای کمک می‌کند به مادرم، هر روز ظرف‌ها را می‌شوید.

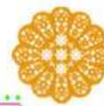


مانند مثال بپرسید و پاسخ دهید.

شما / خریدن نوشت‌افزار: **شما برای خریدن نوشت‌افزار به کجا می‌روی؟**
من برای خریدن نوشت‌افزار به فروش‌گاه می‌روم.

۱. آن‌ها / غذا پختن
۲. ما / دیدن فیلم
۳. او / دوش‌گرفتن
۴. حسن / خریدن میوه
۵. شما / درس خواندن
۶. زهرا و برادرش / مطالعه کردن

۱. این خطا در قالب فعل گذشته نیز گفته می‌شود که به سبب نخواندن فعل‌های گذشته از آوردن آن خودداری نمودیم:
من برای لباس دوختم به خیاطی می‌روم. ✗ من برای درس خواندم به قم می‌روم. ✗





لطفاً توجّه کنید.

روزهای هفته

شنبه ۱	یک‌شنبه ۲	دوشنبه ۳	سه‌شنبه ۴	چهارشنبه ۵	پنج‌شنبه ۶	جمعه ۷



لطفاً بخوانید.

۱. در ایران کارخانه‌ها، اداره‌ها، مدرسه‌ها و دانش‌گاه‌ها روزهای جمعه تعطیل هستند.

۲. ما روزهای یک‌شنبه و پنج‌شنبه، ساعت هفت به استخر می‌رویم و ساعت نه برمی‌گردیم.

۳. من و پدرم روزهای پنج‌شنبه به روستا می‌رویم و در مزرعه به پدربزرگمان کمک می‌کنیم.

۴. دکتر عبّاسی روزهای شنبه و یک‌شنبه در تهران و روز دوشنبه در قم بیماران را معاینه می‌کند.

۵. در بسیاری از کشورها روزهای شنبه و یک‌شنبه تعطیل است؛ امّا در ایران جمعه‌ها تعطیل است.

۶. محلّ کار ناصر خیلی دور است. او هر هفته شنبه به آن‌جا می‌رود و تا چهارشنبه می‌ماند.



جایگزین کنید.

مادربزرگم / دوشنبه / خانه‌ی ما / جمعه

مادربزرگم دوشنبه به خانه‌ی ما می‌آید و تا روز جمعه آن‌جا می‌ماند.

۱. من / شنبه / کشورم / رفتن / سه‌شنبه

۲. برادرم / یک‌شنبه / تهران / آمدن / یک سال

۳. ما / چهارشنبه / روستا / آمدن / جمعه

۴. رئیس‌جمهور / امروز / شهر ما / رفتن / دو روز

● معمولاً در زبان فارسی، اگر حرف «ن» در وسط کلمه بیاید و پس از آن حرف «ب» آورده شود، حرف «ن» را «م» می‌خوانیم:

می‌نویسیم	می‌خوانیم	می‌نویسیم	می‌خوانیم	می‌نویسیم	می‌خوانیم
شنبه	شمبه	دنبه	دمبه	سُنبل	سُمبل





لطفاً توجّه کنید.

واژه‌ی پرسشی «چند شنبه»



امروز چند شنبه است؟ امروز پنج‌شنبه است.



پدرت چند شنبه به ایران می‌آید؟ پدرم دوشنبه به ایران می‌آید.



لطفاً بخوانید.

۱. لیلا چند شنبه لباس‌هایش را می‌شوید؟ او روزهای دوشنبه و جمعه لباس‌هایش را می‌شوید.

۲. زهرا و حسین چند شنبه به کشورشان برمی‌گردند؟ آن ها شنبه یا یک‌شنبه به کشورشان برمی‌گردند.

۳. شما چند شنبه‌ها اتاقتان را تمیز می‌کنید؟ ما روزهای پنج‌شنبه اتاقمان را تمیز می‌کنیم.

۴. محمّد چند شنبه‌ها به کلاس فارسی می‌رود؟ او از شنبه تا چهارشنبه به کلاس فارسی می‌رود.



لطفاً پاسخ دهید.

۱. امروز چند شنبه است؟

۲. شما چند شنبه‌ها به استخر می‌روید؟

۳. شما چند شنبه‌ها اتاقتان را تمیز می‌کنید؟

۴. دوستتان چند شنبه به کشورش برمی‌گردد؟

۵. چند شنبه‌ها دانش‌گاه تعطیل است؟





لطفاً توجّه کنید.

قید زمان «... دیروز؛ امروز؛ فردا ؛ ...»

شنبه ۱	یک‌شنبه ۲	دوشنبه ۳	سه‌شنبه ۴	چهارشنبه ۵	پنج‌شنبه ۶	جمعه ۷
سه روز قبل	پریروز[1]	دیروز	امروز	فردا	پس‌فردا[2]	سه روز بعد

دیروز دوشنبه بود.
پریروز یک‌شنبه بود.
سه روز قبل شنبه بود.

امروز سه‌شنبه است.

فردا چهارشنبه است.
پس‌فردا پنج‌شنبه است.
سه روز بعد جمعه است.



لطفاً توجّه کنید.

فعل گذشته‌ی بودم؛ بودی؛ ...

من دیروز در دانش‌گاه بودم.

من			بودم
تو	(امروز)		بودی
او	دیروز	در دانش‌گاه	بود
ما	پریروز		بودیم
شما	سه روز قبل		بودید
آن‌ها			بودند

من فردا در خانه هستم.

من			هستم
تو	(امروز)		هستی
او	فردا	در خانه	هست (است)
ما	پس‌فردا		هستیم
شما	سه روز بعد		هستید
آن‌ها			هستند

۱. پریروز: دو روز قبل ۲. پس فردا: دو روز بعد





لطفاً بخوانید.

۱. دیروز جمعه بود؛ من دیروز درخانه بودم.

۲. امروز شنبه است؛ من امروز در دانش‌گاه هستم.

۳. ما دیروز و پریروز درخانه نبودیم؛ ما این دو روز در خانه‌ی پدربزرگمان بودیم.

۴. مادربزرگم امروز درخانه‌ی عمویم است. او دیروز درخانه‌ی ما بود.

۵. عبّاس امروز به تهران می‌رود یا فردا ؟ او امروز نمی‌رود؛ فردا یا پس‌فردا به تهران می‌رود.

۶. دوستت دیروز این‌جا بود، الآن کجاست؟ او الآن در کتاب‌خانه است.

۷. دیروز چندشنبه بود؟ دیروز یک‌شنبه بود.



لطفاً کامل کنید.

۱. پدرم دیروز از ساعت هشت تا ساعت دوازده در بیمارستان ....

۲. شما الآن کجا ...... ؟ ما الآن درکلاس ....

۳. شما پریروز کجا ...... ؟ من پریروز درخانه‌ی برادرم ....

۴. دیروز شنبه ...... ؛ امروز ...... است و ...... دوشنبه است.

۵. امروز سه‌شنبه ...... ؛ پریروز ...... بود و ...... پنج‌شنبه است.

۶. محمّد دیروز درکلاس ...... ؛ امّا امروز درکلاس ....

گل‌فروشی

نزدیک خانه‌ی ما یک گل‌فروشی بزرگ است. در آن گل‌فروشی، گل‌های زیبا و رنگارنگ وجود دارد. مردم زیادی هر روز به این گل‌فروشی می‌آیند و گل‌های گوناگون، مانندِ رُز، یاس، لاله، نرگس، شقایق، مریم و ... انتخاب می‌کنند و می‌خرند.



آن‌ها علاوه برخریدن گل برای خانه‌هایشان، به مناسبت‌های مختلف، مانندِ روز مادر، روز پدر، جشن تولّد و ازدواج یک شاخه یا یک دسته‌گل زیبا می‌خرند و هدیه می‌دهند.

در جهان، صدها گل با رنگ‌های زیبا و اسم‌های گوناگون وجود دارد. یکی‌از گل‌های زیبا و خوش‌بو در ایران، گل‌محمّدی است.


گل رز


گل یاس


گل لاله


گل نرگس


گل شقایق


گل مریم



از گل محمّدی، گُلاب و عطر درست می‌کنند. مردم از عطر برای خوش‌بو کردن بدن و لباس‌هایشان و از گلاب برای خوش‌بو کردن غذا، بستنی و شیرینی‌ها استفاده می‌کنند.



خوش‌بوترین گلاب ایران، گلاب قمصرِ کاشان است که هر سال با این گلاب، خانه‌ی کعبه را می‌شویند.



لطفاً پاسخ دهید.



۱. مردم به چه مناسبت‌هایی گل می‌خرند؟

۲. از کدام گُل، گلاب درست می‌کنند؟

۳. هر سال با کدام گلاب خانه‌ی کعبه را می‌شویند؟

۴. مردم از عطر و گلاب برای چه کارهایی استفاده می‌کنند؟

۵. در کشور شما چه گل‌هایی وجود دارد؟

۶. شما کدام گل را بیشتر دوست دارید؟

۷. در جشن ازدواج یا تولّد دوستانتان چه چیزهایی هدیه می‌دهید؟



.......را ، به ...... هدیه می‌دهد.



با واژه‌ی «یکی از» جمله بسازید.

ما / کتاب فارسی / خواندن
←
ما یکی از کتاب‌های فارسی را می‌خوانیم.

۱. فرزندم / سیب / خوردن
۲. احمد / پنجره / بازکردن
۳. مریم / کتاب / هدیه‌دادن
۴. ما / کتاب‌فروشی / رفتن
۵. من / پیراهن سفید / پوشیدن
۶. پدرم / فرودگاه / کارکردن



لطفاً جایگزین کنید.

مردم برای خریدن گُل به گُل‌فروشی می‌روند.

۱. دانش‌جوها / خریدن‌کتاب / کتاب‌فروشی
۲. دانش‌آموزان / دیدن‌حیوان‌ها / باغ وحش
۳. پدر و مادرم / زیارت‌کردن / حرم امام رضا ؈
۴. من / گرفتن پول / بانک

من ساعت هفت به مدرسه می‌روم و ساعت دوازده به خانه برمی‌گردم.

۱. کارمندها / ساعت هفت / اداره / سه
۲. علی / ساعت ده / آرایش‌گاه / یک ساعت بعد
۳. ما / فردا / کشورمان / ده روز بعد
۴. آن کارگران / صبح / کارخانه / شب



با تصویرهای زیر دو جمله بگویید.








درس دوازدهم

در این درس می‌آموزیم

واژه‌ها

مسافرت: قارّه؛ دفتر مسافرتی؛ بلیت؛ قطار شهری؛ مترو؛ اتوبوس؛ ترمینال؛ پایانه‌ی مسافربری؛ مسافر؛ ایستگاهِ راه‌آهن؛ راه؛ جادّه؛ شلوغ؛ خلوت؛ ترافیک؛ تصادف؛ نشانی؛ آدرس؛ میدان؛ چهارراه؛ کوچه؛ بن‌بست؛ اوّل؛ وسط؛ آخر؛ سمت راست؛ سمت چپ؛ مستقیم؛ (کره‌ی زمین؛ پلاک)

می‌رسد؛ سوار می‌شود؛ پیاده می‌شود؛ پیاده می‌رود

ماشین شخصی؛ پرترافیک؛ تعطیلات؛ بعضی از؛ آب و هوا؛ ابتدا؛ سپس؛ سفر می‌کند

نکته‌ها

واژه‌های «بعد؛ بعد از» و «قبل؛ قبل از»

قید زمان «....؛دیشب؛ امشب؛ ....» و فعل گذشته‌ی «رفتم؛ رفتی؛ ....»

قید زمان «....؛پارسال؛ امسال؛ ....» و فعل گذشته‌ی «آمدم؛ آمدی؛ ....»

متن

مسافرت

بسیاری از مردم جهان در ......

مسافرت



قارّه



دفتر مسافرتی



بلیت



قطار شهری (مترو)



اتوبوس



ترمینال (پایانه‌ی مسافربری)



مسافر



ایستگاه راه‌آهن



راه (جادّه)



شلوغ خلوت



ترافیک



تصادف



واژه های خوانده شده

جهان؛ کشور؛ شهر؛ روستا؛ ماشین؛ تاکسی؛ راننده؛ هواپیما؛ کشتی؛ قطار؛ ریل؛ ایستگاه؛ زیارت؛ هتل؛ رستوران؛ چمدان؛ شلوغ؛ مسافرت می کند




نشانی (آدرس)


میدان


چهارراه


کوچه


بُن‌بست


اوّل   وسط   آخر


سمت راست   سمت چپ


مستقیم


می‌رسد


سوار می‌شود


پیاده می‌شود



پیاده می‌رود





گوش کنید و بخوانید.

۱. در کره‌ی زمین، پنج قارّه به نام‌های آسیا، اروپا، آفریقا، آمریکا و اقیانوسیه وجود دارد.

۲. چین و اندونزی در قارّه‌ی آسیا، مصر و نیجریه در قارّه‌ی آفریقا قرار دارند.

۳. حسین امروز به دفتر مسافرتی می‌رود و برای رفتن به کشورش بلیتِ هواپیما می‌خرد.

۴. مسافران پس از خریدن بلیت به ایستگاه راه‌آهن می‌روند و سوار قطار می‌شوند.

۵. مسافران برای خواندن نماز و خوردن ناهار از اتوبوس پیاده می‌شوند.

۶. امدادگران و پلیس‌ها هنگام تصادف به مردم کمک می‌کنند.

۷. من با دست چپ می‌نویسم و فرزندانم با دست راست می‌نویسند.

۸. من و دوستانم هر روز ساعت هفت، سوار اتوبوس می‌شویم و ساعت هشت به دانش‌گاه می‌رسیم.

۹. عمویم هر روز صبح پیاده به محلّ کارش می‌رود و شب با تاکسی یا مترو به خانه برمی‌گردد.

۱۰. تصادف در خیابان‌های شلوغ و پرترافیک، بیشتر از خیابان‌های خلوت و کم‌ترافیک است.

۱۱. خانه‌ی امام خمینی (ره) در شهر قم، خیابان معلّم، اوّل کوچه‌ی ۱۱، سمت چپ قرار دارد.



نشانی دوستتان را بگویید.

خانه‌ی دوستم در ایران، شهر قم، خیابان آذر، پس از میدان پلیس، آخر کوچه ۵۴ ، پلاک ۱۱۴ است.

خانه‌ی دوست من ....

کره‌ی زمین 

پرترافیک 

کم‌ترافیک 

پلاک  

رسیدن: می‌رسم، می‌رسی، می‌رسد، می‌رسیم، می‌رسید، می‌رسند

سوار شدن: سوار می‌شوم، سوار می‌شوی، سوار می‌شود، سوار می‌شویم، سوار می‌شوید، سوار می‌شوند

به .... می‌رسد.　　از .... پیاده می‌شود.





لطفاً توجّه کنید.

«بعد» ؛ «بعد از»	«قبل» ؛ «قبل از»
من دو روز بعد در تهران هستم.	**من دو روز قبل در مشهد بودم.**
دوشنبه، بعد از یک‌شنبه است.	**دوشنبه، قبل از سه‌شنبه است.**

کتاب‌خانه‌ی آیت‌ا... مرعشی بعد از حرم حضرت معصومه علیهاالسلام و قبل از چهارراه شهدا است.



لطفاً بخوانید.

۱. من الآن در کلاس هستم و سه ساعت بعد به خانه می‌روم.

۲. یک‌شنبه بعد از شنبه و قبل از دوشنبه است.

۳. ما بعد از کتاب دوم، کتاب سوم را می‌خوانیم.

۴. فرودگاه مهرآباد تهران، بعد از میدان بزرگِ آزادی است.

۵. من قبل از خوردن غذا و بعد از آن دست‌هایم را می‌شویم.



با واژه‌های «قبل»، «بعد»، «قبل از» و «بعد از» کامل کنید.

۱. او ده روز ...... به کشورش می‌رود.

۲. پدر و مادرم دو هفته‌ی ...... در ایران بودند.

۳. صندوق‌دار ...... گرفتن پول، آن را می‌شمارد.

۴. پنج‌شنبه ...... جمعه و ...... چهارشنبه است.

۵. مسافران ...... مسافرت از دفتر مسافرتی بلیت اتوبوس، قطار یا هواپیما می‌خرند.

● بعد از: پس از ● قبل از: پیش از





لطفاً توجّه کنید.

قید زمان «... دیشب؛ امشب؛ فردا شب؛ ...»





لطفاً توجّه کنید.

فعل گذشته‌ی رفتم؛ رفتی؛ ...

من دیشب به خانه‌ی خواهرم رفتم.

من			رفتم
تو	(امشب)		رفتی
او	دیشب	به تهران	رفت
ما	پریشب		رفتیم
شما	سه شب قبل		رفتید
آن‌ها			رفتند

من فردا شب به خانه‌ی برادرم می‌روم.

من			می‌روم
تو	(امشب)		می‌روی
او	فرداشب	به مشهد	می‌رود
ما	پس فردا شب		می‌رویم
شما	سه شب بعد		می‌روید
آن‌ها			می‌روند

۱. دیشب: یک شب قبل ۲. پریشب: دو شب قبل
۳. فردا شب: یک شب بعد ۴. پس فردا شب: دو شب بعد





لطفاً بخوانید.

۱. ما امروز، بعد از کلاس برای خواندن نماز به مسجد می‌رویم.

۲. معصومه امروز، قبل از کلاس برای مطالعه و نوشتن تکلیف به کتاب‌خانه رفت.

۳. من و دوستانم امروز صبح از خانه تا ایستگاه مترو پیاده رفتیم.

۴. پدرم پریشب با هواپیما به بیروت رفت. ایشان فرداشب برمی‌گردد.

۵. طلبه‌ها هفته‌ی قبل به اصفهان رفتند و دو هفته‌ی بعد به مازندران می‌روند.

۶. برادرت دیشب به مسافرت رفت یا امشب می‌رود؟ او دو شب قبل به مسافرت رفت.

۷. خانواده‌ام دیروز برای زیارت امام رضا(ع) با قطار به مشهد رفتند. آن‌ها سه روز آن‌جا می‌مانند.

۸. دوستم سه شب قبل برای دیدن خانواده‌اش به کشورش رفت. او دوازده روز بعد به ایران برمی‌گردد.



با واژه‌های داخل کمانک کامل کنید.

(می‌روم؛ رفتیم؛ پریشب؛ برمی‌گردند؛ بودم؛ رفتم؛ رفت؛ رفتی؛ می‌رود؛ رفتند؛ فرداشب؛ می‌رویم)

۱. من پریشب به خانه‌ی برادرم ....

۲. ما دیشب به بازار نـ...... ؛ فردا شب ....

۳. دوستم ...... به شمال رفت و ...... برمی‌گردد.

۴. علی سه شب قبل برای زیارت به مشهد ...... ؛ برادرش دو شب بعد ....

۵. محسن و برادرش دیشب به خانه‌ی پدربزرگشان ...... و پس‌فردا شب ....

۶. آیا شما دیشب به خانه‌ی دوستت ...... ؟ نه، من دیشب مریض ...... ؛ امشب ....





لطفاً توجّه کنید.

قید زمان «... پارسال؛ امسال؛ سال بعد؛ ...»



من پارسال به ایران آمدم.

من دو سال قبل به ایران آمدم.

من امسال به ایران آمدم. / می‌آیم.

من یک سال بعد به ایران می‌آیم.

من دو سال بعد به ایران می‌آیم.



لطفاً توجّه کنید.

فعل گذشته‌ی آمدم؛ آمدی؛ ...

من پارسال به ایران آمدم. — من یک سال بعد به ایران می‌آیم.



۱. پارسال: سال قبل؛ سال گذشته

۲. دو سال قبل: پیرارسال

۳. یک سال بعد: سال آینده (معمولاً در گفت‌وگو «یک سال بعد» را «سال بعد» می‌گوییم.)





لطفاً بخوانید.

۱. زینب و خانواده‌اش پارسال برای زیارت خانه‌ی خدا به مکّه رفتند؛ آن‌ها امسال هم می‌روند.

۲. مهدی و حسین دو سال قبل برای درس خواندن به ایران آمدند و چهار سال در این جا می‌مانند.

۳. من پارسال به شهر قم آمدم و خواهرم امسال می‌آید. ما دو سال بعد به کشورمان برمی‌گردیم.

۴. آیا شما سال گذشته این‌جا بودید؟ نه، من حدود دو ماه قبل به این‌جا آمدم.

۵. پدر شما امسال به ایران می‌آید یا سال آینده؟ پدرم سال آینده به ایران می‌آید.

۶. شما چند سال بعد به کشورتان برمی‌گردید؟ من سه سال بعد به کشورم برمی‌گردم.

۷. خانواده‌ام دو سال قبل برای زیارت به ایران آمدند؛ آن‌ها امسال هم می‌آیند.

۸. پدرم پارسال از بحرین تا مکّه پیاده رفت؛ ایشان امسال هم پیاده به مکّه می‌رود.



مانند مثال تبدیل کنید.

دوستم سال بعد برای درس خواندن به این‌جا می‌آید. (پارسال)
دوستم پارسال برای درس خواندن به این‌جا آمد.

۱. ما سال آینده به کشورتان می‌آییم. (دو سال قبل)

۲. مهندس‌ها امسال برای ساختن پل به این‌جا می‌آیند. (پارسال)

۳. دوستانم پارسال برای دیدن من به این‌جا آمدند. (سال آینده)

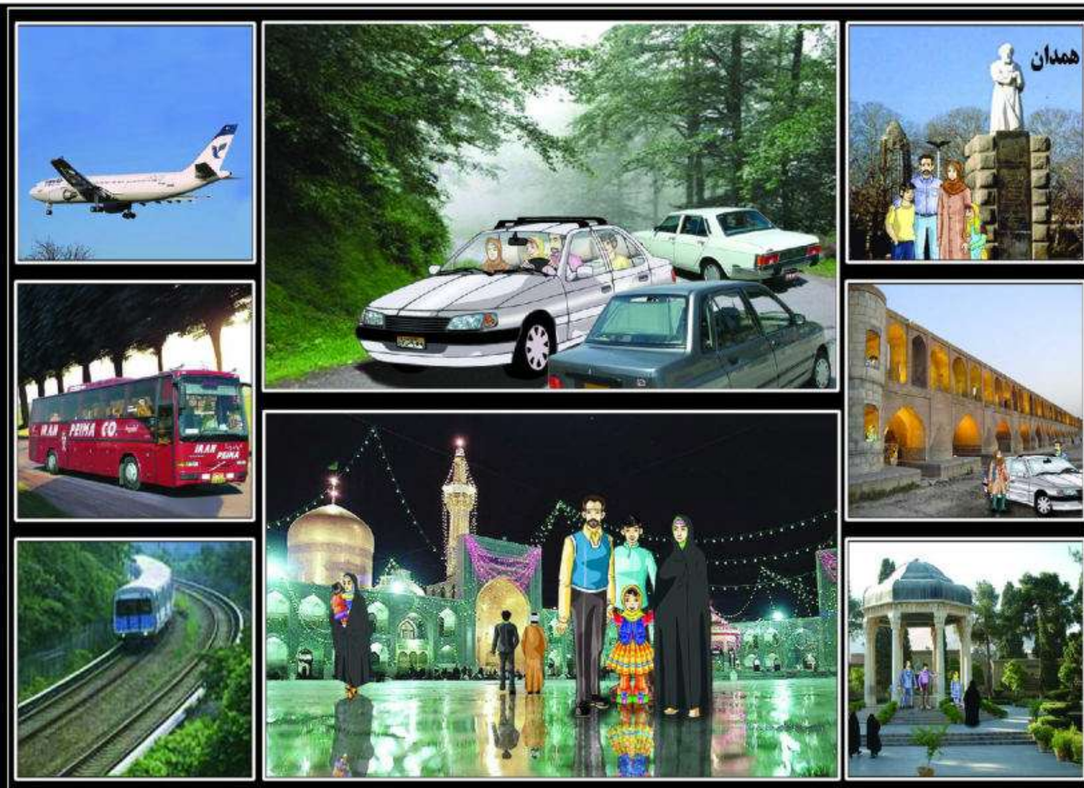
۴. حسین و همسرش سال بعد برای زندگی کردن به این شهر می‌آیند. (سال قبل)

۵. من امسال برای زیارت امام علی(ع) با هواپیما به شهر نجف می‌روم. (سال گذشته)

۶. دکتر جوادی دیروز برای معاینه‌ی بیماران به این بیمارستان آمد. (پس فردا)

مسافرت

بسیاری از مردم جهان در روزهای تعطیل به مسافرت می‌روند. در این روزها بیشتر جادّه‌ها و خیابان‌ها شلوغ و پرترافیک است. بعضی از[1] مردم با ماشین شخصی مسافرت می‌کنند و بعضی هم به دفترهای مسافرتی می‌روند و بلیت هواپیما، قطار یا اتوبوس می‌خرند.

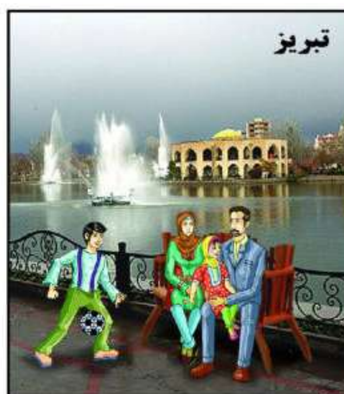


احمد و خانواده‌اش هر سال دو یا سه بار به مسافرت می‌روند. آن‌ها در تعطیلات عید نوروز برای دیدن پدر، مادر و بستگانشان به شهر همدان مسافرت می‌کنند و در روزهای اوّل تابستان، حدود چهار روز، برای زیارت امام رضا(ع) به مشهد می‌روند. آن‌ها هر سال در روزهای آخر تابستان به یکی از شهرهای زیبای ایران سفر می‌کنند.

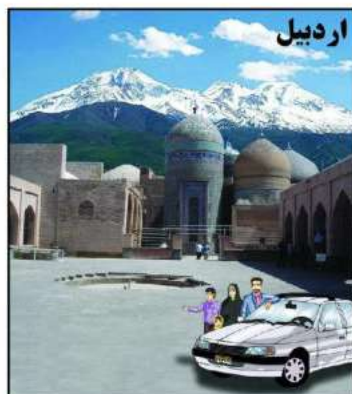
احمد و همسرش پارسال برای مسافرت، شهرهای اصفهان و شیراز را انتخاب کردند. آن‌ها ابتدا به اصفهان رفتند و سه روز در آن‌جا ماندند و سپس به شیراز مسافرت کردند. این دو شهر از شهرهای بزرگ، قدیمی و زیبای ایران هستند.

۱. در زبان فارسی پس از واژه‌های «بعضی از» و «بسیاری از» واژه‌ی جمع یا اسم جمع می‌آید.









آن‌ها امسال به شهرهای تبریز و اردبیل می‌روند. این دو شهر دارای کوه‌های بلند و آب‌وهوای بسیار خوبی است. احمد با خانواده‌اش ابتدا به اردبیل می‌روند و دو روز آن‌جا می‌مانند. آن‌ها سپس به شهر تبریز مسافرت می‌کنند.



لطفاً پاسخ دهید

۱. در چه روزهایی جادّه‌ها شلوغ و پرترافیک است؟

۲. مردم با چه چیزهایی مسافرت می‌کنند؟

۳. احمد و خانواده‌اش هر سال چند بار به مسافرت می‌روند؟

۴. آن‌ها برای دیدن چه کسانی به همدان می‌روند؟

۵. احمد و همسرش پارسال به کجا مسافرت کردند؟

۶. آن‌ها هر سال چه روزهایی به حرم امام رضا (ع) می‌روند؟

۷. احمد و خانواده‌اش چند روز در اردبیل می‌مانند؟

ماندن:	ماندم	ماندی	ماند	ماندیم	ماندید	ماندند
مسافرت کردن:	مسافرت کردم	مسافرت کردی	مسافرت کرد	مسافرت کردیم	مسافرت کردید	مسافرت کردند
انتخاب کردن:	انتخاب کردم	انتخاب کردی	انتخاب کرد	انتخاب کردیم	انتخاب کردید	انتخاب کردند

..... به ...... مسافرت می‌کند (سفر می‌کند).





مانند مثال با واژه‌ی «بعضی از» جمله بگویید.

طلبه / شهر مشهد / درس

بعضی از طلبه‌ها در شهر مشهد درس می‌خوانند.

۱. دانش‌جو / کتاب‌خانه / مطالعه
۲. دوست من / قارّه‌ی اروپا / زندگی
۳. خانم / بیمارستان / کار
۴. انسان / ماشین شخصی / مسافرت



لطفاً جایگزین کنید.

ما ساعت هفت سوار اتوبوس می‌شویم و ساعت هشت به مدرسه می‌رسیم.

۱. مسافران / هواپیما / مشهد
۲. کارگرها / مترو / کارخانه
۳. آن کشاورز / اسب / مزرعه
۴. من / ماشینم / دانش‌گاه



با واژه‌های داخل کمانک کامل کنید.

(سال آینده، قبل از، رفتم، خواندن، خریدن، بعد از، آمدند، می‌روم)

۱. من دو روز قبل برای .... بلیت به دفتر مسافرتی ....
۲. من امروز بعد از .... نماز به سالن غذاخوری ....
۳. آن‌ها پارسال به ایران .... و .... به کشورشان برمی‌گردند.
۴. مادرم .... شستن لباس‌ها، آن‌ها را اتو می‌زند.
۵. ما .... خریدن لباس، آن را انتخاب می‌کنیم.

درس سیزدهم

در این درس می‌آموزیم

واژه‌ها

طبیعت: خورشید؛ آفتاب؛ ابر؛ چشمه؛ آبشار؛ رودخانه؛ دریا؛ ساحل؛ کنار دریا؛ جزیره؛ سد؛ گردش؛ قلّه؛ درّه؛ چاه؛ گیاه؛ خاک؛ گِل؛ زلزله؛ آتش‌سوزی؛ سیل؛ (اطراف؛ خنک)

می‌بارد؛ تماشا می‌کند؛ غرق می‌شود؛ نجات می‌دهد؛ خاموش می‌کند

درباره‌ی؛ معتدل؛ دیگر؛ بین؛ تفریح؛ منظره؛ مسیر؛ به سبب؛ لذّت‌بخش؛ دید؛ گفت

نکته‌ها

فصل‌ها «بهار....... زمستان»

ماه‌ها «فروردین........ اسفند»

عددهای ترتیبی «یکم؛ دوم؛ سوم؛.........»

واژه‌ی پرسشی «چندم»

متن

دماوند

اسم من امیرحسین است......

طبیعت

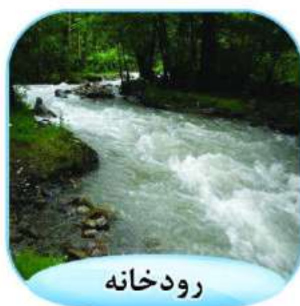

خورشید (آفتاب)


ابر


می‌بارد


چشمه

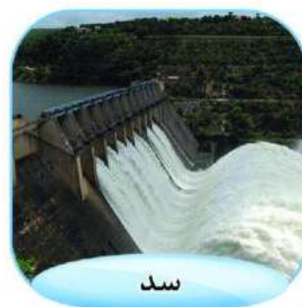

آبشار


رودخانه


دریا


ساحل (کنار دریا)


جزیره


سد


گردش


تماشا می‌کند

واژه های خوانده شده

آسمان؛ آفتاب؛ ماه؛ ستاره؛ طلوع؛ غروب؛ صاعقه؛ باران؛ برف؛ دریاچه؛ جنگل؛ سرد؛ گرم





قلّه



درّه



چاه



گیاه



خاک گِل



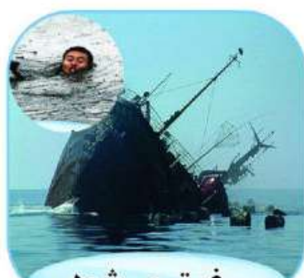
زلزله



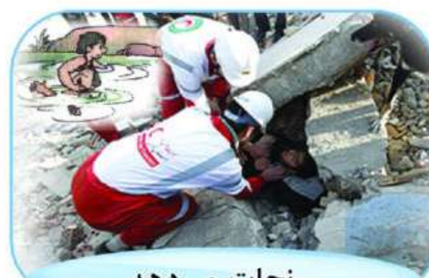
آتش‌سوزی



سیل



غرق می‌شود



نجات می‌دهد



خاموش می‌کند

واژه های خوانده شده

کوه؛ غار؛ صحرا؛ غنچه؛ گل؛ درخت؛ ریشه؛ برگ؛ سنگ؛ (سیل)؛ باد؛ طوفان





گوش کنید و بخوانید.

۱. درکوه و جنگل باران زیاد می‌بارد و در صحرا باران کم می‌بارد.

۲. امدادگران هنگام آتش‌سوزی، آتش را خاموش می‌کنند و مردم را نجات می‌دهند.

۳. من ساحل دریا و تماشاکردن آن را هنگام غروب خورشید دوست دارم.

۴. حسین و خانواده‌اش برای گردش به جزیره‌ی کیش رفتند و سه روز آن‌جا ماندند.

۵. در بعضی از روستاها مردم از آب چاه‌ها برای خوردن و کشاورزی استفاده می‌کنند.

۶. در اطراف کوه دماوند درّه‌ها، آبشارها، چشمه‌ها و رودخانه‌های بسیار زیبا وجود دارد.

۷. دوستانم، پارسال درتعطیلات تابستان برای گردش به ساحلِ دریای خزر رفتند.

۸. هنگام آمدن سیل، بعضی از انسان‌ها غرق می‌شوند.

۹. امدادگران هنگام زلزله و سیل به مردم کمک می‌کنند و آن‌ها را نجات می‌دهند.

۱۰. در بعضی از کوه‌ها، گیاهان گوناگون، مانندِ درخت، گُل، قارچ و... وجود دارد.



لطفاً پاسخ دهید.

۱. آیا درکشور شما دریا وجود دارد؟

۲. اسم بلندترین کوه درکشور شما چیست؟

۳. آیا در شهر یا روستای شما برف می‌بارد؟

۴. آیا هنگام بیرون رفتن از کلاس، لامپ‌ها را خاموش می‌کنید[۱]؟

---

۱. مصدر «خاموش کردن» برای آتش، لامپ، رادیو، تلویزیون، رایانه، تلفن همراه و ماشین استفاده می‌شود.



تماشاکردن:	تماشا می‌کنم	تماشا می‌کنی	تماشا می‌کند	تماشا می‌کنیم	تماشا می‌کنید	تماشا می‌کنند
غرق شدن:	غرق می‌شوم	غرق می‌شوی	غرق می‌شود	غرق می‌شویم	غرق می‌شوید	غرق می‌شوند
نجات دادن:	نجات می‌دهم	نجات می‌دهی	نجات می‌دهد	نجات می‌دهیم	نجات می‌دهید	نجات می‌دهند
خاموش کردن:	خاموش می‌کنم	خاموش می‌کنی	خاموش می‌کند	خاموش می‌کنیم	خاموش می‌کنید	خاموش می‌کنند

.... را تماشا می‌کند.   در .... غرق می‌شود.   .... را نجات می‌دهد.   .... را خاموش می‌کند.





لطفاً توجّه کنید.

فصل‌ها

بهار



تابستان



پاییز



زمستان





لطفاً بخوانید.

۱. ایران چهار فصل دارد: بهار، تابستان، پاییز و زمستان.

۲. بهار، فصلِ اوّل سال و زمستان، فصل آخر سال است.

۳. فصل بهار زیبا است. در این فصل، هوا خنک است و باران زیاد می‌بارد.

۴. در فصل تابستان، هوا گرم است. مدرسه‌ها و دانش‌گاه‌های ایران در تابستان تعطیل هستند.

۵. در فصل پاییز، برگ درختان زرد می‌شود. انار، انگور، پرتقال، لیمو و نارنگی از میوه‌های فصل پاییز هستند.

۶. در فصل زمستان، هوا سرد است. زمستان در بسیاری از شهرها و روستاهای ایران برف می‌بارد.





لطفاً توجّه کنید.

ماه ها

فصل‌ها	ماه‌ها[1]	
بهار	فروردین اردیبهشت خرداد	
تابستان	تیر مرداد شهریور	
پاییز	مهر آبان آذر	
زمستان	دی بهمن اسفند	

۱. ماه‌های فصل بهار و تابستان «سی و یک روز» و ماه‌های فصل پاییز و زمستان «سی روز» است.

- ماه‌های هجری قمری : محرّم؛ صفر؛ ربیع‌الاوّل؛ ربیع‌الثّانی؛ جمادی‌الاوّل؛ جمادی‌الثّانی؛ رجب؛ شعبان؛ رمضان؛ شوّال؛ ذیقعده؛ ذیحجّه
- ماه‌های میلادی : ژانویه؛ فوریه؛ مارس؛ آوریل؛ مِی؛ ژوئن؛ ژوئیه؛ اوت؛ سپتامبر؛ اُکتبر؛ نُوامبر؛ دِسامبر





لطفاً بخوانید.

۱. یک سال ۳۶۵ روز است و چهار فصل دارد.

۲. یک سال، دوازده ماه است. فروردین، ماه اوّلِ سال و اسفند، ماه آخرِ سال است.

۳. یک فصل، سه ماه است. فروردین، اردیبهشت و خرداد، ماه‌های فصل بهار هستند.

۴. تیر، مرداد و شهریور، ماه‌های فصل تابستان هستند. مرداد، گرم‌ترین ماه در ایران است.

۵. بیشتر مردم ایران در ماه‌های فصل تابستان برای گردش به کوه، جنگل و دریا می‌روند.

۶. ماه‌های فصل پاییز، مهر، آبان و آذر است. برگ درختان در این فصل، زیبا و رنگارنگ است.

۷. در فصل تابستان، مدرسه‌ها تعطیل است. دانش‌آموزان، اوّل مهر به مدرسه می‌روند.

۸. دی، بهمن و اسفند ماه‌های فصل زمستان هستند. در این فصل، هوا بسیار سرد است.



لطفاً پاسخ دهید.

۱. کشور شما چند فصل دارد؟
۲. شما کدام فصل را بیشتر دوست دارید؟
۳. الآن در چه فصلی و چه ماهی هستیم؟
۴. مدرسه‌های کشور شما در چه فصلی تعطیل است؟
۵. کدام ماه در کشور شما بسیار گرم و کدام ماه بسیار سرد است؟
۶. کدام هوا را بیشتر دوست دارید: هوای آفتابی، ابری، برفی یا بارانی[1]؟

۱. هوای آفتابی  هوای ابری  هوای برفی  هوای بارانی 





لطفاً توجّه کنید.

عددهای اصلی	عددهای ترتیبی[1]
یک؛ دو؛ .... ده	یکم(اوّل)؛ دوم؛ .... دهم
یازده؛ .... بیست	یازدهم؛ .... بیستم
بیست و یک؛ .... سی	بیست و یکم؛ .... سی‌ام
چهل؛ .... صد	چهلم؛ .... صدم



لطفاً بخوانید.

۱. یک هفته، هفت روز است. شنبه، روز اوّل هفته است.

۲. بهار، فصل اوّل سال، تابستان فصل دوم، پاییز فصل سوم و زمستان، فصل چهارم[2] سال است.

۳. من دو برادر دارم. برادر اوّلم، سی و دو سال و برادر دومم، بیست و هفت سال دارد.

۴. من دو ماه قبل به ایران آمدم و الآن کتاب دوم را می‌خوانم.



لطفاً کامل کنید.

۱. چهارشنبه روزِ .... هفته است.

۲. کتاب دوم، .... درس دارد. ما امروز درسِ .... را می‌خوانیم.

۳. یک‌سال .... فصل دارد. زمستان فصلِ .... سال است.

۴. پدرم .... فرزند دارد. من فرزند .... ایشان هستم.

۱. عدد اصلی + ـُـ م = عدد ترتیبی : یک + ـُـ م ← یکم ؛ بیست و پنج + ـُـ م ← بیست و پنجم

۲. عدد ترتیبی بعد از اسم می‌آید و اسم، کسره‌ی اضافه می‌گیرد، مانند کتابِ دوم؛ درس سیزدهم؛ روزِ بیست و هشتم؛ ایستگاهِ سوم؛ امامِ دوازدهم

- در عدد مرکّب از واژه‌ی «یکم» استفاده می‌کنیم، مانندِ بیست و یکم؛ سی و یکم
- در غیر عدد مرکّب بیشتر از واژه‌ی «اوّل» استفاده می‌کنیم، مانندِ کلاس اوّل، کتاب اوّل، ایستگاه اوّل





لطفاً توجّه کنید.

واژه‌ی پرسشی «چندم»

یک هفته چند روز است؟	**یک هفته هفت روز است.**
دوشنبه روز چندم هفته است؟	**دوشنبه روز سوم هفته است.**
شما کتاب چندم را می‌خوانید؟	**ما کتاب دوم را می‌خوانیم.**



لطفاً بخوانید.

۱. مهر، ماه چندم سال است؟ مهر، ماه هفتم سال است.

۲. شما دیروز درس چندم را خواندی؟ من دیروز درس دوازدهم را خواندم.

۳. تابستان، فصل چندم سال است؟ تابستان، فصل دوم سال است.

۴. خانه‌ی شما در طبقه‌ی چندم است؟ خانه‌ی ما در طبقه‌ی سوم است.

۵. شما فرزند چندمِ خانواده هستی؟ من فرزند چهارمِ خانواده هستم.



با واژه‌ی «چند» و «چندم» سؤال مناسب بگویید.

۱. ....؟ لیلا کتاب پنجم را می‌خواند.

۲. ....؟ من هر روز، سه بار غذا می‌خورم.

۳. ....؟ اسم فرزندِ سوم من، محمّد حسین است.

۴. ....؟ کلاس ما در طبقه‌ی دوم است.

۵. ....؟ یک ماه، سی روز است.



خواندن: خواندم خواندی خواند خواندیم خواندید خواندند



دماوند

اسم من امیرحسین است. من اهل اندونزی هستم و در ایران درس می‌خوانم. سه ماه قبل برای دیدن خانواده و دوستان به کشورم رفتم. بسیاری از دوستان به دیدنم آمدند. آن‌ها درباره‌ی ایران از من سؤال کردند.[1] یکی از آن‌ها درباره‌ی آب و هوا و طبیعت ایران پرسید. من به او گفتم: ایران دارای آب و هوا و طبیعت گوناگونی است. بعضی از جاهای ایران هوا سرد است. بعضی از جاها هوا گرم و در بعضی از جاها هوا معتدل و خنک است. این کشور دارای جنگل‌ها و دشت‌ها، دریاها و دریاچه‌ها، چشمه‌ها و رودخانه‌ها، صحراها و کوه‌های زیبا است.



دوست دیگرم سؤال کرد: زیباترین جایی که در ایران دیدی، کجا بود؟ گفتم: زیباترین جایی که در ایران دیدم «کوه دماوند» بود. دماوند بلندترین کوه ایران و یکی از زیباترین کوه‌های جهان است. این کوه ۵۶۷۱ متر ارتفاع دارد و بین دو شهر تهران و آمل قرار دارد.

۱. سؤال کردن: پرسیدن

دیدن: می‌بینم　می‌بینی　می‌بیند　می‌بینیم　می‌بینید　می‌بینند



مردم از شهرها و کشورهای گوناگون برای گردش و تفریح و دیدن منظره‌های زیبای این کوه و اطرافش به آن‌جا سفر می‌کنند.



در مسیر دماوند کوه‌ها، درّه‌ها، چشمه‌ها و رودخانه های زیادی وجود دارد. این مسیر به سبب زیبایی و نزدیک بودن به پایتخت، جنگل‌های شمال و دریاچه‌ی بزرگ مازندران یکی از شلوغ‌ترین جاده‌های ایران در روزهای تعطیل است.

دیدن قلّه‌ی پر از برف دماوند، رودخانه‌ها و آبشارهای مختلف، سدّ لار، دشت گل‌های شقایق، درّه‌ی گل زرد و چشمه‌های آب‌گرم، بسیار لذّت‌بخش است



لطفاً پاسخ دهید.

۱. دوستان امیرحسین از او چه سؤال‌هایی کردند؟

۲. امیرحسین درباره‌ی آب و هوا و طبیعت ایران چه گفت؟

۳. کوه دماوند چند متر ارتفاع دارد و بین کدام شهرها قرار دارد؟

۴. سبب شلوغ بودن مسیر دماوند چیست؟

۵. دیدن چه چیزهایی در اطراف دماوند لذّت‌بخش است؟

۶. امیرحسین درباره‌ی زیباترین جای ایران به دوستش چه گفت؟

دیدن:	دیدم	دیدی	دید	دیدیم	دیدید	دیدند
گفتن:	گفتم	گفتی	گفت	گفتیم	گفتید	گفتند
پرسیدن:	پرسیدم	پرسیدی	پرسید	پرسیدیم	پرسیدید	پرسیدند
سؤال کردن:	سؤال کردم	سؤال کردی	سؤال کرد	سؤال کردیم	سؤال کردید	سؤال کردند

..... را، به .... گفت.





با واژه‌های داخل کمانک کامل کنید.

(بهمن، مهر، مرداد، اردیبهشت، آبان، اسفند)

۱. ماه شهریور، بعد از ماه ...... است.

۲. فروردین، قبل از ...... است.

۳. ماه‌های فصل پاییز ...... ، ...... و آذر است.

۴. ماه‌های فصل زمستان دی، ...... و ...... است.



جایگزین کنید.

زیباترین / جا / دیدن/ ....

← **زیباترین جایی‌که دیدم، کوه دماوند بود.**

۱. بهترین / کتاب / خواندن / ....

۲. سردترین / جا / رفتن / ....

۳. لذیذترین / غذا / خوردن / ....

۴. شلوغ‌ترین / جادّه / دیدن / ....

دوستم / کشور ایران / کتاب نوشتن

← **دوستم درباره‌ی کشور ایران کتاب می‌نویسد.**

۱. دوستانم / کوه دماوند / سؤال کردن

۲. من / طبیعت ایران / مطالعه کردن

۳. ما / امام حسین (ع) / انشا نوشتن

۴. آن‌ها / کشورشان / گفت‌وگو کردن



برای هر تصویر، دو جمله بگویید.











درس چهاردهم

در این درس می‌آموزیم

واژه‌ها

ساعت و زمان: ساعتِ مچی؛ ساعتِ دیواری؛ عقربه؛ دقیقه؛ باتری؛ بند ساعت؛ سالم؛ خراب؛ ساعت‌ساز؛ ساعت‌سازی؛ ساعت‌فروش؛ ساعت‌فروشی؛ روز؛ صبح؛ ظهر؛ بعدازظهر؛ شب؛ سرِشب؛ نیمه‌شب؛ سحر؛ شبانه‌روز؛ خواب؛ بیدار

تعمیر می‌کند؛ درست می‌کند؛ طلوع می‌کند؛ غروب می‌کند؛ می‌خوابد؛ بیدار می‌شود

نام خانوادگی؛ خوش‌اخلاق؛ سرِ چهارراه؛ فاصله؛ سرِ ساعت؛ دوباره؛ شاگرد؛ همه؛ وضو می‌گیرد؛ استراحت می‌کند

نکته‌ها

آموزش ساعت

جمله‌ی پرسشی «ساعت، چند است؟»

واژه‌ی پرسشی «چه وقت»

متن

ساعت‌سازی ناصر

اسم این آقا، ناصر است و......

ساعت


ساعتِ مچی


ساعت دیواری



عقربه



ثانیه دقیقه ساعت


باتری


بند ساعت


سالم


خراب


تعمیرمی‌کند(درست‌می‌کند)


ساعت‌ساز ساعت‌سازی


ساعت‌فروش ساعت‌فروشی

زمان


روز


صبح


ظهر


بعدازظهر


شب


سرِ شب[1]


نیمه‌شب


سحر



شبانه‌روز


طلوع می‌کند


غروب می‌کند


خواب


می‌خوابد


بیدار


بیدار می‌شود

واژه های خوانده شده

ساعت؛ صبح؛ ظهر؛ طلوع؛ ثانیه

۱. سرشب : اوّل شب





گوش کنید و بخوانید.

۱. محسن ساعت‌فروش است. در ساعت‌فروشی او ساعت‌های گوناگونی وجود دارد.

۲. جواد ساعت‌ساز است. او در ساعت‌سازی عمویش، ساعت‌های خراب را تعمیر می‌کند.

۳. در کلاس ما یک ساعت دیواری هست. ساعتِ کلاس ما سالم است، خراب نیست.

۴. در فصل زمستان، آفتاب حدود هفتِ صبح طلوع می‌کند و پنج بعدازظهر غروب می‌کند.

۵. حمید هر شب، ساعت ده می‌خوابد و ساعت پنج صبح بیدار می‌شود.

۶. فاطمه و نرگس در شبانه‌روز، چهارده ساعت درس می‌خوانند و شش ساعت می‌خوابند.

۷. من دیروز به ساعت‌فروشی پدرم رفتم. دو ساعت آن‌جا ماندم و به ایشان کمک کردم.

۸. پسرم علی، یک ساعت مچی دارد. عقربه‌ی دقیقه شمار و بند آن خراب است.

۹. برادرم هادی، تعمیرکار یخچال است. او یخچال‌های خراب را تعمیر می‌کند.

۱۰. ما دیشب سرشب خوابیدیم و سحر بیدار شدیم.



لطفاً جایگزین کنید.

پدربزرگم / ساعت‌ساز / ساعت



پدر بزرگم ساعت‌ساز است. او ساعت‌های خراب را تعمیر می‌کند.

۱. برادرمان/ نجّار / صندلی

۲. خواهرزاده‌ام/ مهندس رایانه

۳. دوستم/ آهنگر/ در و پنجره

۴. عموی سعید/ تعمیرکار ماشین

۵. حامد / تعمیرکار تلفن

۶. هادی / دوچرخه‌ساز

خوابیدن:	می‌خوابم	می‌خوابی	می‌خوابد	می‌خوابیم	می‌خوابید	می‌خوابند
بیدار شدن:	بیدار می‌شوم	بیدار می‌شوی	بیدار می‌شود	بیدار می‌شویم	بیدار می‌شوید	بیدار می‌شوند
تعمیر کردن:	تعمیر می‌کنم	تعمیر می‌کنی	تعمیر می‌کند	تعمیر می‌کنیم	تعمیر می‌کنید	تعمیر می‌کنند

.... را تعمیر می‌کند.





لطفاً توجّه کنید.

آموزش ساعت (۱)





۱. ساعت شش است.

۲. ساعت، هشت صبح است.

۳. ساعت، دوازدهِ ظهر است.

۴. ساعت، پنجِ بعدازظهر است.[۱]
(ساعت، پنج عصر[۲] است.)

۵. ساعت، نه شب است.

۶. ساعت، دوازده نیمه شب است.

۷. ساعت، سه بعد از نصف شب[۳] است.

۸. ساعت، حدود دوازده است.

---

۱. ساعت «یک بعدازظهر» تا «دوازده شب» را، به این شکل هم می‌گوییم:

یک بعدازظهر = سیزده — دو بعدازظهر = چهارده — سه بعدازظهر = پانزده — چهار بعدازظهر = شانزده — پنج عصر = هفده
شش عصر = هجده — هفت عصر = نوزده — هشت شب= بیست — نه شب = بیست و یک — ده شب = بیست و دو
یازده شب = بیست و سه — دوازده شب = بیست و چهار

۲. عصر: از اواسط بعدازظهر تا غروب آفتاب را «عصر» هم می‌گویند.

۳. نصف شب : نیمه شب





لطفاً توجّه کنید.

آموزش ساعت (۲)

ساعت، دوازده و پنج دقیقه است.



ساعت، دوازده و بیست و دو دقیقه است.



ساعت، دوازده و چهل و پنج دقیقه است.





لطفاً بخوانید.

۱. ساعت، چهار و ده دقیقه است.



۲. ساعت، هفت و پانزده دقیقه است.



۳. ساعت، شش و بیست و پنج دقیقه است.



۴. ساعت، هشت و سی دقیقه است.



۵. ساعت، ده و چهل و هفت دقیقه است.



۶. ساعت، دوازده و پنجاه و هفت دقیقه است. (ساعت، حدود یک است.)







لطفاً توجّه کنید.

آموزش ساعت (۳)



ساعت، دوازده و پانزده دقیقه است. = ساعت، دوازده و ربع[1] است.



ساعت، دوازده و سی دقیقه است. = ساعت، دوازده و نیم[2] است.



لطفاً بخوانید.

۱. حسین هر شب از ساعت ده و نیم تا ساعت یازده و ربع قرآن می‌خواند.

۲. دکتر حسینی هر روز از ساعت هشت و سی دقیقه تا یازده و نیم، بیماران را معاینه می‌کند.

۳. پدرم امروز صبح، ساعت شش و نیم به اداره رفت. او ساعت سه و ربع به خانه می‌آید.

۴. من دیشب ساعت یازده و ربع خوابیدم و ساعت چهار و نیم صبح بیدار شدم.

۵. آفتاب امروز ساعت شش و ربع طلوع می‌کند و ساعت هفت و نیم عصر غروب می‌کند.



ساعت‌های زیر را بگویید.



۱. ربع: نیم:



۲. واژه‌ی «دقیقه» با کلمه‌های «ربع» و «نیم» استفاده نمی‌شود، مانند:

ساعت دوازده و ربع دقیقه است. ☒ ساعت دوازده و نیم دقیقه است. ☒

خوابیدن: خوابیدم خوابیدی خوابید خوابیدیم خوابیدید خوابیدند

بیدار شدن: بیدار شدم بیدار شدی بیدار شد بیدار شدیم بیدار شدید بیدار شدند




لطفاً توجّه کنید.

ساعت، چند است؟



ساعت، چند است؟

ساعت، هفت و بیست دقیقه است.



لطفاً بخوانید.



۱. ساعت، چند است؟[1] ساعت، یازده است.



۲. ساعت، چند است؟ ساعت، پنج و ده دقیقه است.



۳. ساعت، چند است؟ ساعت، چهار بِعدازظهر است.



۴. ساعت، چند است؟ ساعت، سه و چهل و دو دقیقه است.



۵. ساعت، چند است؟ ساعت، هفت و نیم است.



مانند مثال بپرسید و پاسخ دهید.



ساعت، چند است؟ ساعت، ده و بیست دقیقه است.








۱. در زبان گفتار «ساعت، چند است؟» را «ساعت، چنده؟» می‌گوییم.





لطفاً توجّه کنید.

واژه‌ی پرسشی «چه وقت»

چه وقت[1] به کلاس آمدی؟ من ساعت هشت به کلاس آمدم.

چه وقت به مسافرت می‌روی؟ من آخر تابستان به مسافرت می‌روم.

چه وقت ناهار می‌خوری؟ من بعد از خواندن نماز ظهر، ناهار می‌خورم.



لطفاً بخوانید.

۱. دیشب چه وقت خوابیدی؟ من دیشب ساعت ده و نیم خوابیدم.

۲. آقا! ساعتم را چه وقت تعمیر می‌کنی؟ ساعتت را فردا تعمیر می‌کنم.

۳. شما چه وقت‌هایی مطالعه می‌کنی؟ من هر روز صبح زود مطالعه می‌کنم.

۴. چه وقت درِ موزه‌ها را می‌بندند؟ سرِ شب درِ موزه‌ها را می بندند.



پرسش مناسب بگویید.

۱. ....؟ ما ساعت نه شب، فیلم تماشا می‌کنیم.

۲. ....؟ من امروز عصر به مادرم هدیه می‌دهم.

۳. ....؟ جشن تولّدِ فرزندم، پس‌فردا است.

۴. ....؟ حدود بیست روز قبل، کتاب اوّل را خواندم.

---

۱. در زبان گفتار واژه‌ی پرسشی «چه وقت» را «کِی» می‌گوییم: چه وقت به کلاس آمدی؟ (کِی به کلاس آمدی؟) چه وقت ناهار می‌خوری؟ (کِی ناهار می‌خوری؟)



اسم این آقا، ناصر است و نام خانوادگی او مهدوی است. او ساعت‌ساز است و یک مغازه‌ی ساعت‌سازی دارد. او در ساعت‌سازی‌اش، ساعت هم می‌فروشد. ساعت‌سازی او در خیابان هفده شهریور، بینِ میدان امام حسین علیه‌السلام و میدان شهدا، سرچهارراه امین، کنار بانک ملّی، پلاک ۱۱۴ است.

فاصله‌ی خانه‌ی آقای مهدوی تا مغازه‌اش حدود پانصد متر است. او هر روز ساعت هفت و نیمِ صبح پیاده به مغازه‌اش می‌رود و تا حدود ظهر در ساعت‌سازی می‌ماند و ساعت‌های خراب را تعمیر می‌کند. ایشان هنگام ظهر، مغازه‌اش را تعطیل می‌کند؛ وضو می‌گیرد و برای خواندن نماز به مسجد می‌رود. او پس از نماز برای خوردن ناهار و استراحت‌کردن به خانه برمی‌گردد و ساعت چهار بعدازظهر دوباره به مغازه می‌آید و تا ساعت نه شب کار می‌کند.

آقا ناصر بسیار خوش‌اخلاق است؛ به این سبب مشتری‌های او زیاد هستند و همه او را دوست دارند.









او یک شاگرد هم دارد. اسم شاگردش رضا است. رضا از صبح تا ظهر در دانش‌گاه درس می‌خواند و بعدازظهرها سرِساعت پنج به ساعت‌سازی آقا ناصر می‌رود و در تعمیر ساعت‌ها به ایشان کمک می‌کند.دیروز دوست رضا ساعتش را برای تعمیر به او داد. رضا ساعت دوستش را به ساعت‌سازی برد و برایش تعمیر کرد.



لطفاً پاسخ دهید.

۱. نام خانوادگی ناصر چیست؟

۲. ناصر چه‌کاره است و کجا کار می‌کند؟

۳. به چه سبب مشتری‌های آقا ناصر زیاد هستند؟

۴. آقای مهدوی صبح‌ها با چه چیزی به مغازه‌اش می‌رود؟

۵. رضا ساعت چه‌کسی را برای تعمیر به ساعت‌سازی برد؟

۶. آقا ناصر چه وقت برای استراحت کردن به خانه برمی‌گردد؟



دادن:	دادم	دادی	داد	دادیم	دادید	دادند
بردن:	بردم	بردی	برد	بردیم	بردید	بردند
تعمیر کردن:	تعمیر کردم	تعمیر کردی	تعمیر کرد	تعمیر کردیم	تعمیر کردید	تعمیر کردند





لطفاً جایگزین کنید.

استاد / هشت / کلاس / آمدن
← **استاد سرِ ساعت هشت به کلاس آمد.**

۱. هواپیما / ده / مشهد / رفتن
۲. مادربزرگمان / نه / دارو / خوردن
۳. ما / یازده / اتاقمان / خوابیدن
۴. کارمندها / هفت و نیم / محلّ کار / آمدن

خانه‌ی ناصر / مغازه‌اش / پانصد متر
← **فاصله‌ی خانه‌ی ناصر تا مغازه‌اش حدود پانصد متر است.**

۱. تهران / قم / صد و سی کیلومتر
۲. روستای ما / شهر / بیست کیلومتر
۳. کشور من / ایران / ....کیلومتر
۴. خانه‌ام / دانش‌گاه / ....کیلومتر



مانند مثال بگویید.

ساعت، سه و بیست و پنج دقیقه است.












کامل کنید.

(مچی، ساعت‌سازی، تعمیر، سالم، ساعت‌ساز، درست کردن، ساعت‌فروشی، خراب)

۱. آن ساعت دیواری ...... نیست، ...... است.

۲. برادرم ...... است. او ساعت‌های خراب را ...... می‌کند.

۳. من پریروز به ...... رفتم و برای فرزندم یک ساعتِ ...... خریدم.

۴. ساعت پدرم، خراب است. من امروز ساعت ایشان را برای ...... به ...... می‌برم.

 خریدن: خریدم   خریدی   خرید   خریدیم   خریدید   خریدند

درس پانزدهم

در این درس می‌آموزیم

واژه‌ها

غذا: صبحانه؛ پنیر؛ کره؛ مربّا؛ خامه؛ تخم‌مرغِ آب‌پز؛ نیم‌رو؛
ناهار؛ چِلومرغ؛ چلوکباب؛ خورش؛ ماست؛ سالاد؛ شام؛ سوپ؛ ماکارونی؛ کنسرو؛
سیب‌زمینیِ سرخ‌کرده؛ روغن؛ دوغ؛ نوشابه؛ گرسنه؛ سیر؛ (ماهی‌تابه)
پوست می‌کَنَد؛ می‌ریزد؛ سرخ می‌کُنَد؛ (کباب می‌کند)
معمولاً؛ بیشتر وقت‌ها؛ مهمان؛ نشست؛ دعوت کرد؛
پهن کرد؛ پذیرایی‌کرد؛ تشکّر کرد

نکته‌ها

آموزش ساعت
«ساعتِ چند» ؛ «چندْ ساعت»
«هم» ؛ «هم .... هم» ؛ «نه .... نه»

متن

سفره‌های ایرانی

درهرکشور، مردم غذاهای .....

غذا



صبحانه



پنیر



کره



مربّا



خامه



تخم‌مرغِ آب‌پز نیم‌رو



ناهار



چلومرغ



چلوکباب



خورش[1]



ماست



سالاد

واژه‌های خوانده شده

غذا؛ سفره؛ صبحانه؛ نان؛ عسل؛ گردو؛ شیر؛ چای؛ تخم مرغ؛ نیم‌رو؛ برنج؛ آشپزخانه؛ اتاق پذیرایی؛ می‌پزد؛ درست می‌کند

۱. واژه‌ی «خورش» در گفت‌وگو «خورشت» هم گفته می‌شود.




شام


سوپ


ماکارونی



کنسرو


سیب‌زمینیِ سرخ‌کرده


روغن[1]


دوغ نوشابه


گرسنه


سیر


پوست می‌کَنَد


می‌ریزد


سرخ می‌کُنَد

واژه های خوانده شده

رستوران؛ ساندویچ؛ گوشت؛ قارچ؛ ربّ گوجه؛ پیاز؛ سیر؛ عدس؛ لوبیا؛ نمک؛ نوشابه؛ خوراکی

۱. روغن جامد  روغن مایع 





گوش کنید و بخوانید.

۱. ما هر شب پس از شام چای و میوه می‌خوریم.

۲. خواهرم زهرا بیمار است؛ مادرم امروز برایش تخم‌مرغ آب‌پز و سوپ می‌پزد.

۳. من سیب را پوست می‌کَنَم و می‌خورم؛ امّا برادرم سیب را با پوست می‌خورد.

۴. بعضی‌از مردم، سیب‌زمینی آب‌پز و بعضی سیب‌زمینی سرخ کرده دوست دارند.

۵. مادرم گاهی گوشت را در روغن سرخ می‌کند و گاهی روی آتش کباب می‌کند[1].

۶. من ساعت چهار و نیم بعدازظهر ناهار خوردم؛ الآن سیر هستم و شام نمی‌خورم.

۷. زینب سیب‌زمینی‌ها را پوست می‌کند؛ در ماهی‌تابه[2] می‌ریزد و در روغن سرخ می‌کند.

۸. مادرم برای پختن غذا، از روغن جامد استفاده نمی‌کند؛ ایشان از روغن مایع استفاده می‌کند.

۹. ما صبحانه، گاهی پنیر و گردو، گاهی کره و مربّا، گاهی عسل و خامه و گاهی نیم‌رو می‌خوریم.

۱۰. ایرانی‌ها هنگام خوردن ناهار و شام، علاوه بر آب یا دوغ از ماست یا سالاد هم استفاده می‌کنند.



لطفاً جایگزین کنید.

مادرم امروز برای ناهار، چلومرغ درست می‌کند.

۱. خواهرم / امشب / ماکارونی

۲. مادربزرگم / دیروز / چلوخورش

۳. آن‌ها / فردا / تخم‌مرغ آب‌پز

۴. برادرزاده‌ام فاطمه / دیشب / ماهی

۵. من / فردا شب / سالاد

۶. دوستم / سه ساعت قبل / نیم‌رو

---

۱. کباب می‌کند  ۲. ماهی‌تابه (تابه)  ● در زبان گفتار «ماهی‌تابه» را «مای‌تابه» می‌گویند.



ریختن:	می‌ریزم	می‌ریزی	می‌ریزد	می‌ریزیم	می‌ریزید	می‌ریزند
پوست کندن:	پوست می‌کَنَم	پوست می‌کنی	پوست می‌کند	پوست می‌کنیم	پوست می‌کنید	پوست می‌کنند
سرخ کردن:	سرخ می‌کُنَم	سرخ می‌کنی	سرخ می‌کند	سرخ می‌کنیم	سرخ می‌کنید	سرخ می‌کنند

 .... را، در .... می‌ریزد. .... را پوست می‌کند. .... را سرخ می‌کند.





لطفاً توجّه کنید.

آموزش ساعت



ساعت، دو و چهل دقیقه است.

ساعت، بیست دقیقه به سه است.



ساعت، هشت و چهل و پنج دقیقه است.

ساعت، پانزده دقیقه به نه است.

ساعت، یک ربع به نه است.



لطفاً بخوانید.

۱. ما هشت و چهل دقیقه شام می‌خوریم.

ما بیست دقیقه به نُه شام می‌خوریم.



۲. قطار، یازده و پنجاه دقیقه به ایستگاه می‌رسد.

قطار، ده دقیقه به دوازده به ایستگاه می‌رسد.





مانند مثال بگویید، «ساعت چند است؟»



ساعت، سه و سی و پنج دقیقه است.

ساعت، بیست و پنج دقیقه به چهار است.















بگوییم		نگوییم
ساعت هفت و بیست دقیقه است. ✓		ساعت چهل دقیقه به هشت است. ✗
ساعت هفت و سی دقیقه است. ✓		ساعت سی دقیقه به هشت است. ✗





لطفاً توجّه کنید.

«ساعتِ چند» ؛ «چندْ ساعت»



ساعت، چند است؟

ساعت، هشت است.

استاد ساعتِ چند، به کلاس آمد؟

ایشان، ساعتِ هشت به کلاس آمد.



استاد هر روز، چندْ ساعت درس می‌دهد؟

او هر روز، دو ساعت درس می‌دهد.



لطفاً بخوانید.



۱. شما ساعت چند برای مطالعه به کتاب‌خانه می‌روی؟

من ساعت چهار بعدازظهر به کتاب‌خانه می‌روم.



ــ هر روز چند ساعت مطالعه می‌کنی؟

من هر روز سه ساعت مطالعه می‌کنم.



۲. دیشب ساعت چند خوابیدی؟

دیشب ساعت یک ربع به یازده خوابیدم.



ــ دیشب چند ساعت خوابیدی؟

دیشب پنج ساعت و نیم خوابیدم.





سؤال مناسب بگویید.

۱. .... ؟ ساعت، دوازده دقیقه به هفت است.

۲. .... ؟ امروز، ساعتِ پنج و نیم صبح بیدار شدم.

۳. .... ؟ من و دوستانم هر روز یک ساعت قرآن می‌خوانیم.

۴. .... ؟ پدرم امروز ساعت چهار و بیست دقیقه به خانه آمد.

۵. .... ؟ آشپزها هر روز نیم‌ساعت سیب‌زمینی پوست می‌کنند.



مانند مثال بگویید.

ساعت، سه و پنجاه دقیقه است.

ساعت، ده دقیقه به چهار است.












لطفاً پاسخ دهید.

۱. شما کدام غذاها را دوست دارید؟

۲. هر روز چند ساعت تکلیف می‌نویسید؟

۳. ساعت چند صبحانه، ناهار و شام می‌خورید؟

۴. آیا قبل از غذاخوردن دست‌هایتان را می‌شویید؟





لطفاً توجّه کنید.

«هم» ؛ «هم ... هم» ؛ «نه ... نه»



من عسل می‌خورم؛ پسرم حسین هم عسل می‌خورد.

پسرم حسین هم عسل می‌خورد، هم کره می‌خورد.

دخترم زینب نه عسل می‌خورد، نه کره می‌خورد؛ او پنیر و گردو می‌خورد.



لطفاً بخوانید.

۱. علی عینک دارد؛ همسرش سوسن هم عینک دارد.

۲. آن‌ها شام هم سوپ می‌خورند، هم سیب‌زمینی سرخ‌کرده.

۳. او نه ماکارونی دوست دارد، نه کنسرو؛ او چلوخورش دوست دارد.

۴. من نه با اتوبوس مسافرت می‌کنم، نه با قطار؛ من با ماشین شخصی مسافرت می‌کنم.

۵. احمد طلبه است؛ آیا شما هم طلبه هستید؟ بله، من هم طلبه هستم.

۶. آن‌ها دیروز پیراهن خریدند یا شلوار؟ آن‌ها هم پیراهن خریدند، هم شلوار.

۷. در کلاس شما میز هست یا صندلی؟ در کلاس ما هم میز هست، هم صندلی.

۸. شما زباله‌ها را در کوچه ریختی یا خیابان؟ نه در کوچه ریختم، نه در خیابان؛ در سطل زباله ریختم.



ریختن: ریختم ریختی ریخت ریختیم ریختید ریختند





مانند نمونه، جمله بگویید.

من / چلوکباب / خوردن/ برادرم

من چلوکباب می‌خورم؛ برادرم هم چلوکباب می‌خورد.

۱. آن‌ها / درس فارسی / خواندن / ما
۲. نرگس / سیب‌زمینی / سرخ کردن / مادرم

۳. زهرا / روغن مایع / استفاده کردن / لیلا
۴. من / سیب‌زمینی / پوست کندن / همسرم

(نه ... نه)احمد / دیشب / شام / خوردن / میوه

احمد دیشب نه شام خورد، نه میوه.

۱. (نه ... نه) آن‌ها / دیروز / پالتو / پوشیدن/ کاپشن

۲. (هم ... هم) او / امشب / سیب‌زمینی / پوست کندن / پیاز

۳. (هم ... هم) ما / فردا / مرغ پختن / سیب‌زمینی سرخ کردن

۴. (نه ... نه) مادرم / دیشب / چلومرغ / درست کردن / چلوکباب



اسم تصویرهای زیر را بگویید.




















پوشیدن: پوشیدم پوشیدی پوشید پوشیدیم پوشیدید پوشیدند

سفره‌های ایرانی

درهرکشور، مردم غذاهای گوناگون می‌خورند. در ایران هم غذاهای مختلف وجود دارد. مردم ایران، مانند مردم کشورهای دیگر هر روز سه بار غذا می‌خورند. صبح صبحانه، ظهر ناهار و شب‌ها شام می‌خورند.

صبحانه‌ی ایرانی‌ها معمولاً[1] پنیر و گردو، کره و مربّا، عسل و خامه یا نیم‌رو با چای و شیر است. ایرانی‌ها بیشتر وقت‌ها ناهار، برنج با خورش‌های گوناگون، مانند قیمه، قورمه‌سبزی و... یا چلومرغ، چلوکباب و چلوماهی به علاوه‌ی ماست و سالاد می‌خورند و شام آن‌ها سوپ، آش، ماکارونی، الویه یا آب‌گوشت است. آب‌گوشت یک غذای لذیذ و خوش‌مزه‌[2]ی ایرانی است.



خانواده‌های ایرانی معمولاً شب‌ها، زیاد غذا نمی‌خورند و از غذاهای رستوران هم کم استفاده می‌کنند. آن‌ها بیشتر وقت‌ها با هم غذا می‌خورند و تنها غذا خوردن را دوست ندارند.

حمید و همسرش ریحانه، ایرانی هستند. آن‌ها یک دوست لبنانی به نام سیّد علی دارند. او و خانواده‌اش در ایران زندگی می‌کنند. حمید دیروز آن‌ها را برای شام به خانه‌اش دعوت کرد.

۱. معمولاً: بیشتر وقت‌ها   ۲. خوش‌مزه  بدمزه 







ریحانه قبل از آمدن مهمان‌ها شام خوش‌مزه‌ای برای آن‌ها درست کرد. مهمان‌ها ساعت هفت‌ونیم شب آمدند. حمید و همسرش آن‌ها را به اتاق پذیرایی بردند و با چای، شیرینی و میوه از آنان پذیرایی کردند. ریحانه حدود ساعت نهِ شب، سفره‌ی شام را پهن کرد و همه با هم سر سفره نشستند و شام خوردند.

سیّد علی و همسرش پس از خوردن شام از حمید و خانواده‌اش تشکّر کردند و حدود ساعت ده و نیم به خانه‌شان برگشتند.



لطفاً پاسخ دهید.

۱. ناهار و شام ایرانی‌ها معمولاً چیست؟
۲. حمید چه کسانی را برای شام به خانه‌اش دعوت کرد؟
۳. مهمان‌ها چه وقت آمدند و ریحانه ساعت چند سفره را پهن کرد؟
۴. حمید و همسرش قبل از شام با چه چیزهایی از مهمانان پذیرایی کردند؟
۵. سیّد علی و همسرش پس از خوردن شام چه کردند؟

خوردن:	خوردم	خوردی	خورد	خوردیم	خوردید	خوردند
نشستن:	نشستم	نشستی	نشست	نشستیم	نشستید	نشستند
برگشتن:	برگشتم	برگشتی	برگشت	برگشتیم	برگشتید	برگشتند
دعوت کردن:	دعوت کردم	دعوت کردی	دعوت کرد	دعوت کردیم	دعوت کردید	دعوت کردند
تشکّر کردن:	تشکّرکردم	تشکّرکردی	تشکّرکرد	تشکّرکردیم	تشکّرکردید	تشکّرکردند

...... را، به ...... دعوت کرد. ...... را آماده کرد. ...... را پهن کرد. از ...... پذیرایی کرد. از ...... تشکّر کرد.





مانند نمونه جمله بگویید.

من / پدر و مادرم / مسافرت



من بیشتر وقت‌ها با پدر و مادرم به مسافرت می‌روم.

۱. پدر حسین / هواپیما / سفر

۲. کشاورزان / مزرعه / کار

۳. ما / بعدازظهر / استراحت

۴. در زمستان / برف و باران / باریدن



کامل کنید.

۱. او دیشب با میوه و شام ...... مهمان‌ها پذیرایی ....

۲. من و هم‌کلاسی‌هایم امروز ...... استادمان تشکّر ....

۳. آشپز سیب‌زمینی‌ها را پوست ...... و در ماهی‌تابه سرخ ....

۴. من و خواهرم هر شب سفره‌ی شام ...... پهن ....

۵. ما تنها غذا خوردن ...... دوست ....



مانند نمونه بپرسید و پاسخ دهید.

شما / امشب / شام / خوردن / 

شما امشب، ساعت چند شام می‌خورید؟ ما امشب، بیست دقیقه به نه شام می‌خوریم.

۱. آن‌ها / دیشب / میوه / خوردن / 

۲. شما / امروز/ ناهار / خوردن / 

۳. شما / دیروز / خانه / برگشتن / 

۴. ریحانه / دیشب / دوستانش / پذیرایی کردن / 

درس شانزدهم

در این درس می‌آموزیم

واژه‌ها

میوه و سبزی : انگور؛ گلابی؛ انجیر؛ موز؛ آناناس؛ توت فرنگی؛ زیتون؛ آلو؛ زردآلو؛ کمپوت؛ سبزی؛ جعفری؛ ریحان؛ نعنا؛ تربچه؛ پیازچه؛ گوجه؛ بادمجان؛ کدو؛ اسفناج

می‌کارد؛ می‌چینند؛ پاک می‌کند؛ خرد می‌کند

چَشم؛ تعدادی؛ مقداری؛ درحالِ؛ به همراهِ؛ صدا زد؛ حرکت کرد

نکته‌ها

فعل‌های امر «بخور؛ بخورید و...»

واژه‌های «لطفاً» و «خواهش می‌کنم»

متن

کمک به پدربزرگ

فصل تابستان بود. حدود......

میوه


انگور


گلابی

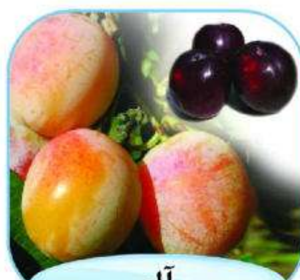

انجیر


موز


آناناس


توت‌فرنگی


زیتون


آلو


زردآلو


کمپوت


می‌کارد


می‌چینند

واژه های خوانده شده

باغ؛ میوه؛ انار؛ سیب؛ پرتقال؛ لیمو؛ هلو؛ کیوی؛ گیلاس؛ توت؛ خرما؛ هندوانه؛ خربزه؛ طالبی؛ نارگیل؛ غوره؛ گردو؛ خیار؛ (زیتون؛ موز)

سبزی


سبزی


جعفری


ریحان


نعنا


تربچه


پیازچه


گوجه


بادمجان


کدو


اسفناج


پاک می‌کند[1]


خرد می‌کند

واژه های خوانده شده

پیاز؛ فلفل؛ قارچ؛ کاهو؛ هویج؛ (گوجه)





۱. پاک می‌کند





لطفاً بخوانید.

۱. باغبان‌ها در فصل تابستان و پاییز میوه‌ها را می‌چینند و می‌فروشند.

۲. سمیّه و مادرش سبزی‌ها را پاک کردند؛ سپس آنها را شستند و در یخچال گذاشتند.

۳. ما بعضی از میوه‌ها را پوست می‌کنیم و می‌خوریم و بعضی را با پوست می‌خوریم.

۴. دیشب زهرا و مادرش سبزی‌ها را خرد کردند و خورش سبزی درست کردند.

۵. در میوه‌فروشی‌ها، میوه‌های گوناگونی، مانندِ انگور، انجیر، زردآلو، موز و ... وجود دارد.

۶. دوستم مریض است. من دیروز دو عدد کمپوتِ گلابی و آناناس خریدم و برای او بردم.

۷. من امروز در باغچه‌ی خانه‌مان یک درخت زیتون و یک درخت انار می‌کارم.

۸. امروز جشن‌تولّدِ برادرزاده‌ام است؛ دو شاخه گل از باغچه می‌چینم و به او هدیه می‌دهم.

۹. پدرم یک کیلو سبزی خوردن (جعفری، ریحان، نعنا، پیازچه و تربچه) خرید و به خانه آورد.

۱۰. در کارخانه‌ی کمپوت سازی با میوه‌های مختلف، کمپوت درست می‌کنند.



برای هر تصویر، جمله بگویید.

کاشتن:	می‌کارم	می‌کاری	می‌کارد	می‌کاریم	می‌کارید	می‌کارند
چیدن:	می‌چینم	می‌چینی	می‌چیند	می‌چینیم	می‌چینید	می‌چینند

 ...... را، در ...... می‌کارد.
 ...... را، از ...... می‌چیند.
 ...... را پاک می‌کند.
 ...... را خرد می‌کند.





لطفاً توجّه کنید.

فعل امر

خوردن

بخور



بخورید



۱



سعید! غذا بخور.



بچّه‌ها، غذا بخورید.

۲





۳





لطفاً توجّه کنید.

فعل امر



سبزی‌ها را پاک کن[1].

پاک کردن



سبزی‌ها را پاک کنید.



حسین! مسواک بزن.

مسواک‌زدن



بچّه‌ها، مسواک بزنید.



لطفاً بخوانید.

۱. مادرم گفت: مریم! سبزی‌ها روی میز است، آن‌ها را پاک کن.

۲. بعد از غذاخوردن و قبل از خوابیدن مسواک بزنید.

۳. بعد از نوشتن روی تابلو، آن را پاک کنید.

۴. سارا، با این دستمال سفره را پاک کن.

۵. به رنگ‌کار گفتم: امروز اتاق پذیرایی را رنگ بزن و فردا اتاق مطالعه را.

۶. مادرم گفت: قبل از رفتن به جشن‌تولّد دوستت، لباس‌هایت را اتو بزن.

---

۱. پاک کن: پاک بکن





لطفاً توجّه کنید.

فعل امر

رفتن



برو (بروید)[1]

آمدن



بیا (بیایید)

بردن



ببر (ببرید)

آوردن



بیاور (بیاورید)



لطفاً بخوانید.

۱. مادرم گفت: به آشپزخانه برو و غذایت را بخور.

۲. احمد! امروز بعدازظهر برای درس خواندن به خانه‌ی ما بیا.

۳. پدرم گفت: علی! این ساعت خراب است؛ آن را به ساعت‌سازی ببر.

۴. به تعمیرگاه برو و ماشین را بیاور.

۵. میوه‌ها را بیاور و از مهمان‌ها پذیرایی کن.

۶. سبزی‌ها را بیاورید و پاک کنید.

۷. سرساعت هشت به کلاس بیایید.

---

۱. معمولاً در گفت‌وگوی مؤدّبانه به جای امر مفرد، از امر جمع استفاده می‌کنیم: حسین آقا، لطفاً به کلاس بروید.





لطفاً توجّه کنید.

«لطفاً» ؛ «خواهش می‌کنم»

نوشتن



لطفاً بنویس (بنویسید).

خواندن



خواهش می‌کنم بخوان (بخوانید).

بستن



خواهش می‌کنم در را ببند (ببندید).

بازکردن



لطفاً پنجره را باز کن (باز کنید).



لطفاً بخوانید.

۱. خواهش می‌کنم درس‌هایت را خوب بخوان و تکلیف‌هایت را بنویس.

۲. لطفاً پس از بیرون رفتن از اتاق، در را ببندید.

۳. لطفاً کتاب را باز کنید و درس پانزدهم را بخوانید.

۴. حسین! هوا سرد است؛ لطفاً پنجره‌ها را ببند.

۵. خواهش می‌کنم تکلیف‌هایتان را با خط زیبا بنویسید.

۶. لطفاً درِ کمپوت را باز کن.





کامل کنید.

۱. خواهش می‌کنم مطالعه .... و تکلیف‌ها را ....

۲. پس از .... غذا و قبل از خوابیدن، مسواک ....

۳. لطفاً غذایتان را .... و درس‌هایتان را ....

۴. دیروز مادربزرگم گفت: حسین! به مغازه .... و سبزی بخر[1].

۵. مادرم پس از پاک .... سبزی‌ها گفت: نرگس! سبزی‌ها را خرد ....



مانند مثال بگویید.

مسواک زدن: مسواک زدم مسواک می‌زنم مسواک بزن مسواک بزنید

اتو زدن	انتخاب کردن	آمدن	بستن	رفتن
باز کردن	نماز خواندن	آوردن	خوردن	نوشتن



مانند مثال، جمله‌ی امری بگویید.

من فردا به تهران می‌روم.



شما (تو) فردا به تهران برو[2].

۱. ما از بازار سبزی می‌خریم و آن‌ها را پاک می‌کنیم.

۲. شما دیروز به باغ رفتید و میوه خوردید.

۳. من دیشب برای پدر و مادرم نامه نوشتم.

۴. آیا هر شب درها و پنجره‌ها را می‌بندید؟

---

۱. واژه‌های «بخر» و «بخرید» فعل امر از مصدر «خریدن» هستند.

۲. همان‌طور که خواندیم فعل امر فقط در دو صیغه‌ی «تو» و «شما» به کار می‌رود؛ پس ابتدا ضمیر «من» را به ضمیر «تو» تبدیل می‌کنیم و سپس «فعل مضارع» را تبدیل به «فعل امر» می‌نماییم: من فردا به تهران می‌روم. ← شما (تو) فردا به تهران برو.

- «قید زمان گذشته» و «واژه‌ی پرسشی» در جمله‌های امری حذف می‌شوند: آیا شما دیروز بعد از غذا مسواک زدید؟ شما بعد از غذا مسواک بزنید.

کمک به پدربزرگ

فصل تابستان بود. حدود ساعت هشت با پدر و مادرم به طرف روستای پدربزرگم حرکت کردیم و ساعت ده و نیم صبح به خانه‌ی پدربزرگ رسیدیم. هوای روستا بسیار خنک و لذّت‌بخش بود.



بعدازظهر برای تفریح و کمک به پدربزرگم به باغ رفتم. حدود ساعت پنج، هوا بارانی شد. در حال تماشای باران بودم که پدربزرگم صدا زد: مجید! جعبه‌ها را بیاور و میوه‌ها را در آن بگذار. زود به طرف جعبه‌ها رفتم و تعدادی جعبه آوردم. با کمک پدربزرگ سیب‌ها و زردآلوها را در جعبه‌ها ریختیم و مقداری از آن‌ها را برداشتیم و به خانه برگشتیم.

در بین راه، پدربزرگ مقداری پول به من داد و گفت: مجید! امشب مهمان داریم؛ دو نفر از دوستان به همراه خانواده‌شان به منزل ما می‌آیند. برو، دو کیلو سیب‌زمینی، یک کیلو تخم‌مرغ و دو تا کاهو بخر و زود بیا. گفتم: چَشم؛ سپس به مغازه رفتم و آن چیزها را خریدم.

.... را صدا زد.





هنگام برگشتن به خانه، پدرم را دیدم. ایشان سیب‌زمینی‌ها را از من گرفت و با هم به خانه برگشتیم.

چیزهایی را که خریدم به آشپزخانه بردم و روی میزگذاشتم. مادربزرگم که در حال پختن غذا بود، از من تشکّرکرد و به مادرم گفت: لطفاً سیب‌زمینی‌ها را بشوی[1]. آن‌ها را پوست بکن و در ماهی‌تابه بریز و سرخ کن.

آن شب مادربزرگ با کمک مادرم غذای خوش‌مزه‌ای پختند و از مهمان‌ها پذیرایی کردند.



لطفاً پاسخ دهید.



۱. مجید و خانواده‌اش ساعت چند به طرف روستا حرکت کردند؟

۲. آن‌ها ساعت چند به خانه‌ی پدربزرگ رسیدند؟

۳. مجید برای چه کاری به باغ پدربزرگش رفت؟

۴. مجید درحال چه‌کاری بود که پدربزرگ او را صدا زد؟

۵. پدربزرگ، وقتی مجید را صدا زد، چه گفت؟

۶. مجید برای چه کاری به مغازه رفت؟

۷. مادربزرگ به مادر مجید چه گفت؟

۱. در گفت‌وگو، فعل امرِ «بشوی» را «بشور» می‌گوییم.

- گذاشتن: فعل امر ← بگذار؛ بگذارید
- پوست کندن: فعل امر ← پوست بکن؛ پوست بکنید
- شستن: فعل امر ← بشوی؛ بشویید
- سرخ کردن: فعل امر ← سرخ بکن؛ سرخ بکنید

رسیدن:	رسیدم	رسیدی	رسید	رسیدیم	رسیدید	رسیدند
آوردن:	آوردم	آوردی	آورد	آوردیم	آوردید	آوردند
صدا زدن:	صدا زدم	صدا زدی	صدا زد	صدا زدیم	صدا زدید	صدا زدند
برداشتن:	برداشتم	برداشتی	برداشت	برداشتیم	برداشتید	برداشتند
گذاشتن:	گذاشتم	گذاشتی	گذاشت	گذاشتیم	گذاشتید	گذاشتند
پختن:	پختم	پختی	پخت	پختیم	پختید	پختند
دیدن:	دیدم	دیدی	دید	دیدیم	دیدید	دیدند
گرفتن:	گرفتم	گرفتی	گرفت	گرفتیم	گرفتید	گرفتند



مانند مثال بگویید.

استراحت‌کردن / مادرم / صدا زدن

در حال **استراحت کردن بودم** که **مادرم مرا[1] صدا زد.**

۱. درس خواندن / دوستم / آمدن
۲. دیدن فیلم / تلویزیون / خراب شدن
۳. غرق شدن / پدرم / نجات دادن
۴. پاک کردن سبزی / مهمان‌ها / آمدن



لطفاً جایگزین کنید.

من / میوه / پوست کندن / خوردن

من میوه‌ها را پوست می‌کنم و می‌خورم.

۱. ما / سبزی / پاک کردن / شستن
۲. پدر بزرگم / میوه / چیدن / فروختن
۳. باغبان / درخت / کاشتن / آب دادن
۴. مادرم / کدو / خرد کردن / پختن



مانند مثال با فعل امر جمله بسازید.

گذاشتن



علی! کتابت را در کیف بگذار.

کتاب‌ها را در کیف بگذارید.

خوردن



شستن



خریدن



بستن



ریختن



سرخ کردن



۱. مرا: من را

درس هفدهم

در این درس می‌آموزیم

واژه‌ها

صفت: شیرین؛ ترش؛ بالا؛ پایین؛ نو؛ کهنه؛ ارزان؛ گران؛ خشک؛ خیس؛ نرم؛ زبر؛ روشن؛ تاریک؛ باز؛ بسته؛ قشنگ؛ زیبا؛ زشت؛ خوش‌حال؛ ناراحت؛ فقیر؛ ثروت‌مند؛ ضعیف؛ قوی؛ شجاع؛ ترسو

می‌ترسد؛ لبخند می‌زند؛ می‌خندد؛ گریه می‌کند

جالب؛ همه‌جور؛ آدم؛ بغل‌دستی؛ فرد؛ به نظر من؛ ولی؛ خلاصه؛ خنده‌رو؛ هرچه؛ می‌ایستد؛ شوخی می‌کند؛ بازی می‌کند

نکته‌ها

بگوییم ـ نگوییم

واژه‌ی «چرا» و «چون؛ برای این‌که»

متن

کلاس جالب ما

کلاس ما یکی از بهترین و ....

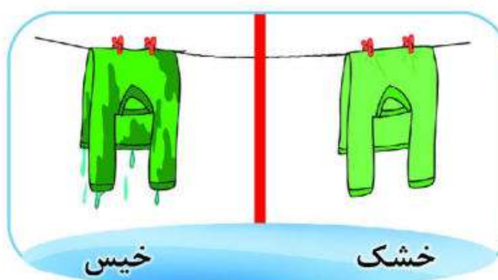
صفت



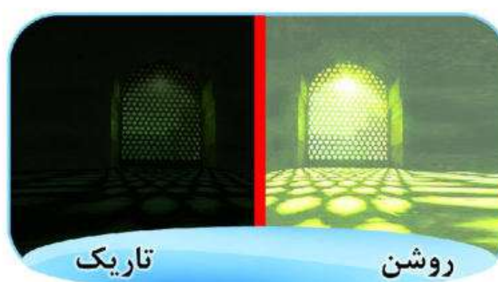
















واژه های خوانده شده

بلند؛ کوتاه؛ بزرگ؛ کوچک؛ کم؛ زیاد؛ تمیز؛ کثیف؛ لاغر؛ چاق؛ گرم؛ سرد؛ جوان؛ پیر؛ نزدیک؛ دور؛ نازک؛ ضخیم؛ نو؛ قدیمی؛ شلوغ؛ خلوت؛ داخل؛ خارج؛ سالم؛ خراب؛ سیر؛ گرسنه؛ گران قیمت؛ پایین























واژه های خوانده شده

زیبا؛ ثروت‌مند؛ ضعیف؛ لذّت‌بخش؛ لذیذ؛ خوش‌مزه؛ خوش‌بو؛ خوش‌اخلاق؛ زود؛ تنها؛ ناقص؛ صحیح؛ غلط





گوش کنید و بخوانید.

۱. غوره ترش است و انگور شیرین است.

۲. موش‌ها از گربه‌ها می‌ترسند.

۳. این کودک، گرسنه است و گریه می‌کند؛ او شیر می‌خواهد.

۴. بچّه‌ها هنگام جشن تولّدشان خوش‌حال هستند و می‌خندند.

۵. پنجره‌ی اتاق باز است یا بسته؟ پنجره‌ی اتاق بسته است.

۶. مادران هنگام بیمار شدنِ کودکانشان، ناراحت هستند.

۷. درجنگل حیوان‌های قوی، حیوان‌های ضعیف را می‌خورند.

۸. خط بعضی از دانش‌آموزان درکتاب اوّل زشت است و درکتاب‌های بعد زیبا است.

۹. پوست درخت، پوست آناناس و خربزه زبر است. پنبه، پوست گربه و دم روباه نرم است.

۱۰. لباس‌های من زیر باران خیس شد؛ آن‌ها را برای خشک‌کردن، کنار بخاری آویزان کردم.



با واژه‌های داخل کمانک کامل کنید.

(ترش؛ گران؛ شیرین؛ روشن؛ شجاع؛ تاریک؛ ارزان؛ می‌زنند؛ می‌خندند)

۱. حسین ...... است، ترسو نیست.

۲. روزها هوا ...... است و شب‌ها هوا ...... است.

۳. آن‌ها هنگام خوشحال بودن لبخند ...... یا ....

۴. بعضی از لیموها ...... هستند و بعضی از لیموها ...... هستند.

۵. ثروت‌مندان لباس‌های ...... می‌پوشند و انسان‌های فقیر لباس‌های ...... می‌پوشند.

ترسیدن:	می‌ترسم	می‌ترسی	می‌ترسد	می‌ترسیم	می‌ترسید	می‌ترسند
خندیدن:	می‌خندم	می‌خندی	می‌خندد	می‌خندیم	می‌خندید	می‌خندند
لبخند زدن:	لبخند می‌زنم	لبخند می‌زنی	لبخند می‌زند	لبخند می‌زنیم	لبخند می‌زنید	لبخند می‌زنند



از ... می‌ترسد.





لطفاً توجّه کنید.

بگوییم	نگوییم
آن مرد یک **خانه‌ی بزرگ** دارد. ☑	آن مرد یک **بزرگ خانه** دارد. ☒
ما امروز **غذای خوش‌مزه** خوردیم. ☑	ما امروز **خوش‌مزه غذا** خوردیم. ☒
در زمستان، **لباس ضخیم** بپوشید.[1] ☑	در زمستان، **ضخیم لباس** بپوشید. ☒



لطفاً بخوانید.

۱. همسرم خیّاط است. او لباس‌های زیبا می‌دوزد.

۲. سارا با آبرنگ، یک رنگین‌کمان زیبا نقّاشی می‌کند.

۳. من برای دخترم یک کیف بنفش و یک جامدادی آبی می‌خرم.

۴. رفتگرها خیابان‌های کثیف را تمیز می‌کنند.



لطفاً تصحیح کنید.

۱. خواهرم زیبا لباس‌ها می‌دوزد.

۲. مادرم هر روز لذیذ غذا می‌پزد.

۳. رنگ‌کار با صورتی رنگ، اتاق را رنگ می‌زند.

۴. آن ثروت‌مند خانم، چهار بزرگ خانه دارد.

---

۱. پوشیدن: فعل امر ← بپوش؛ بپوشید

صفت ساده	صفت برتر (تفضیلی)	صفت برترین (عالی)
		
این پسر، **چاق** است.	این پسر، **چاق‌تر** از آن پسر است.	این پسر، **چاق‌ترین** پسر است.





لطفاً توجّه کنید.

بگوییم	نگوییم
من لباس تمیز می‌پوشم. ✓	من لباس‌های تمیزها[1] می‌پوشم. ✗
من لباس‌های تمیز می‌پوشم. ✓	





لطفاً بخوانید.

۱. انسان‌های شجاع نمی‌ترسند.

۲. مادرم غذاهای خوش‌مزه می‌پزد.

۳. محسن پیراهن‌های سفید را بیشتر از پیراهن‌های رنگی دوست دارد.

۴. ریحانه لباس‌های خشک را از روی طناب برمی‌دارد و لباس‌های خیس را پهن می‌کند.



لطفاً تصحیح کنید.

۱. پیراهن‌های چروک‌ها را اتو بزنید.

۲. ما لباس‌های کثیف‌ها را با لباس‌شویی شستیم.

۳. انسان‌های قوی‌ها به انسان‌های ضعیف‌ها کمک می‌کنند.

۴. پدرم گفت: دخترم! گل‌های قشنگ‌ها را انتخاب کن و بخر.

---

۱. در ترکیب وصفی، صفت همیشه مفرد می‌آید.

 شستن: شستم شستی شست شستیم شستید شستند



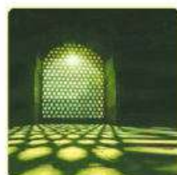


برای هر تصویر، صفت مناسب بگویید.













مانند مثال، جمله بگویید.

من / برنج ارزان / خریدن

من برنج ارزان می‌خرم، برنج گران نمی‌خرم.

۱. محمّد / لباس سفید/ دوست داشتن ۲. حسین / طبقه‌ی بالا / زندگی کردن

۳. انسان ترسو / حیوان‌ها / ترسیدن ۴. ثروتمندها / لباس نو و گران / پوشیدن



با واژه‌های داخل کمانک کامل کنید.

(بالاتر، خیس، بزرگ‌ترین، قوی، بیشتر، ضعیف، قوی‌ترین)

۱. احمد و سجّاد ...... هستند، ...... نیستند.

۲. این درخت ...... از آن درخت میوه دارد.

۳. من لباس‌های ...... را روی طناب آویزان کردم.

۴. شیر ...... و فیل ...... حیوان جنگل هستند.

۵. طبقه‌ی سوم ...... از طبقه‌ی دوم است.





لطفاً توجّه کنید.

بگوییم	نگوییم
این صندلی، زیباتر از آن صندلی است. ✅	این صندلی، زیباتر صندلی است. ❌
خانه‌ی حسن، بزرگ‌تر از خانه‌ی احمد است. ✅	خانه‌ی حسن، بزرگ‌تر خانه است. ❌



با گزینه‌ی درست کامل کنید.

۱. این کیف، .... کیف است. **(گران، گران‌تر، گران‌ترین)**

۲. من و دوستانم امروز .... هستیم. **(خوش‌حال، خوش‌حال‌تر، خوش‌حال‌ترین)**

۳. محمد و مهدی خیلی .... هستند. **(لاغر، لاغرتر، لاغرترین)**

۴. خط من، .... از خط دوستم است. **(زیبا، زیباتر، زیباترین)**

۵. ژاکت جواد، .... از ژاکت من است. **(ضخیم، ضخیم‌تر، ضخیم‌ترین)**

۶. این خیابان، .... خیابان این شهر است. **(خلوت، خلوت‌تر، خلوت‌ترین)**



لطفاً تصحیح کنید.

۱. محمّد قوی از سعید و یاسر است.

۲. کفش شما نوترین از کفش من است.

۳. خط‌کش لیلا ارزان‌تر خط‌کش نرگس است.

۴. این اتاق، روشن‌تر اتاق است.

۵. این انگور، خوش‌مزه‌ترین از آن انگور است.





لطفاً توجّه کنید.

«چرا» و «چون ؛ برای این‌که»

چرا امروز خیلی خوشحال هستی؟  **چون روز تولّد من است.**

چرا روسری و مانتوی آبی می‌پوشی؟ **برای این‌که رنگ آبی را زیاد دوست دارم.**



لطفاً بخوانید.

۱. چرا غذا نمی‌خوری؟ چون سیر هستم؛ گرسنه نیستم.

۲. چرا تکلیف‌هایت را ننوشتی؟ برای این‌که دیروز مریض بودم.

۳. چرا لامپ‌ها را روشن کردند؟ چون هوا تاریک است.

۴. چرا چلوکباب، زیاد دوست داری؟ چون چلوکباب، بسیار خوش‌مزه است.

۵. چرا لباس‌هایت را روی طناب آویزان کردی؟ چون لباس‌هایم خیس بود.

۶. چرا تلویزیون، کم تماشا می‌کنی؟ برای این‌که درس‌ها و تکلیف‌هایم زیاد است.



لطفاً پاسخ دهید.

۱. چرا دیروز به کلاس نرفتی؟

۲. چرا درِ کلاس را می‌بندید؟

۳. چرا جنگل،کوه و دریا را دوست داری؟

۴. چرا در زمستان، لباس‌های ضخیم می‌پوشیم؟



کلاس جالب ما

کلاس ما یکی از بهترین و جالب‌ترین کلاس‌های مدرسه است. در کلاس ما همه‌جور آدمی هست؛ از کوتاه قد تا بلند قد؛ از چاقِ چاق تا لاغرِ لاغر.



بغل‌دستی من لاغرترین فرد کلاس است. به نظرم بیشتر از سی و پنج کیلو وزن ندارد. قدبلندترین فرد کلاس ما حدود دو متر و ده سانتی‌متر است و کوتاه‌ترین دانش‌آموزِ کلاس ما یک متر و بیست سانتی‌متر قد دارد. این دو نفر وقتی کنار هم می‌ایستند، مانند فیل و فنجان[1] هستند.

یکی دیگر از هم‌کلاسی‌هایم، بسیار چاق است. وزن او حدود صد کیلو است؛ امّا چاق‌تر از او هم در کلاس ما هست. چاق‌ترین فرد کلاس ما صد و بیست کیلو وزن دارد. او بسیار خوش اخلاق است و همیشه با دیگران شوخی می‌کند.

۱. «فیل و فنجان» کنایه از دو چیز یا دو کسی هستند که از نظر اندازه یا بدن، خیلی با هم فرق دارند؛ معمولاً یکی بسیار بزرگ و دیگری بسیار کوچک است.

با ...... شوخی می‌کند. با ...... بازی می‌کند.



در این کلاس، درسِ بچّه‌ها معمولاً خوب است؛ ولی یکی از بچّه‌ها درسش ضعیف است. به نظرم او بیشتر وقتش را برای بازی کردن یا خوردن و خوابیدن استفاده می‌کند.



دوستم احمد، بیشتر وقت‌ها خنده‌رو است و لبخند می‌زند، امّا دیگران مانند او نیستند. مسعود بیشتر وقت‌ها ناراحت است و کم می‌خندد. من هرچه از او می‌پرسم: «چرا ناراحتی؟» پاسخ نمی‌دهد.

خلاصه، کلاس ما و هم‌کلاسی‌هایم خیلی جالبند. من همه‌ی آن‌ها را دوست دارم، هم چاق‌ها را، هم‌لاغرها را، هم قدبلندها را، هم قدکوتاه‌ها را و هم...



لطفاً پاسخ دهید.



۱. چرا این کلاس، جالب‌ترین کلاس مدرسه است؟

۲. چاق‌ترین فرد این کلاس چندکیلو وزن دارد؟

۳. به نظر شما چرا درس یکی از بچّه‌ها ضعیف است؟

۴. چه کسی همیشه با دیگران شوخی می‌کند؟

۵. قدّ بلندترین و کوتاه‌ترین فرد در این کلاس چند سانتی‌متر است؟





با صفت مناسب کامل کنید.

۱. این بچّه، ضعیف است؛ ...... نیست.

۲. لباس من، خیس نیست؛ ...... است.

۳. آن نقّاشی ...... است؛ زشت نیست.

۴. شیرها ...... نیستند؛ شجاع هستند.

۵. غوره ...... است و انگور ...... است.

۶. آن ماشین‌ها ارزان نیستند؛ ...... هستند.



با گزینه‌ی درست کامل کنید.

۱. ریحانه ...... دوستانش شوخی می‌کند. **(با؛ از؛ در)**

۲. بچّه‌ها ...... حیوان‌های جنگل می‌ترسند. **(به؛ از؛ در)**

۳. دو عدد .... روی میز است. **(ماژیک مشکی؛ مشکی ماژیک)**

۴. هنگام وارد شدن او بعضی از .... می‌خندند. **(دوستان؛ دوست)**

۵. یکی از .... بسیار چاق است. **(هم‌کلاسی‌ام؛ هم‌کلاسی‌هایم)**

۶. کلاس ما یکی از .... کلاس‌های مدرسه است. **(جالب؛ جالب‌تر؛ جالب‌ترین)**

۷. در دانش‌گاه ما .... کم هستند. **(دوستان چاق‌ها؛ دوستان چاق)**



برای تصویرهای زیر جمله بگویید.



در این درس می‌آموزیم

واژه‌ها

انسان و اعضای بدن: مهربان؛ نامهربان؛ متواضع؛ متکبّر؛ نابینا؛ کور؛ ناشنوا؛ کر؛ معلول؛ سر؛ ابرو؛ بازو؛ سینه؛ معده؛ ماهیچه؛ استخوان و... (نوزاد)
احترام می‌گذارد؛ بغل می‌کند؛ نوازش می‌کند؛ می‌بوسد؛ صحبت می‌کند؛ به دنیا می‌آید؛ از دنیا می‌رود؛ (شانه می‌زند؛ کوتاه می‌کند)
قسمت؛ برخی؛ به وسیله‌ی؛ محکم؛ بهتر؛ طعم و مزه؛ بو؛ شور؛ تند؛ احساس می‌کند؛ حس می‌کند؛ نفس می‌کشد؛ حرف می‌زند؛ راه می‌رود

نکته‌ها

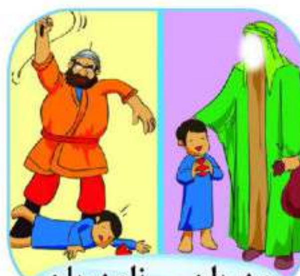
مقایسه‌ی واژه‌های «دست ؛ دسته» و...
واژه‌ی «مالِ ...»

متن

بدن انسان

بدن انسان، قسمت‌های گوناگونی ......

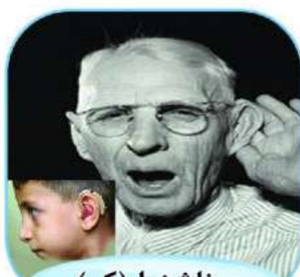
انسان


مهربان نامهربان

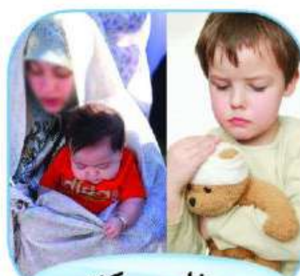

متواضع متکبّر


احترام می‌گذارد


نابینا (کور)


ناشنوا (کر)


معلول


بغل می‌کند


نوازش می‌کند[1]


می‌بوسد


صحبت می‌کند


به دنیا می‌آید


از دنیا می‌رود

۱. نوازش کردن: نوازش دادن



 گوش کنید و بخوانید.

۱. مادر، نوزادش را بغل می‌کند و می‌بوسد.

۲. کودکانتان را نوازش کنید و ببوسید[۱].

۳. هر روز در این بیمارستان حدود بیست نوزاد به دنیا می‌آید.

۴. من دیروز به دیدن مادربزرگم رفتم و با او صحبت کردم.

۵. دوستم معلول است؛ او برای راه رفتن از عصا استفاده می‌کند.

۶. علی به مرد نابینا کمک کرد و او را به آن طرف خیابان برد.

۷. مادربزرگ سعید، هفتاد و پنج سال زندگی کرد؛ او پارسال از دنیا رفت.

۸. استادمان گفت : روز مادر به دیدن مادرتان بروید و دست ایشان را ببوسید.

۹. هر روز در جهان هزاران نفر از دنیا می‌روند و هزاران نفر به دنیا می‌آیند.

۱۰. پدربزرگم همیشه نوه‌هایش را نوازش می‌کند. او بسیار مهربان است.

۱۱. نابینا کسی است که چشمانش نمی‌بیند و ناشنوا کسی است که گوش‌هایش نمی‌شنود.

۱۲. طلبه‌های این کلاس مهربان و متواضع هستند. آن‌ها به استادهایشان احترام می‌گذارند.

 لطفاً جمله بسازید .

متکبّر　　صحبت　　می‌بوسم　　نوازش

نابینا　　احترام　　به دنیا آمدم　　از دنیا رفت

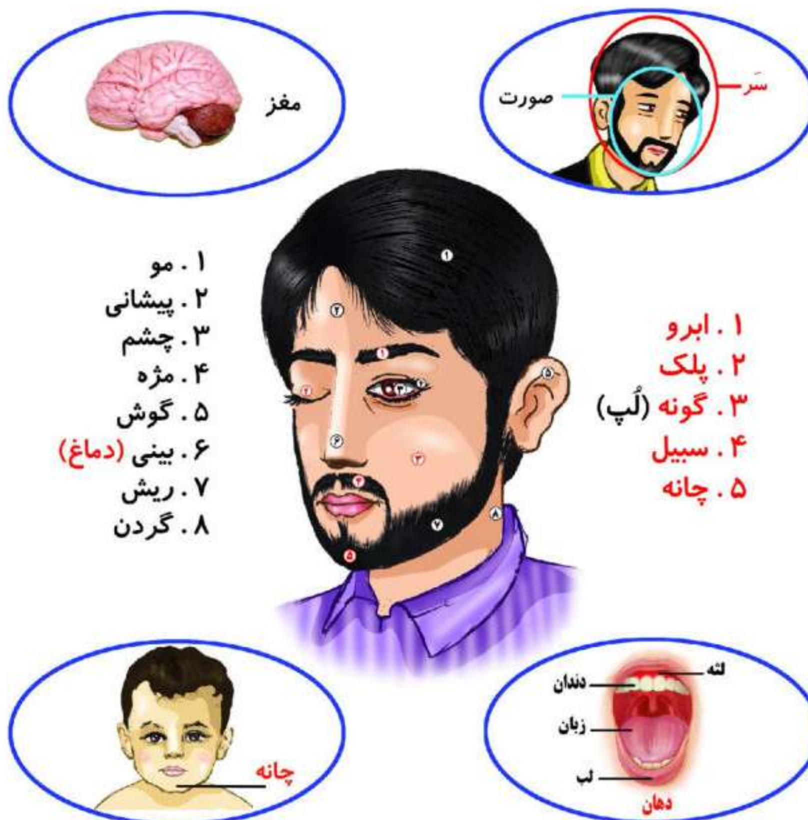
۱. بوسیدن: فعل امر ← ببوس، ببوسید



بوسیدن:	می‌بوسم	می‌بوسی	می‌بوسد	می‌بوسیم	می‌بوسید	می‌بوسند
احترام گذاشتن:	احترام می‌گذارم	احترام می‌گذاری	احترام می‌گذارد	احترام می‌گذاریم	احترام می‌گذارید	احترام می‌گذارند
شنیدن:	می‌شنوم	می‌شنوی	می‌شنود	می‌شنویم	می‌شنوید	می‌شنوند

.... را بغل می‌کند. .... را نوازش می‌کند. .... را می‌بوسد. با ...... صحبت می‌کند. به ...... احترام می‌گذارد.

اعضای بدن (۱)



لطفاً بخوانید.

۱. در صورت انسان چشم، ابرو، پلک، مژه، بینی و لب قرار دارد.

۲. موهای دخترم زیبا و بلند است. من هر روز موهای او را شانه می‌زنم.[1]

۳. دندان‌پزشک پس از معاینه گفت : هر روز سه بار دندان‌هایت را مسواک بزن.

۴. برادرم به آرایش‌گاه رفت و موهای سر و صورتش را کوتاه کرد.[2]

۵. ما با چشم‌هایمان می‌بینیم؛ با گوش‌هایمان می‌شنویم و با زبانمان صحبت می‌کنیم.

واژه های خوانده شده

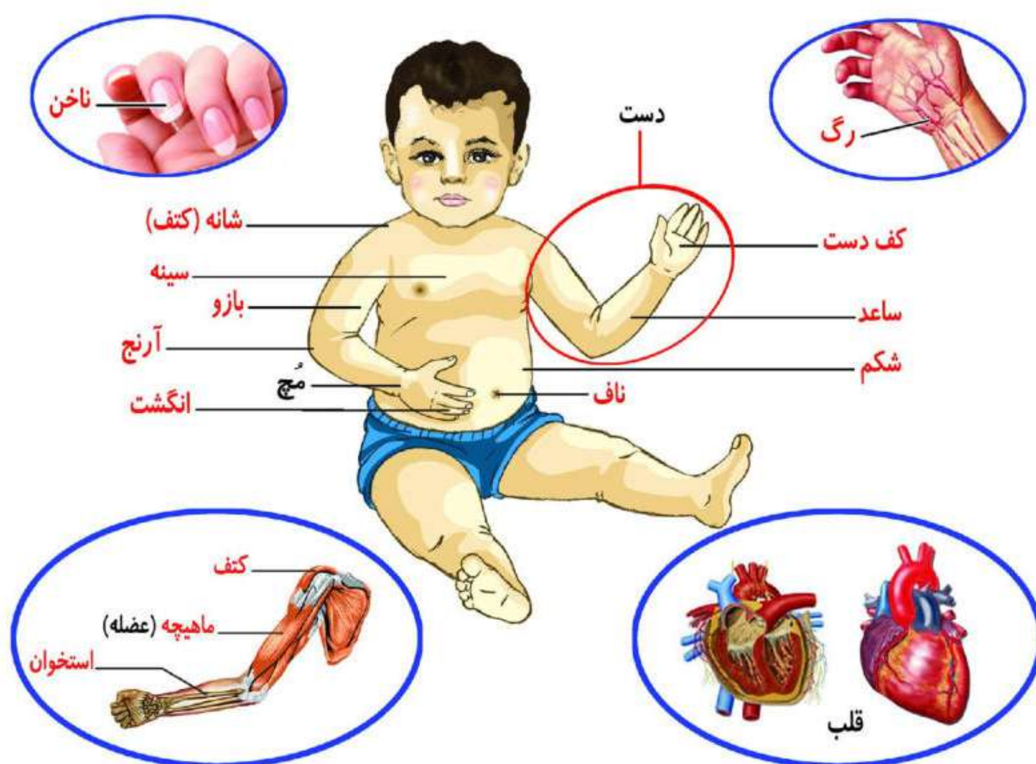
مو؛ پیشانی؛ چشم؛ مژه؛ گوش؛ بینی؛ دندان؛ لثه؛ زبان؛ لب؛ صورت؛ لپ؛ ریش؛ گردن؛ دست؛ پا؛ زانو؛ عضله؛ مچ؛ جگر؛ قلب؛ پوست

۱. شانه زدن (شانه کردن) 

۲. کم کردن طول یا بلندی چیزی را کوتاه کردن می‌گویند.  



اعضای بدن (۲)





با واژه‌های داخل کمانک کامل کنید.

(کوتاه؛ دست؛ خون؛ قوی؛ بیست؛ بزرگ؛ پا)

۱. شکم انسان‌های چاق، ...... است.

۲. در رگ‌های انسان ...... وجود دارد.

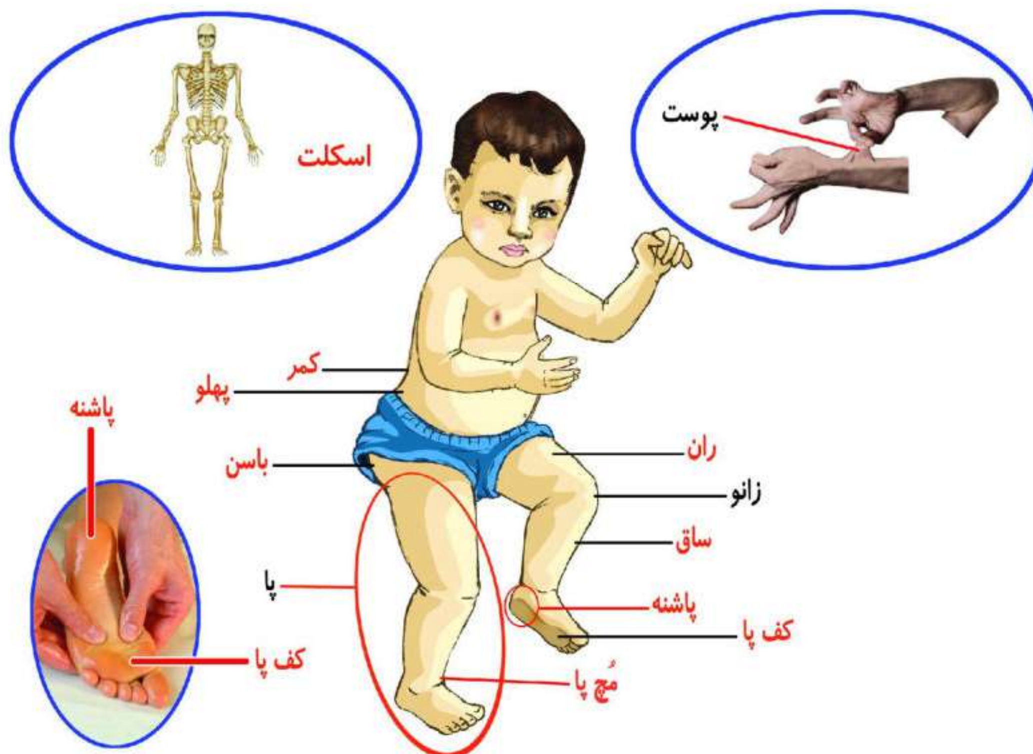
۳. انسان ...... انگشت دارد.

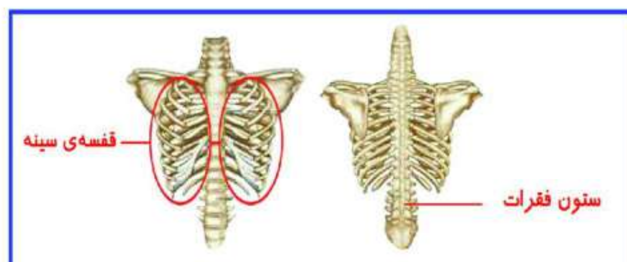
۴. انسان دو ......، دو ...... و یک سر دارد.

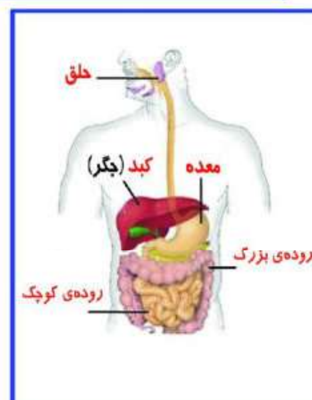
۵. من روزهای جمعه ناخن‌هایم را ...... می‌کنم.

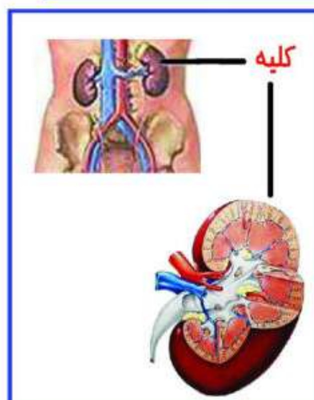
۶. بازوها و ماهیچه‌های آن جوان بسیار ...... هستند.

اعضای بدن (۳)


اسکلت
پوست
کمر
پهلو
پاشنه
باسن
ران
زانو
ساق
پا
پاشنه
کف پا
کف پا
مُچ پا


قفسه‌ی سینه
ستون فقرات


حلق
کبد (جگر)
معده
روده‌ی بزرگ
روده‌ی کوچک


کلیه





نام تصویرهای زیر را بگویید.



























لطفاً پاسخ دهید.

۱. در صورت انسان چه چیزهایی وجود دارد؟

۲. با زبان، چشم و گوش چه کار می‌کنید؟

۳. زانو و آرنج کجای بدن قرار دارند؟

۴. در شکم انسان چه چیزهایی هست؟

۵. زبان و معده درکجا قرار دارند؟

۶. یک دست چند انگشت دارد؟





لطفاً توجّه کنید.

دست؛ دسته و...

دست



انسان دو **دست** دارد.

دسته



پارچ و سطل **دسته** دارند.

پا



ما دو **پا** داریم.

پایه



این صندلی، چهار **پایه** دارد.

چشم



انسان ها و حیوان ها **چشم** دارند.

چشمه



در کوه و جنگل **چشمه** وجود دارد.

دندان



این **دندان** است.

دندانه



حرف « سـ » سه **دندانه** دارد.

ریش



این مرد، **ریش** دارد.

ریشه



درخت **ریشه** دارد.

شاخ



گاو **شاخ** دارد.

شاخه



درخت، **شاخه** دارد.





لطفاً توجّه کنید.

مالِ.......



من یک دوچرخه‌ی آبی دارم.

این دوچرخه‌ی آبی، مالِ من است.



لطفاً بخوانید.

۱. این عینک، مالِ من است و آن عینک، مالِ برادرم صادق است.

۲. یکی از این دفترها مال خواهرم پروین است.

۳. این عصا مال کیست[۱]؟ این عصا مال پدربزرگم است.

۴. آیا آن خانه‌ی زیبا مالِ عبّاس است؟ بله، آن خانه‌ی زیبا مالِ عبّاس است.



مانند مثال بپرسید و پاسخ دهید.

انگشتر / دوستم

این انگشتر، مالِ کیست؟ این انگشتر، مالِ دوستم است.

۱. پالتو / برادرِ حسن

۲. جامدادی / برادرزاده‌ام ریحانه

۳. آپارتمان / عمویم

۴. مداد رنگی / فرزندم جواد

۵. گل‌فروشی / آقا مهدی

۶. ساعت مچی / پسرم محمّد

۱. در زبان گفتار «کیست» را «کیه» می‌گوییم: این عصا مال کیست؟ = این عصا مال کیه؟



بدن انسان

بدن انسان قسمت‌های گوناگونی، مانندِ پوست، گوشت، خون، استخوان و... دارد.

رنگ پوست انسان‌ها گوناگون است. بعضی از انسان‌ها زردپوست هستند؛ بعضی سیاه‌پوست، برخی[1] سرخ‌پوست و بعضی دیگر سفیدپوستند. ما به وسیله‌ی[2] پوست، گرمی، سردی، زبری و نرمی را احساس می‌کنیم.

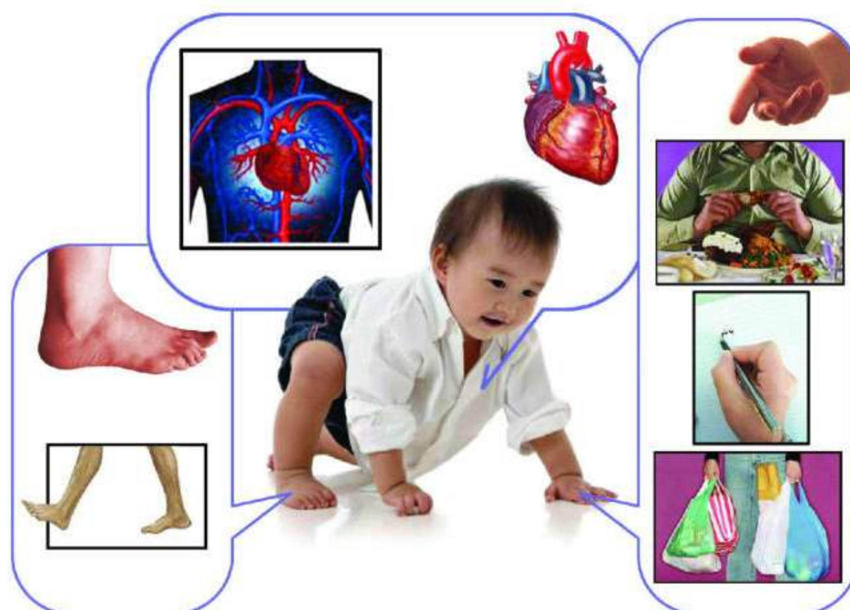


در بدن انسان، بیش از دویست عدد استخوان وجود دارد. استخوان‌ها بسیار محکم هستند. محکم‌ترین و بلندترین استخوان بدن انسان، استخوان ران است.

در بدن انسان، دو چشم برای دیدن و دوگوش برای شنیدن وجود دارد. بعضی از مردم، چشم‌هایشان ضعیف است و خوب نمی‌بینند. آن‌ها برای بهتر دیدن از عینک استفاده می‌کنند.

۱. برخی: بعضی ۲. به وسیله‌ی: با





ما از بینی علاوه بر نفس کشیدن، بوی غذاها، گل‌ها، عطرها و... را احساس می‌کنیم. به وسیله‌ی زبان حرف می‌زنیم و طعم و مزه‌ی خوردنی‌ها، مانندِ شیرین بودن عسل، شور بودن نمک، تند بودن فلفل و ترش بودن بعضی از میوه‌ها را حس می‌کنیم.

در بدن ما اعضای دیگری هم وجود دارد، مانندِ قلب که به وسیله‌ی آن خون به همه‌جای بدن می‌رسد؛ پا که به وسیله‌ی آن راه می‌رویم و دست که به وسیله‌ی آن می‌نویسیم، غذا می‌خوریم و وسایل را برمی‌داریم.

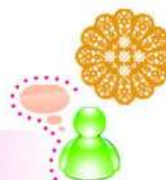
لطفاً پاسخ دهید.

۱. پوست انسان‌ها چه رنگ است؟
۲. بلندترین استخوان بدن کدام است؟
۳. بینی برای چیست؟
۴. چرا بعضی از انسان‌ها از عینک استفاده می‌کنند؟
۵. انسان از زبان برای چه کارهایی استفاده می‌کند؟
۶. انسان به وسیله‌ی پوست، چه چیزهایی را احساس می‌کند؟
۷. انسان به وسیله‌ی پاها و دست‌هایش چه‌کار می‌کند؟

حرف زدن: حرف می‌زنم حرف می‌زنی حرف می‌زند حرف می‌زنیم حرف می‌زنید حرف می‌زنند



..... را احساس می‌کند (حس می‌کند). با ..... حرف می‌زند.



مانند مثال جمله بگویید.



گوش: ما به وسیله‌ی گوش می‌شنویم.










با واژه‌های داخل کمانک کامل کنید.

(نمی‌بینند؛ نوزاد؛ کور؛ مهربان؛ نمی‌شنود؛ کر؛ معلول)

۱. کسی‌که دیگران را دوست دارد و به آن‌ها کمک می‌کند، ...... است

۲. کسی‌که دست و پایش سالم نیست، ...... است.

۳. به بچّه‌ای که دو، سه هفته سن دارد، ...... می‌گویند.

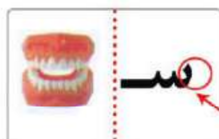
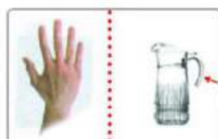
۴. نابینا کسی است که ....

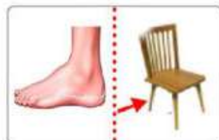
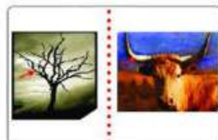
۵. ناشنوا کسی است که ....

۶. اسم دیگر نابینا، ...... و اسم دیگر ناشنوا، ...... است.



برای هر تصویر، جمله بگویید.

درس نوزدهم

در این درس می‌آموزیم

واژه‌ها

پزشکی: سردرد؛ دل‌درد؛ دندان‌درد؛ تب؛ زخم؛ چسبِ زخم؛ باند؛ پنبه؛ بتادین؛ داروخانه؛ کپسول؛ قرص؛ شربت؛ قطره؛ پماد؛ سِرم؛ اورژانس؛ آزمایش‌گاه؛ پزشکِ متخصّص؛ بستری؛ عیادت؛ (بخش؛ درمان؛ تزریقات)

درد می‌کند؛ سرما می‌خورد؛ سرفه می‌کند؛ عطسه می‌کند؛ پانسمان می‌کند؛ آمپول می‌زند؛ جرّاحی می‌کند؛ عمل می‌کند

داروساز؛ صاحب؛ صندلی چرخ‌دار؛ انواع؛ وسایل پزشکی و بهداشتی؛ مطب؛ ویزیت؛ تخفیف می‌دهد؛ علاقه دارد

نکته‌ها

واژه‌ی «بفرمایید»

«....... زدن»

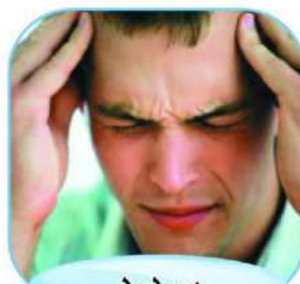
نوشتن و خواندن «تاریخ»

متن

پرستارِ مهربان

سمیّه، پرستاری خوش‌اخلاق و.....

پزشکی



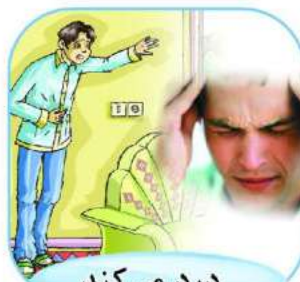
سردرد



دل‌درد



دندان‌درد



درد می‌کند



سرما می‌خورد



تب



سرفه می‌کند



عطسه می‌کند



زخم



چسبِ زخم   باند



پنبه   بتادین



پانسمان می‌کند

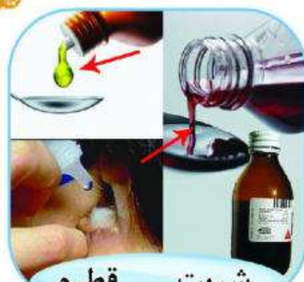




داروخانه



کپسول قرص



شربت قطره



پماد



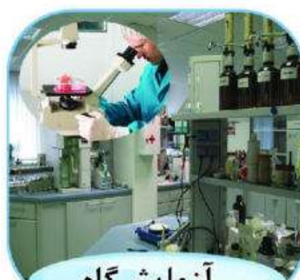
سِرم



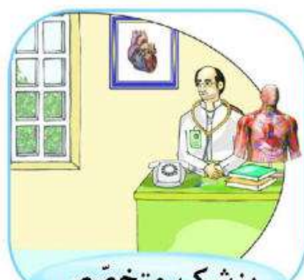
آمپول می‌زند



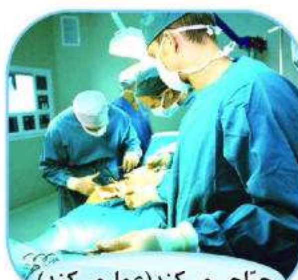
اورژانس[1]



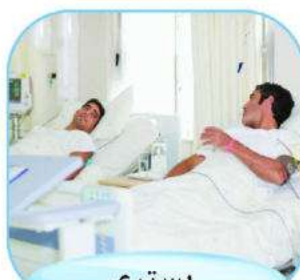
آزمایش‌گاه



پزشک متخصّص



جرّاحی می‌کند (عمل می‌کند)



بستری



عیادت

واژه های خوانده شده

بیمارستان؛ بیمار؛ مریض؛ پزشک؛ دکتر؛ دندان‌پزشک؛ پرستار؛ امدادگر؛ دارو؛ قرص؛ واکسن؛ خون؛ معاینه می‌کند؛ نسخه می‌نویسد

۱. اورژانس : فوریّت‌های پزشکی





لطفاً بخوانید.

۱. پدرم پزشک متخصّص قلب است. ایشان رئیس بیمارستان ابن سینا است.

۲. دوستم درخیابان تصادف کرد؛ او را زود به بخشِ اورژانس بردند.

۳. برادرم مریض است؛ او امروز علاوه بر خوردن قرص و کپسول، آمپول هم زد.

۴. دکتر گفت: هر هشت ساعت، یک قرص و یک قاشق غذاخوری شربت بخور.

۵. دختر کوچکم به خاطر[1] سرماخوردن تب دارد و زیاد سرفه و عطسه می‌کند.

۶. دندان علی درد می‌کند. او امروز برای درمانِ دندان‌هایش به دندان‌پزشکی می‌رود.

۷. در بیمارستان‌ها اتاق تزریقات، بخش اورژانس، آزمایش‌گاه، داروخانه و اتاق عمل وجود دارد.

۸. در اتاق تزریقات، زخم بیمار را با سرم و بتادین می‌شویند و به وسیله‌ی باند پانسمان می‌کنند.

۹. پدربزرگم در بیمارستان بستری است. ما هر روز به عیادت ایشان می‌رویم.

۱۰. فاطمه متخصّص و جرّاح چشم است. ایشان چشمِ بیماران را معاینه و جرّاحی می‌کند.



لطفاً جایگزین کنید.

من / دو روز / دندان

من دو روز است دندانم درد می‌کند : من دو روز است دندان‌درد دارم.

۱. فرزندم / چهار ساعت / سر

۲. پدربزرگمان / یک ماه / پا

۳. ابراهیم / یک هفته / کمر

۴. ما / یک‌سال / چشم

۱. به خاطر: به سبب

سرما خوردن: سرما می‌خورم سرما می‌خوری سرما می‌خورد سرما می‌خوریم سرما می‌خورید سرما می‌خورند

آمپول زدن: آمپول می‌زنم آمپول می‌زنی آمپول می‌زند آمپول می‌زنیم آمپول می‌زنید آمپول می‌زنند

.... را پانسمان می‌کند. .... را جرّاحی می‌کند.





لطفاً توجّه کنید.

بفرمایید





















لطفاً توجّه کنید.

«....زدن»

زدن

شانه
کِرِم
اتو
در
زنگ
تلفن
حرف
دست
به هم
رنگ
آمپول
دور
سوت
لبخند

● واژه‌های بالا بر اساس کاربردهای مختلف فعل زدن آورده شده، نه بر اساس جایگاه دستوری، مانند فعل مرکب و...





لطفاً بخوانید.

۱. پدربزرگ و مادربزرگم هنگام دیدن ما خوشحال می‌شوند و لبخند می‌زنند.

۲. قبل از رفتن به خانه‌ی دوستم، به او تلفن زدم[۱]؛ سپس به آن‌جا رفتم.

۳. وقتی به خانه‌ی حسین رسیدم، زنگ زدم و پدرش در را باز کرد.

۴. آیا شما قبل از رفتن به کلاس، موهایتان را شانه می‌زنید؟

۵. هفته‌ی قبل مریض بودم و سه تا آمپول زدم.

۶. ما قبل از وارد شدن به اتاق مدیر، در می‌زنیم؛ سپس وارد می‌شویم.

۷. یکی از دوستانم زیاد حرف می‌زند. من زیاد حرف زدن را دوست ندارم.

۸. پلیس گفت: این خیابان، ورود ممنوع است؛ دور بزنید و از آن خیابان بروید.

۹. در هوای آفتابی، هنگام بیرون رفتن از خانه به دست‌ها و صورتم کِرم می‌زنم.

۱۰. هر روز هنگام خوردن صبحانه، شکر را در چای می‌ریزم و با قاشق آن را به هم می‌زنم.[۲]



لطفاً کامل کنید.

۱. رنگ‌کارها فردا دیوارهای مدرسه را .... می‌زنند.

۲. پس از شستن لباس‌ها، پیراهنم را .... می‌زنم.

۳. دوستم علاوه‌بر خوردن کپسول و شربت، یک سرم و دو تا .... زد.

۴. دیروز مریض بودم؛ دوستانم به من .... زدند و حالم را پرسیدند.

۵. دیشب به مادرم تلفن .... و حدود نیم‌ساعت با او .... زدم.

۶. امروز صبحانه، مقداری شکر در شیر ریختم و با قاشق آن را .... زدم.

۱. در زبان گفتار به جای مصدر «تلفن زدن»، از «زنگ زدن» هم استفاده می‌شود: از خانه به محل کار دوستم زنگ زدم.

۲. در زبان گفتار «به هم زدن» را «هم زدن» می‌گوییم: من با قاشق، چای را هم زدم.





لطفاً توجّه کنید.

نوشتن و خواندن «تاریخ»



چهارِ هفتِ هزار و سیصد و نود و یک

چهار مهرِ هزار و سیصد و نود و یک

چهارم مهرِ هزار و سیصد و نود و یک[1]



لطفاً بخوانید.

۱۳۶۸/۳/۱۴	چهارده ِ خردادِ هزار و سیصد و شصت و هشت
۱۳۵۶ /۳/۲	دو سه هزار و سیصد و پنجاه و شش
۱۳۷۸/۴/۸	هشت چهار هزار و سیصد و هفتاد و هشت
۱۳۸۰/۶/۱۵	پانزدهم شهریور هزار و سیصد و هشتاد
۱۳۸۸/۵/۳۱	سی و یکم مرداد هزار و سیصد و هشتاد و هشت
۱۳۵۸/۱/۱۲	دوازده فروردین هزار و سیصد و پنجاه و هشت
۱۳۵۷/۱۱/۲۲	بیست و دو بهمن هزار و سیصد و پنجاه و هفت
۱۳۹۲/۸/۱۷	هفده هشت هزار و سیصد و نود و دو

۱. چهارمِ هفتِ هزار و سیصد و نود و یک X

تقویم: سررسید







مانند مثال بخوانید.

۱۳۹۲/۵/۱۲	دوازدهِ پنج هزار و سیصد و نود و دو دوازدهم مردادِ هزار و سیصد و نود و دو

۱۳۶۱/۴/۷	۱۳۸۵/۱۲/۲۹	۱۳۷۶/۵/۸
۱۳۸۹/۹/۲۷	۱۳۴۴/۲/۳۰	۱۳۹۲/۷/۱۳



جایگزین کنید.

آیت ا... خامنه‌ای بیست‌وچهارم تیر هزار و سیصد و هجده در مشهد به‌دنیاآمد.

۱. آیت ا... بهجت / ۱۳۸۸/۳/۲۷ / قم / ازدنیارفتن

۲. پدرم / ۱۳۹۰/۴/۱۶/ بیمارستان / بستری شدن

۳. حسن / درتاریخ / ۱۳۹۰/۱۲/۴ / تهران / عمل کردن

۴. من و دوستم / درتاریخ / ۱۳۹۱/۲/۱۹/ آزمایش‌گاه / رفتن



لطفاً پاسخ دهید.

۱. امروز چندمِ ماه است؟

۲. تاریخ تولّدتان را بگویید؟

۳. شما چه وقت به ایران آمدید؟

۴. دیروز هفدهم فروردین بود یا هجدهم فروردین؟

۵. آیا امام خمینی(ره) در چهاردهم خردادِ شصت و هشت[1] از دنیا رفت؟

۱. در زبان گفتار «سالِ هزار و سیصد و شصت و هشت» را برای اختصار «سالِ شصت و هشت» هم می‌گوییم.



پرستار مهربان

سمیّه، پرستاری خوش‌اخلاق و مهربان است. او در بخش کودکانِ بیمارستانِ امام خمینی ﷺ کار می‌کند. سمیّه به کودکان بیمار در خوردن داروها کمک می‌کند. هنگام پانسمانِ زخمشان، آن‌ها را نوازش می‌کند و با مهربانی زخمشان را می‌شوید، پماد می‌زند و سپس به وسیله‌ی باند می‌بندد. او بچّه‌ها را مانند فرزندانش دوست دارد و کودکان هم به او بسیار علاقه دارند.



خانم کاظمی، مادر سمیّه است. او پزشک داروساز و صاحب داروخانه‌ی بزرگِ کوثر است. این داروخانه شبانه‌روزی است. داروخانه‌ی دکتر کاظمی درخیابان سعدی، کنار بیمارستان امام‌خمینی ﷺ قرار دارد.

در داروخانه‌ی کوثر انواع داروها مانندِ قرص، کپسول، سرم، آمپول، شربت و پماد وجود دارد. آن‌جا علاوه بر دارو، وسایل پزشکی و بهداشتی، مانندِ صندلی‌چرخ‌دار[1]، پنبه، باند، چسب زخم، بتادین، انواع کرم و خمیردندان و... می‌فروشند.

---

۱. صندلی چرخ‌دار (ویلچر) 

.... را دوست دارد.   به .... علاقه دارد.



پدر سمیّه، پزشک متخصّصِ گوش و حلق و بینی است. مطب او بیشتر وقت‌ها شلوغ است. ایشان از خانواده‌های فقیر، پول ویزیت و جرّاحی نمی‌گیرد، یا به آن‌ها بسیار تخفیف می‌دهد.



لطفاً پاسخ دهید.

۱. سمیّه چه‌کاره است و کجا کار می‌کند؟

۲. چرا کودکان، سمیّه را دوست دارند؟

۳. داروخانه‌ی شبانه‌روزی کوثر کجا قرار دارد؟

۴. در داروخانه‌ی خانم کاظمی چه چیزهایی وجود دارد؟

۵. پدر و مادر سمیّه چه کاره هستند؟

۶. پدر سمیّه متخصّص چه چیزی است؟

۷. پدر سمیّه به چه کسانی تخفیف می‌دهد؟

به .... تخفیف می‌دهد.

با گزینه‌ی درست کامل کنید.

۱. بچّه‌ها پدر و مادرشان .... بسیار دوست دارند. **(را ؛ به ؛ از ؛ با)**

۲. کودکان بیمار .... سمیّه‌خانم، بسیار علاقه دارند. **(را ؛ به؛ از ؛ با)**

۳. فروشنده‌ی پوشاک .... خانواده‌های فقیر تخفیف می‌دهد. **(را ؛ به؛ از ؛ با)**

۴. پرستارها با مهربانی زخم بیماران را می‌شویند و پماد .... **(می‌کنند؛ می‌کشند؛ می‌زنند)**

۵. سمیّه هنگام پانسمان زخم‌ها، کودکان را نوازش .... **(می‌کند؛ می‌زند؛ می‌گیرد)**

۶. در داروخانه‌ی کوثر، انواع داروها، مانند قرص و کپسول .... **(دارد؛ وجود دارد)**

لطفاً جایگزین کنید.

من / چشم‌درد / ۱۳۹۱/۱۲/۲۵/ بیمارستان

←

من به خاطر چشم‌درد درتاریخ ۱۳۹۱/۱۲/۲۵ به بیمارستان می‌روم.

۱. هادی / دندان‌درد / ۱۳۹۱/۹/۱۷/ دندان‌پزشکی

۲. مادربزرگم / معاینه‌ی گوش / ۱۳۹۲/۱/۲۴/ درمان‌گاه

۳. زهرا و دوستش / دل درد / الآن / مطب

اسم تصویرهای زیر را بگویید.



درس بیستم

در این درس می‌آموزیم

واژه‌ها

ورزش: ورزش‌گاه؛ سالن ورزشی؛ ورزش‌کار؛ مربّی؛ داور؛ کُشتی؛ شنا؛ اسب‌سواری؛ تیراندازی؛ والیبال؛ بسکتبال؛ تنیس روی میز؛ پینگ پونگ؛ ورزش رزمی؛ شمشیربازی؛ بدن‌سازی؛ دوچرخه‌سواری؛ کوه‌نوردی؛ اسکی؛ پیاده‌روی؛ دو و میدانی؛ (بازیکن؛ قهرمان؛ لباس ورزشی)

می‌دود؛ مسابقه می‌دهد؛ پیروز می‌شود؛ شکست می‌خورد؛ (دعوا می‌کند)

برنامه؛ برنامه‌ی هفتگی؛ اخبار؛ سریال؛ گوش می‌دهد؛ یاد می‌گیرد؛ تقسیم می‌کند؛ عبادت می‌کند؛ آماده می‌شود

نکته‌ها

«......... خوردن»

فعل‌ها و حروف اضافه

متن

برنامه‌ی هفتگی من

من مهدی هستم. دو ماه و نیمِ ......

ورزش


ورزش‌گاه


سالن ورزشی


ورزش‌کار


مربّی


داور


کُشتی[1]


شنا


اسب سواری


تیراندازی


والیبال


بسکتبال

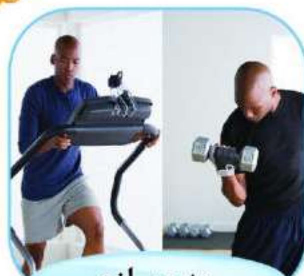

تنیس‌روی‌میز (پینگ‌پونگ)

۱. بیشتر ورزش‌ها با مصدر «کردن» استفاده می‌شود، مانندِ شنا کردن، تیراندازی کردن و... ؛ امّا کشتی با مصدر «گرفتن» می‌آید: احمد با رضا کشتی می‌گیرد.




ورزش رزمی[1]


شمشیربازی


بدن‌سازی


دوچرخه‌سواری

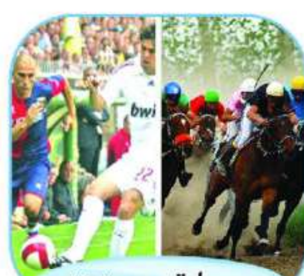

کوه‌نوردی

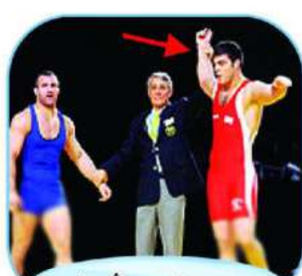

اسکی

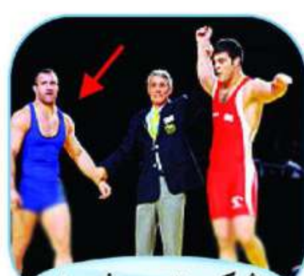

پیاده روی


دو و میدانی


می‌دود


مسابقه می‌دهد


پیروز می‌شود


شکست می‌خورد

واژه های خوانده شده

ورزش؛ فوتبال؛ ژیمناستیک؛ استخر؛ توپ؛ بازی می‌کند

۱. ورزش‌های رزمی: تکواندو؛ کاراته؛ جودو؛ کونگ‌فو؛ ووشو؛ رزم‌آوران و...





گوش کنید و بخوانید.

۱. ورزش‌گاه آزادی تهران، بزرگ‌ترین ورزش‌گاه ایران است.

۲. ما هفته‌ی قبل دو بار به استخر رفتیم و شنا کردیم.

۳. آقای محمدی ورزش‌کار است؛ او قهرمان[۱] کشتی است.

۴. بیشتر ورزش‌کاران والیبال و بسکتبال قدبلند هستند.

۵. در ورزش فوتبال، بسکتبال، والیبال و پینگ‌پونگ از توپ استفاده می‌کنیم.

۶. پدرم به ورزش دو و میدانی بسیار علاقه دارد. او هر روز حدود سه کیلومتر می‌دود.

۷. ورزش‌کاران هنگامی که مسابقه می‌دهند، گاهی پیروز می‌شوند و گاهی شکست می‌خورند.

۸. آقای رضایی، مربّی ورزش‌های رزمی است. او به سالن ورزشی می‌رود و تکواندو درس می‌دهد.

۹. هادی، داور فوتبال است. او هنگام مسابقه، نود دقیقه به همراه بازیکنان در زمین فوتبال می‌دود.

۱۰. خواهرم هم درس می‌خواند، هم ورزش می‌کند. او هر روز به کلاس تیراندازی می‌رود.



لطفاً پاسخ دهید.

۱. آیا شما هر روز ورزش می‌کنید؟

۲. شما کدام ورزش را دوست دارید؟

۳. اسم بزرگ‌ترین ورزش‌گاه کشور شما چیست؟

۴. در خانواده‌ی شما چه کسانی ورزش‌کار هستند؟

۵. شما هر روز چند کیلومتر پیاده‌روی می‌کنید؟

۶. آیا هنگام ورزش کردن از لباس ورزشی[۲] استفاده می‌کنید؟

---

۱. قهرمان 
۲. لباس ورزشی 

دویدن:	می‌دوم	می‌دوی	می‌دود	می‌دویم	می‌دوید	می‌دوند
مسابقه دادن:	مسابقه می‌دهم	مسابقه می‌دهی	مسابقه می‌دهد	مسابقه می‌دهیم	مسابقه می‌دهید	مسابقه می‌دهند
پیروز شدن:	پیروز می‌شوم	پیروز می‌شوی	پیروز می‌شود	پیروز می‌شویم	پیروز می‌شوید	پیروز می‌شوند
شکست خوردن:	شکست می‌خورم	شکست می‌خوری	شکست می‌خورد	شکست می‌خوریم	شکست می‌خورید	شکست می‌خورند

..... با .... مسابقه می‌دهد. — در .... پیروز می‌شود. — از .... شکست می‌خورد.





اسم ورزش‌های زیر را بگویید.





کامل کنید.

۱. من ورزش‌های .... و .... را دوست دارم.

۲. ورزش‌کاران معمولاً با هم .... می‌دهند.

۳. ورزش‌کاران در مسابقه گاهی پیروز .... و گاهی شکست ....

۴. حسین ورزش دو و میدانی را دوست دارد؛ او هر روز دو ساعت در پارک ....

۵. دوستم با ماشین به دانش‌گاه نمی‌آید. او هر روز از خانه تا دانش‌گاه .... می‌کند.



لطفاً جایگزین کنید.

آن‌ها / دیروز / فوتبال / پیروز

آن‌ها دیروز در مسابقه‌ی فوتبال پیروز شدند.

۱. آیا زهرا / فردا / تیراندازی / پیروز ۲. مهدی/ پارسال / کشتی/ قهرمان (شدن)

۳. ما / هفته‌ی قبل / والیبال / شکست ۴. محسن / امسال/ دوچرخه سواری / پیروز





لطفاً توجّه کنید.

«...... خوردن»



شکست



سرما



زمین



قسم



خوردن



کتک



سُر



گل

به ...... قسم می‌خورد.　　از ...... گل می‌خورد.　　از ...... کتک می‌خورد.





لطفاً بخوانید.

۱. ما هر روز سه بار غذا می‌خوریم: صبحانه، ناهار، شام.

۲. نادر پارسال در مسابقه‌ی پینگ پنگ از حسن شکست خورد.

۳. بچّه‌ها در هوای برفی بازی کردند و سرما خوردند.

۴. هادی در دادگاه به قاضی گفت: من قسم می‌خورم که از صادق پولی نگرفتم.

۵. مریم هنگام دویدن زمین خورد و دست و پایش زخمی شد.

۶. جمشید دیروز با سه نفر دعوا کرد[1] و از آن‌ها کتک خورد.

۷. دیروز ماشینم روی برف سُرخورد و با یک ماشین دیگر تصادف کرد.



لطفاً کامل کنید.

۱. ما در مسابقه‌ی والیبال .... خوردیم.

۲. فرزند کوچکم هنگام دوچرخه سواری .... خورد و گریه کرد.

۳. شهربانو از دو روز قبل .... خورد و سرفه و عطسه می‌کند.

۴. به خاطر خیس بودن زمین .... خوردم و دستم زخمی شد.

۵. آن‌ها به سبب شکستن[2] ظرف‌ها از مادرشان .... خوردند.



با تصویرهای زیر جمله بسازید.









۱. دعوا کردن

۲. شکستن

دعوا کردن: دعوا کردم دعوا کردی دعوا کرد دعوا کردیم دعوا کردید دعوا کردند

شکستن: شکستم شکستی شکست شکستیم شکستید شکستند

.... با .... دعوا می‌کند.

.... را می‌شکند.





لطفاً توجّه کنید.

فعل‌ها و حروف اضافه[1]

- از .... استفاده کردن: استاد برای نوشتن از ماژیک استفاده می‌کند.
- از .... پذیرایی کردن: ما از مهمان‌هان با چای و شیرینی پذیرایی کردیم.
- از .... پرسیدن: محمّد امین از راننده‌ی تاکسی، آدرس را پرسید.
- از .... ترسیدن: بعضی از مردم از موش می‌ترسند.
- از .... تشکّر کردن: طلبه‌ها از استادهایشان تشکّر می‌کنند.
- از .... حرکت کردن: ابراهیم ساعت دوازده و نیم از تهران حرکت می‌کند.
- از .... خواستن: پدرم از من یک لیوان، آبِ خنک خواست.
- از .... شکست خوردن: یاسر در مسابقه‌ی کشتی از حسین شکست خورد.
- از .... گرفتن: فاطمه و برادرش از پدرشان پول می‌گیرند.
- از .... پیاده شدن: سلمان در ایستگاه از اتوبوس پیاده شد.
- از .... خریدن: پدر و مادرم از فروش‌گاه کوثر، لباس می‌خرند.

- به .... دادن: من دوچرخه‌ام را به دوستم دادم.
- به .... کمک کردن: دخترم به آن پیرزن کمک کرد.
- به .... تلفن زدن: من هر هفته به مادرم تلفن می‌زنم.
- به .... گفتن: استاد به ما گفت: تکلیف‌هایتان را بنویسید.
- به .... علاقه داشتن: ما به درس خواندن علاقه داریم.

- با .... ازدواج کردن: حضرت خدیجه علیهاالسلام با حضرت محمد صلی‌الله علیه و آله ازدواج کرد.
- با .... بازی کردن:[2] بچّه‌ها در حیاط با توپ بازی می‌کنند.
- با .... صحبت کردن: زهرا با دوستش سوسن صحبت می‌کند.

۱. بعضی از فعل‌های ساده یا مرکب در زبان فارسی معمولاً با یک حرف اضافه‌ی مخصوص استفاده می‌شوند. ۲. بازی کردن: 





لطفاً توجّه کنید.

فعل‌ها و حروف اضافه

- **در .... زندگی کردن: پدربزرگ کمیل در تهران زندگی می‌کند.**
- **در .... غرق شدن: تعدادی از مردم هرسال در دریا غرق می‌شوند.**
- **در .... ماندن: ما برای درس خواندن پنج سال در ایران می‌مانیم.**
- **در / روی .... نشستن: مهمان‌ها در اتاق پذیرایی، روی مبل نشستند.**
- **از / به .... رفتن[1]: دانش آموزان ساعت هفت از خانه به مدرسه می‌روند.**
- **از / به .... آمدن: پدرم ساعت دو از اداره به خانه می‌آید.**
- **از / به .... برگشتن: همسرم ساعت دوازده از دانش‌گاه به خانه برمی‌گردد.**
- **از / به .... بردن: حسین هر روز دخترش را از خانه به مدرسه می‌برد.**



لطفاً کامل کنید.

یکی از دوستان قدیمی مادرم .... روستا زندگی می‌کند. او و فرزندش لیلا دیروز ساعت یک و نیمِ بعدازظهر .... روستا حرکت کردند و ساعت سه و نیم .... خانه‌ی ما رسیدند.

مادرم پس از سلام و احوال‌پرسی آن‌ها را .... سالن پذیرایی برد؛ آن‌ها .... مبل نشستند. من با میوه و چای .... آن‌ها پذیرایی کردم. سپس کنار لیلا نشستم و .... او صحبت کردم. او .... من گفت: فاطمه! یک هفته است که سرم بسیار درد می‌کند.

من .... او گفتم: دو سه روز .... خانه‌ی ما بمانید. من و مادرم .... شما کمک می‌کنیم تا یک دکتر متخصص شما را معاینه کند. لیلا و مادرش .... ما تشکّر کردند ودو روز .... خانه‌ی ما ماندند. آن‌ها پس از معاینه‌ی پزشکِ متخصّص و گرفتن داروها .... روستایشان برگشتند.

۱. فعل‌های لازم به حرف اضافه‌ی خاصی نیاز ندارند و معمولاً حروف اضافه‌ی مختلفی می‌گیرند، مانند: رفتن: او از این‌جا رفت؛ او به خانه رفت؛ او تا آخر خیابان رفت؛ او برای مطالعه به کتاب‌خانه رفت؛ او با دوستش رفت؛ او در سال قبل به مسافرت رفت.



برنامه‌ی هفتگی من

من مهدی هستم. دو ماه و نیمِ قبل به همراه همسر و فرزندم برای درس‌خواندن به ایران آمدم. پس از آمدن به ایران برای یادگرفتن زبان فارسی به «مرکزآموزش زبان و معارف اسلامی» رفتم. ابتدا برنامه‌ی درسی آن مرکز را مطالعه کردم. سپس با کمک همسر و دوستانم یک برنامه‌ی هفتگی نوشتم و شبانه‌روزم را به سه بخشِ درس خواندن، عبادت کردن[1]، تفریح و استراحت تقسیم کردم.



من هر روز پس از خواندن نماز صبح، حدود یک ربع قرآن می‌خوانم. ساعت هفت صبح با خانواده ام صبحانه می‌خورم و ساعت هفت و نیم با آن‌ها خداحافظی می کنم و به مدرسه می‌روم. حدود ساعت هشت به مدرسه می‌رسم و زود به کلاس می‌روم؛ چون استادِ ما سر ساعت هشت به کلاس می‌آید.

پس از تعطیل شدن کلاس‌ها هنگام ظهر به خانه برمی‌گردم. معمولاً اوّلِ اذان به خانه می‌رسم. پس از خواندن نماز ظهر و عصر با همسر و فرزندم ناهار می‌خورم. سپس یک ربع اخبار فارسی گوش می‌دهم و نیم‌ساعت می‌خوابم. ساعت دو و نیم از خواب بیدار می‌شوم. تا ساعت سه و نیم درس‌هایم را می‌خوانم و بعد برای رفتن به کلاس‌های بعدازظهر آماده می‌شوم.



۱. عبادت کردن



من شب‌ها مقداری مطالعه می‌کنم و حدود یک ساعت هم برای بهتر یاد گرفتن زبان فارسی، فیلم‌ها و سریال‌های ایرانی را تماشامی‌کنم. سپس شش ساعت می‌خوابم.



در مدرسه‌ی ما یک سالن ورزشی هست که در آن وسایل گوناگونِ ورزشی وجود دارد. من و بعضی از دوستانم، عصرِ روزهای شنبه، دوشنبه و چهارشنبه یک ساعت در این سالن ورزش می‌کنیم و صبح روزهای جمعه به استخر می‌رویم.



لطفاً پاسخ دهید.

۱. مهدی به همراه چه کسانی به ایران آمد؟

۲. چرا او به مرکز آموزش زبان و معارف اسلامی رفت؟

۳. مهدی برنامه‌ی هفتگی‌اش را به چه بخش‌هایی تقسیم کرد؟

۴. او بعدازظهرها چه برنامه‌ای دارد؟

۵. مهدی برای بهتر یادگرفتن زبان فارسی چه کارهایی می‌کند؟

۶. او عصر روزهای شنبه، دوشنبه و چهارشنبه کجا می‌رود و چه کار می‌کند؟

...... به گوش می‌دهد. ...... را، از...... یاد می‌گیرد. ...... را تقسیم می‌کند.